

# مجموعه مقالات آخر الزمانی

تاریخ تألیف:

۱۴۰۰-۱۴۰۱

استاد علی اکبر خانجانی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

عنوان کتاب: مجموعه مقالات آخر الزمانی

مؤلف: استاد علی اکبر خانجانی

تاریخ تألیف: ۱۴۰۱-۱۴۰۰

تعداد صفحات: ۸۱ صفحه

## فهرست مقالات:

شماره صفحه	عنوان مقاله	
۴	انواع دین داری	۱
۶	کرونا	۲
۱۱	فلسفه وجودی سلفی گری	۳
۱۳	حکمت های آخرالزمانی	۴
۱۶	خرافه چیست؟!	۵
۱۷	خود را بشناسیم	۶
۲۱	افسانه حمله اعراب به ایران	۷
۲۳	شفاعت و راز واژگونی تشیع	۸
۲۵	بزرگترین مانع دموکراسی در جوامع اسلامی	۹
۲۶	پدیده ای بنام غیرت	۱۰
۲۸	همذات پنداری و تقلید	۱۱
۳۲	یکبار دگر علی (ع)	۱۲
۳۸	استبداد	۱۳
۴۲	آیا تکنولوژی خوب است یا بد؟	۱۴
۴۳	گناهی نابود کننده	۱۵
۴۴	شرک	۱۶
۴۶	اندیشیدن در ذات اندیشه	۱۷
۴۹	معنای امر بمعروف و نهی از منکر	۱۸
۵۰	ابلیسی بنام تفسیر علمی - فلسفی قرآن	۱۹
۵۴	جنگ با رحمت	۲۰
۵۶	معنای خوشبختی و بدبختی	۲۱
۵۷	قدر انسان	۲۲
۵۹	غذا و دوائی آخرالزمانی	۲۳
۶۰	خودشناسی به چکار می آید!	۲۴
۶۳	در باب امّ الکتاب	۲۵
۶۶	معنای صلوات	۲۶
۶۸	خناس: شیطان در صورت بشری	۲۷
۷۶	یوم الدین چیست؟	۲۸
۷۹	کارخانه مسخ انسان	۲۹
۸۰	غریب در وطن	۳۰
۸۱	آخرین ندا	۳۱

بسم الله الرحمن الرحيم

## انواع دین داری

حقیقت اینست که حتی کمونیست ها و ملحدین هم بکلی از دین بی نیاز نیستند لاقلاً به هنگام ازدواج و مرگ نیازمند مراسم مذهبی هستند و یا از آن رهائی ندارند. منکران دین چه بسا بیشتر از مؤمنین به لحاظ ذهنی درگیر اعتقادات و مسائل مذهبی هستند و با ایده خدا در جنگ می باشند. هیچکس از خدا و دینش رهائی ندارد.

دین در افراد و گروههای بشری یا امری تاریخی - موروثی - اجتماعی است که شدیداً با امور معیشتی و گاه سیاسی عجین است. و یا امری معرفتی - تجربی است که بعنوان یک مکتب رهائی بخش و هدایتگر برگزیده شده است و امری عقلانی - قلبی میباشد که همه جنبه های زندگی فرد را در بر می گیرد و این دین عارفانه است که دین انگشت شماری از مردم میباشد و از دین عامه مردم که تاریخی است بکلی متفاوت است و چه بسا عامه مردم این نوع دین را لامذهبی بدانند. محور دین داری نوع اول، شعائر و عبادات و رسوم مذهبی است مثل نماز، روزه، حج و دعاها و مراسمی که به هنگام تولد و ازدواج و مرگ و اعیاد و سوگواریها خودنمایی میکند و کسی که از این امور ابا کند دین دار و مؤمن تلقی نمی شود.

و اما محور دین داری نوع دوم، تفکر و سیر و سلوک روحانی و تجربیات معنوی است که معمولاً تحت هدایت یک عارف یا آموزگار معنوی قرار دارد. و عامه مردم این نوع دین داری را طرد می کنند و اصلاً آنرا دین نمی دانند.

دین داری نوع اول که دین عوام است هدف نیست بلکه وسیله ای در خدمت زندگی دنیوی و معیشتی و اجتماعی و سیاسی می باشد و نوعی تزئین و معنویت و قداست بخشیدن به صورت بیرونی دنیاست. ولی دین داری نوع دوم که دین خواص است هدف زندگیست و گاه کل جریان زندگی را زیر و رو می کند. و این دنیای فرد است که در خدمت دین اوست.

در حقیقت می توان از دین داری متشرعانه و اخلاقی سخن گفت یعنی دین داری ظاهری و دین داری باطنی! که مخاطب دین داری ظاهری و متشرعانه جامعه است ولی مخاطب دین داری باطنی و اخلاقی خود وجدان و روح فرد و خدای اوست. البته که دین دار اخلاقی و عرفانی از شریعت بیگانه و بری نیست ولی با این احکام بطور عقلانی و گزینشی رابطه برقرار می کند که البته این امر همواره این نوع دین دار را در خطر بولهوسی نیز قرار می دهد که تدریجاً اخلاق و معرفت و ایمان خود را وسیله هوسبازیها و جلوه گریهایش سازد مگر اینکه تحت ولایت و تربیت آموزگاری عارف باشد.

و البته برخی نیز سعی کرده اند بین این دو نوع دین داری پلی بزنند و این دو را با هم جمع کنند که این به عقلانیت و تقوای دینی نزدیکتر است که دچار افراط و تفریط نگردند.

دین داری تاریخی - موروثی - اجتماعی هیچ تعهد قلبی و جدی برای پیروانش ایجاد نمی کند زیرا آنرا انتخاب نکرده اند و لذا با تغییر شرایط یا جغرافیا این دین داری هم دچار استحاله می شود و چه بسا بزودی از میان می رود.

از آنجا که امر معیشت و اقتصاد مهمترین مسئله زندگی بشر است در عرصه دین داری نیز نقشی محوری ایفا می کند. این نقش برای عامه مردمان که پیرو دین تاریخی هستند بر جای هدف قرار می گیرد و لذا کل جریان دین داری هم در خدمت این هدف تدبیر می شود.

ولی برای دین داری عرفانی و اخلاقی و باطنی هم اگر امر معیشت دارای تدبیر و مدیریتی معقول نباشد فرد را با دینش به بن بست رسانیده و چه بسا او را به سمت دین داری تاریخی - اجتماعی سوق دهد و یا بکلی لامذهب سازد.

به هر حال برای هر دو نوع دین داری امر معیشت در محور امر قرار دارد که دین دار موروثی آنرا هدف دینش قرار میدهد ولی دین دار اهل معرفت و اخلاق دارای تجربه دیگری در این امر است. او اگر نتواند دست خدا را در رزق خود

درک کند و رزق خود را از سمتی بی سو دریافت نکند بی تردید با تمامیت دین خود به بن بست میرسد و مجبور می شود از آن دست بکشد. زیرا خداوند به مؤمنانش وعده داده که از سمتی که هرگز نمی دانند رزق می خورند. پس کشف سوی بی سوئی در این امر از اهم مکاشفات دین دار عارف است.

رزق بردن از سوی بی سوئی یعنی از نزد خداوند، بمعنای ارتزاق از ورائ هر تدبیر معیشتی و هر حساب و کتاب و مستمری و بیمه و امثالهم می باشد. و لذا این سوی بیسوئی همان درب عالم غیب است.

اینست که رزق عارفان از عجانب زندگی آنهاست که در چشم مردمان به صدها گمان و تهمت و خرافه تعبیر می شود. و عارفی که نتواند این سوی بی سوئی و وجه الله را در خود کشف کند از راهی که در پیش دارد در می ماند و چه بسا کافر می شود. این سوی بی سوئی، وجهی از دل خود اوست که از آن وجه با خدایش سخن می گوید و یادش می کند.

برای دین داری موروثی و متشرعانه محض، معیشت هدف است و لذا اگر در این دین داری تامین نشود و راضی نگردد از دینش دست می کشد و یا احکامش را به طرز رندانه و توریه ای تحریف و تبدیل می کند و اهل ربا می گردد به روشهای گوناگونی که متخصصین امر به او تعلیم می دهند. ولی برای دین دار عارف اخلاقی، خود دین و اخلاق هدف است و لذا اهل معرفت به لحاظ معیشتی فقر و قناعت را برمی گزینند تا در دین خود دچار نفاق نشوند. و لذا بهر چه از جانب خداوند بسویشان می آید راضی هستند.

به هر حال معیشت از جمله محورهای دین است همانطور که محور زندگیست و لذا تمامیت دین به همین امر آزموده و به محک زده می شود بواسطه قبض و بسط رزق. بنابراین دین معیشت اندیش و دین معرفت اندیش مطلقاً قابل تفکیک نیستند و چنین تفکیکی یک تقسیم بندی کاملاً انتزاعی و ذهنی است و در واقعیت امر موضوعیت ندارد. تمام تفاوت در معیشتی است که از راه دین و اخلاق و یا از راه مکر و بی اخلاقی حاصل می شود. کفر و ایمان هر کسی ناشی از نوع امرار معیشت اوست. تا رزق آدمی پاک نشود دین و اخلاقش پاک نشده است.

اصلاً نوع نگاه آدمی به امر معیشت است که نوع دین داری او را تعیین می کند. اینکه برآستی خداوند را رزاق می داند یا رزاقیت خداوند فقط تعارفی در آسمانهاست. یک مؤمن عارف و مخلص کسی است که برآستی از نزد خدا و از دست او رزق می برد. و لذا هیچ تلاش اضافی جهت کسب امرار معیشت خود مرتکب نمی شود که چنین تلاشی را شرک می داند. یعنی کسی که برای امرار معیشت خود جان می کند عذاب می کشد و تن به هر خفت و حرامی و مکاری می دهد و میگوید: روزی رسان خداست! چنین کسی یک مشرک است. یک مؤمن مخلص کسی است که (بقول علی(ع)) هرگز بدنبال رزق خود نمی دود بلکه می نشیند تا رزقش بسویش بیاید! با درک و تشخیص همین یک مسئله می توان نوع دین داری هر کسی را تعیین کرد.

علی اکبر خانجانی

۱۴۰۰/۰۲/۱۰

## کرونا

### "اینک آخرالزمان"

۱- کرونا در لغت یک واژه غربی و لاتین است و دارای دو معنای متفاوت که یکی بمعنای هاله یا تاج خورشید است و دیگری بمعنای وقت، هنگام، زمان واقعه و اکنون است که در فرهنگ قرآنی مترادف "الساعة" و قیامت است که در فرهنگ امامیه آخرالزمان نامیده می شود.

۲- حال رابطه هاله خورشید با آخرالزمان چیست؟ ماهیت تابش خورشید و ماه در طی این بیست سال اخیر شدیداً متحول شده است بواسطه دهها کسوف و خسوفی که در طی این دو دهه رخ نموده است که در مجموع به لحاظ تعداد و شدت و حدت از کل مجموعه کسوف و خسوفهای هزاره اخیر جهان بیشتر است و در روایات دینی و خاصه اسلامی این از واضحتترین علائم قیامت آخرالزمان و ظهور ناجی موعود است.

۳- ولی عامه بشری کرونا را یک بیماری مسری و جهانی می داند که گویا برای براندازی نسل بشری آمده است. ولی همین بیماری جهانی است که چرخه تاریخی تمدن بشری را که تمدنی غربی است کند و کندتر نموده و بسوی ایستایی و سکون می کشاند یعنی به لحظه الساعة و آخرالزمان! این آخرالزمان تاریخ تمدن بشری است و نه آخرالزمان نجومی و تقویمی و محاسباتی! این آخر زمان اندیشه و احساس و روح بشر مدرن است نه زمانی که با ساعت سنجیده می شود.

۴- آخر فقط بمعنای پایان نیست بلکه بمعنای اخیر و وضعیت آخر و کنونی نیز هست که مترادف معنای الساعة و قیامت است همانطور که قرآن کریم قیامت و الساعة را هنگامی میداند که باطنها آشکار می شود که از این منظر کرونا بمعنای ظهور باطن این تمدن حاکم بر جهان است.

۵- این بیماری جهانی چرخ تکامل تاریخی این تمدن را در حال متوقف ساختن است که همراه آن گروهها و اجتماعات بشری هم در حال از هم پاشیدن هستند و این بمعنای فروپاشی تمدن است زیرا تمدن بمعنای گردهمائی و تجمع بشر در شهرهای بزرگ و بر محور صنایع است که بمعنای حشر است که کرونا موجب تفرقه و تفرید و جدایی است و این همان معنای نشر بعد از حشر است. و قرآن کریم چنین روزی را بیان کرده است که همه از همدیگر می گریزند و همه عزیزان از هم حذر میکنند و هیچکس را یارای نجات و مددی به عزیزانش نیست و جز خدا هیچ شفاعت و یآوری نیست و لذا بشر مدرن امروزه بین خدا و واکسن در حال انتخاب است.

۶- کرونا بزرگترین مصیبت و بلای تاریخ هزاره اخیر جهان است مصیبتی که بدست بشر و جاه طلبی ها و ماجراجوئیها و بازیها و جهانخواریهای صنعتی فراهم آمده است. و لذا کیست که نداند که ویروس کرونا محصول دست بشر در آزمایشگاه همانیست که تدریجاً در طی قرن اخیر در جریان داروسازیها و واکسن سازیها و تبدیلات ژنتیکی و فتنه گریهای دانشمندان پیدا شده است.

۷- همانطور که ویروس ایدز در جریان تولید واکسن مالاریا در آزمایشگاه تولید شد که برخی از دانشمندان در دهه هشتاد میلادی به آن اعتراف کردند که اندکی بعد بکلی بفراموشی سپرده شد و امپراطوریهای رسانه ای اجازه ندادند این خبر منتشر شود چه بسا ویروس کرونا در جریان تولید و تزریق واکسن آنفولانزا پدید آمده باشد. همانطور که هر مرحله از واکسن کرونا منجر به ویروسی جهش یافته و مرگبارتر می شود و نیازمند واکسن قهارتر و ضد حیاتی تر است.

۸- پس این پایان عصر گردهمانیهای بشری و انواع تجمعات است پایان مدارس و دانشگاهها و انجمن ها و حکومتها و اجتماعات ورزشی و تفریحی و سیاسی و اقتصادی و بلکه اجتماعات فامیلی و خانوادگی و زناشویی! و این پایان حشر (اجتماع) و آغاز نشر (انفراد) است که همگی بواسطه جبر بیماری کرونا به این تمدن تحمیل شده است. این آغاز تنهایی بشر است که یا روی به خدا میکند و یا روی به واکسن میکند و دیوانه وار بایستی هر ماهی واکسنی قویتر تزریق کند یعنی برای رهانی از شر ویروس کرونا به خود ویروس پناه می برد زیرا واکسن جز این معنایی ندارد یعنی پیشاپیش به استقبال ویروس می روی تا به ناگاه به تو حمله نکند. پس یا تسلیم خدا می شوی یا ویروس!

۹- ما از حدود بیست سال پیش از سرآغاز هزاره سوم میلادی، آثار و علانم و اخبار ظهور قیامت آخرالزمان را در مجموعه آثارمان گزارش و تفسیر نمودیم و راههای نجات از بلایای آنرا نیز در زمینه های متفاوتی متذکر شدیم. ولی آنچه از این بابت نصیب ما شد دستگیری و محاکمه و زندان و خونریزی و سخته و مرگ در زندان بود. و خداوند یکبار دگر بما حیاتی نو بخشید تا شاید یکبار دگر این واقعه کبیر عصر را هشدار نماییم.

۱۰- قرآن کریم در سوره قیامت می فرماید : آنگاه که ماه و خورشید جمع شود (کسوف) انسان در آنروز گوید به کجا پناه برم و هیچ پناهی نیست الا بسوی پروردگارست جای قرار. و در آنروز انسان به هر آنچه که کرده باخبر می شود و بر نفس خود بینا میگردد... در این آیات کل وقایع این دوران تبیین شده است.

۱۱- گفتم که یک معنای کرونا هاله و تاج خورشید است که فقط بوقت کسوف قابل رویت می باشد یعنی آنگاه که ماه و خورشید با هم جمع شود. و تحت الشعاع چنین هاله نوری است که انسان بخود می آید که برای اهل ایمان نور توحید و اخلاص است و برای سایرین هم ظلمت مرگ و وحشت و واکسن فزاینده!

۱۲- اما چرا مصیبت کرونا برای جهان اسلام و ایرانیان بمراتب شدیدتر و مرگبارتر از سائر جهان است؟ پاسخ به این سوال همان راه نجات ما از این مصیبت عظیم است. یعنی شرک و نفاق ما در قبال تمدن غرب که تمدنی کرونایی و در حال انقراض است : یا خدا یا واکسن! مگر نه اینکه ما امت و مذهب ظهوریم؟! کرونا طلوع این ظهور است و میزان این ظهور برای آحاد بشری؟ کرونا امتحان نهایی ایمان است.

۱۳- هیچ قدرت و حکومتی، قیامت آخرالزمان را خوش نمی دارد زیرا احساس میکند که اجل خودش هم فرارسیده است. و بیهوده نیست که امروزه در سراسر رسانه های جهانی انتشار اخبار قیامت و آخرالزمان منع شده است. و عجا که حتی در جوامع اسلامی هم آخرالزمان را یک توهم و توطئه میخوانند و آنرا به سخره بر زبان می آورند. و عجب تر علمای دینی هستند که مهر سکوت بر لب نهاده اند : قیامت فرارسید و ما آنرا بر عامه مردم پنهان داشتیم تا به اعمالشان برسیم ولی تو از آن غافل مباش! قرآن

۱۴- اینک حدود بیست سال است که تقریباً همه علانم قیامت آخرالزمان و ظهور ناجی موعود که در روایات دینی آمده به وقوع پیوسته اند که کرونا آخرین آن است که طبق روایات دینی ما در این طاعون جهانی بخش قابل توجهی از مردم جهان میمیرند و مابقی بشریت به دو قطب ایمان خالص و کفر مطلق تقسیم شده و رو در روی یکدیگر قرار میگیرند و آنک آستانه ظهور موعود است.

۱۵- شاهدیم که کرونا جامع جمیع همه امراض بشری در طول تاریخ است که اینک یکجا از اعماق نفوس بشری فوران کرده است. کرونا بیماری تاریخیگری و دهر پرستی و نژادپرستی و فن پرستی و دنیاپرستی جهانخواری می باشد.

۱۶- "کافران میگویند اگر راست میگویند پس قیامت کی فرا می رسد بگو آنگاه که فرا رسد هیچ راه گریزی نخواهید یافت در آنروز همه عزیزان از یکدیگر میگریزند و کسی را یارای شفاعت کسی نیست و جز خدا هیچ پناهی نخواهید یافت" آیاتی از قرآن

۱۷- در این وضعیت بدترین سرنوشت را کسانی دارند که بین خدا و ویروس (واکسن) در نفاق افتاده اند. دستی به دامن خدا دارند و دستی دیگر به دامن ویروس (واکسن) و این وضع مشرکان است.

۱۸- بیماری کرونا حتی در دو نفر به یک صورت بروز نمیکند و در هر فردی ظهور و علائم و عوارض و دردهای مخصوص بخود دارد. پس هیچکس این مرض را از دیگری نمی گیرد بلکه این مرض از باطن هر فردی بروز می کند. و چه حق گفت علی (ع) که "بیماری مسری دروغ است." یعنی با هر کسی بسته به ماهیت و اعمال و باورها و نفسانیتش عمل میکند و احدى از ابتلای به آن مستثنی نیست. کرونا بیماری قیامت نفوس آحاد بشر است : و قیامت آنروزیست که باطنها آشکار میشود و خوشبخت آن کسی است که هر آنچه که از او بروز می کند را انکار نمیکند و به خدایش روی نموده و توبه میکند و بخشوده میگردد و بدبخت آن کسی است که ظهورات وجودش را انکار نموده و به دیگران نسبت میدهد.

۱۹- اهل ایمان باید بدانند که این دعوی رایج بین طب اسلامی و غیر اسلامی یک دعوی بازاری و جاهلانه است. طب اسلامی آنست که اهل ایمان فقط و فقط خداوند را مرضی (مریض کننده) و وکیل و کفیل و حبیب و طیب و شفیع و شافی خود میدانند و به غیر از او رجوع نمیکند. و این در صورتی در دل اهل ایمان رخ می نماید که فرد اهل توبه باشد و توام با توبه و انابه به خدایش روی نماید و از غیر خدا حذر نماید. اینست طب اسلامی و مابقی هر چه باشد طب غیر اسلامی و غیر دینی است چه مصرف سیر و آویشن و سائر گیاهان دارونی باشد یا واکسن و کورتون و آنتی بیوتیک ... هر دو به یک میزان غیر اسلامی است. این فرق بین طب سنتی و طب مدرن است و لاغیر! و صد البته که مضرات طب سنتی بمراتب کمتر از طب مدرن است همانطور که فوائد آن!

۲۰- حقیقت واقعه کرونا و علائم آخرالزمانی آنرا جز با معارف اسلامی و بخصوص مذهب امامیه نمی توان شناخت پس وای بر آن مسلمان شیعه ای که از این واقعه جز ویروس و واکسن نمی فهمد. مجموعه آثار ما به لحاظی پیش بینی و شرح و بیان این واقعه از حدود بیست سال پیش است که بر مبنای معرفت قرآنی، عرفانی، روانی، عقلانی و انسان شناسی و علم هرمنوتیک تأویلی تبیین و تشریح شده است به زبان و منطقی همه فهم! که متأسفانه تنها بازتاب حکومتی در قبال این معارف انکار و تمسخر و تهدید و پاپوش و محاکمه و زندان بوده است. و لذا شاهدیم که کشور ما امروزه بزرگترین قتلگاه کرونا شده است و عبرت جهانیان که نه دینی برای مردم باقی گذاشته و نه دنیایی!

۲۱- مرگ بزرگترین نعمت است زیرا نفوس آدمی را جبراً روی به سوی خدا میکند و لذا کافرترین قلوب هم آنگاه که مژه مرگ را می چشند خداوند را می خوانند. و کرونا چنین نعمتی جبری و جهانی است. ولی متأسفانه اکثر مردمان به هنگام رویکرد نعمات الهی روی برمی گردانند (قرآن کریم)- و اینست که بشر مدرن بین خدا و ویروس (واکسن) مخیر شده است.

۲۲- وقتی آدمی فردا و آینده ای در سر و دل نداشته باشد به آخر زمان زندگیش رسیده است. و کرونا بشر مدرن را به چنین ایست و الساعه ای دچار کرده است و زمان فکری و معنوی و آرمانی را از کار انداخته است و گویی زمان در جانش یخ زده است. این ایست و یخبندان در همه ارکان و نهادها و مبانی تمدن مدرن در حال روی دادن است. و این یعنی آخرالزمان این تمدن دو هزار ساله!

۲۳- صنعت، محور مدنیت و جمعیت و پیدایش شهرها در جهان بوده است و عنصر ذاتی صنایع در عصر ما نفت است و حتی انرژی هسته ای هم بدون نفت ممکن نمی شود. پس این یک تمدن نفتی - دوزخی است همانطور که رسول خاتم، نفت را غذای اصلی اهل دوزخ خوانده است و امروزه نفت در همه ارکان زندگی بشر حضور دارد و حتی در غذایش وارد شده است بصورت انواع سموم و کود و افزودنیها و نگهدارنده ها بطور مستقیم و غیر مستقیم وارد بدن می شود. داروها که جملگی نفتی هستند و مشتقاتی ترکیبی از مواد پتروشیمی محسوب می شوند و هوایی که تنفس میکنیم تماماً گازهای متصاعد شده از مواد نفتی هستند. آبی که می نوشیم با مواد نفتی به اصطلاح ضد عفونی میشوند. پس آب و هوا و غذا و دوا و پوشاک ما تماماً نفتی شده اند. و کرونا قیامت این تمدن نفتی - دوزخی است. امروزه کل عالم حیات و نبات و حیوان و انسان و همه آبهای روی زمین و زیر زمینی و کل جو زمین آلوده به نفت است. نه تنها تن و جان بلکه روح و اندیشه و احساسات ما نیز نفتی و دوزخی است و آتشین و نابودگر! این حقایق بمعنای طرد و لعن این تمدن نیست بلکه بمعنای فهم درست و حقیقی این تمدن و وضع موجود است تا بدانیم که از کجا و چگونه و چرا به اینجا

رسیده ایم و آنچه که بر سر ما می آید از خود ماست : هر مصیبتی که بر شما نازل میشود بدستان خود شما مهیا شده است. قرآن

۲۴- همه داروها ساختاری پتروشیمیایی دارند همانطور که همه واکنشها! و کرونا طغیان حیات بر علیه اعمال و علوم و فنون و تغذیه ضد حیاتی و ضد انسانی بشر است. همانطور که شاهدیم کرونا کمر صنایع را در سراسر جهان شکسته است. و کمر هر نوع فعالیت که در خدمت این تمدن نفتی و جهنمی باشد همچون آموزش و پرورش و دانشگاهها و امثالهم! کرونا آنتی تز این تمدن است و سنتزش هر چه باشد پدیده‌های بکلی متفاوت است. کرونا اجل این تمدن دو هزار ساله است.

۲۵- کل این تمدن نفتی و صنایع شیمیایی و داروئی حیات انسان را در جهان به مهلکه انداخته و حیات زمین را مسموم و فاسد کرده و آب و هوا و خاک و نبات را زهرآگین ساخته و عاقبت ویروس کرونا را در جهان گسترانیده است و اینک همین امپراطوری های شیمیایی و داروئی که جز غارت جهان کاری ندارند دست به بزرگترین سوداگری و تجارت تاریخی زده اند و آن تولید و فروش واکنس کرونا است. این طاغوتی که بشریت را به مهلکه انداخته نسخه نجاتش را پیشکش نموده است یعنی واکنس را! اینست که بشریت یا تسلیم این طاغوت میشود و یا به خدا پناه می برد.

۲۶- و فرقی نمی کند که این واکنس را چه کشور و کمپانی ساخته باشد ماهیتش یکسان است چه آمریکائی باشد چه چینی و چه ایرانی!

۲۷- بقول قرآن کریم، شیطان آدمی را از فقر و فنا می ترساند و سپس به او وعده رهایی و نجات می دهد! سازندگان این واکنس همان تولید کنندگان این ویروس هستند.

۲۸- طاغوت و دجال علمی - فنی حاکم بر جهان وعده به نجات جان مردمان میدهد و باقیمانده ایمانشان را می رباید. در روایت است که در آخرالزمان، قحطی بزرگی پدید می آید که دجال به میدان آمده و به مردمان وعده نان و آب میدهد و در عوض دلشان را از آنها می گیرد.

۲۹- واکنسینه شدن بمعنای پنهان ساختن مرگ در جان خویشتن است زیرا واکنس چیزی جز ویروس تضعیف شده خود بیماری نیست. در واقع از ترس ویروس به خود ویروس پناه می بری! از ترس مرگ به خود مرگ پناه می بری!

۳۰- می دانیم که کل ستون فقرات قدرت جهانی در دستان دو طاغوت است طاغوت امپراطوری تسلیحاتی و داروئی (شیمیایی) که بشدت به لحاظ علمی و تکنولوژیکی در هم تنیده و یگانه اند و اینست اصل طاغوت جهانی و دجالی که در لباس علم و فناوری پنهان شده است.

۳۱- و از هم اکنون واضح شده که این جریان واکنسینه کردن جهانیان انتهای ندارد و کار به جایی می رسد که هر ماه و بلکه هر هفته همه مردم جهان بایستی در صف واکنسینه شدن در انتظار باشند تا هر نوبتی ویروسی جهش یافته و قهارتری را وارد بدن خود سازند تا از خطر ویروس در امان بمانند!!! آیا کسی هست که این راز آشکار را فهم کند و جان و دل و ایمان و انسانیت خود را نجات دهد و بجای پناه بردن به شیطان، به خدا پناه برد.

۳۲- این جریان واکنسینه شدن همان واقعه خلق جدید ذره ای و دوزخی است که انسان را تبدیل به ویروس می کند ویروسی بصورت آدمیان! این مسخ قشاشی در قیامت آخرالزمان است که امام صادق (ع) در رساله الهفت متذکر شده است.

۳۳- وقتی شاهدیم که بسیاری از کسانیکه به کرونا مبتلا شده اند بدون هیچ تلاش پزشکی شفا یافته اند و در عین حال برخی از کسانیکه واکنسینه شده اند نیز مرده اند دال بر این حقیقت است که نه کرونا بخودی خود می کشد و نه واکنسها مانع از مرگ می شوند. نتیجه حاصل برای هر عاقلی اینست که کرونا یک امتحان الهی است. بخصوص که دانشمندان معترفند که ویروس کرونا یک ویروس بغایت هوشمند و صاحب اراده ای مافوق بشری است و دائماً دانشمندان و

واکسنها را دور میزند و آنها را باطل می‌سازد. هر عاقلی در می‌یابد که این ویروس حامل امر الهی و امتحان و میزانی حیرت آور است. کرونا برپاکننده خلق جدید انسان آخرالزمانی است که مومنانی را که به خدا پناه می‌برند به آفرینش روحانی و نورانی احیا نموده و برای درک وجود انسان کامل و ناجی موعود مهیا می‌سازد تا بر جنات نعیم او وارد شوند و کسانی را که به ویروس (واکسن) پناهنده می‌شوند از این نجات و رستگاری محروم می‌مانند و این واقعه ای در حیات و ممات است. دریایی از روایت اسلامی به نقل از امامان شیعه این واقعه را پیشگویی کرده اند.

والسلام-

علی اکبر خانجانی ۶ شهریور ۱۴۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم

## فلسفه وجودی سلفی گری

روایتی از رسول خاتم (ص) می گوید اگر مردمان همه اهل معرفت می بودند خداوند بشر را از عبادات و احکام شرع معاف می نمود. این روایت که بارها بواسطه محی الدین ابن عربی ذکر شده است روشن ترین حجت و برهان و معنای وجودی پیدایش اسلام سلفی در آخرالزمان است که بصورت گروه‌هایی همچون القاعده و طالبان و داعش در سراسر جهان اسلام و حتی مسیحیت خودنمایی می کند.

این سخن رسول اکرم (ص) بدین معناست که خداوند احکام شرع و امور عبادی را جز برای رشد و تعالی معنوی و عرفانی و علمی و روحانی بشر نازل نکرده و به پیامبرانش ابلاغ ننموده است. و این همان مقصود دین خداست که بشر را از حیوانیت و شقاوت و توحش و جهل و تبعید در زمین برهاند و به ذات الهی متصل سازد و عزت و روحانیت اعطا نماید و او را جانشین خود در جهان کند.

غذائی که می خوریم اگر در دستگاه گوارش ما بدرستی هضم و جذب نشود تن ما را دچار ثقل و بیوست و عفونت و مسمومیت نموده و ما را بسوی مرگ در زندگی می کشاند. احکام شرع و عبادات هم اینگونه است اگر در دل و اندیشه و روان ما تأویل به روحانیت و نورانیت و الهیت حق نشود ما را دچار ظلمت و شقاوت و جنون و سقوط در درک اسفل نموده و با اجنه و شیاطین محشور ساخته و از جنس آنها می سازد. و آنچه که دین را در جان بشر روحانی و نورانی می سازد معرفت نفس و ذکر و تأملات درونی به همراه تقوای عملی و رعایت اخلاق کریمه همچون صدق و عصمت و عدل و رأفت و محبت و گذشت و خویشتن داری است. و اما کسی که بدون رعایت این امور شبانه روز مشغول نماز و روزه و ورد و تقوای صوری باشد تدریجاً دچار جنون، خودشیفتگی شیطانی و نفرت از عالم و آدم می شود و چون دیوی بجان خود و اطرافیانش می افتد و این راز پیدایش سلفی گری و داعشی گری و طالبانیزم و ملایان شقی و خونخوار است که همچون ابلیسی به غرور عمری عبادت کوس انالحق می زنند.

عمر هر فرد بشری و تاریخ بشری مهلتی است که خداوند به بشر بر روی زمین داده تا راهی بسوی جویید و رستگار گردد. و اینک آخرالزمان است که بمعنای پایان این مهلت است. از اینرو اهالی شرع که راهی بسوی حق نیافته اند یا بکلی دچار انکار و کفر می شوند و یا در نفاق در درک اسفل سقوط کرده و با هویت دد و دیو و اجنه و شیاطین در صورت بشر ظهور می کنند که همین داعشیان و طالبانیزم و القاعده و امثالهم هستند.

این جماعت می پندارند که برای ملحق شدن به دین خدا و رسول خاتم بایستی در تاریخ به عقب بازگردند که بوالعجب تصور کودکانه و مالیخولیایی است. برای الحاق به حق و روح خدا و رسول اکرم نبایستی به گذشته بلکه به خود بازگشت که خود فرموده که: رسول در خود شماست! قرآن کریم-

شریعتی که در جان اهلش تأویل به نور حقیقت نشود در آخرالزمان از آدمی یا یک جن اینترنتی می پرورد یا یک شیطان داعشی!

و آنچه شریعت را در دل آدمی تأویل به حقیقت می کند هم فوت و فن های درویشی گریهای خانقاهی و عرفانه‌های اینترنتی نیست بلکه اخلاق عملی است همانطور که ذکرش رفت. تقواست که شریعت را در دل اهلش تأویل به علم و معرفت میکند: خداوند اهل تقوا را خود تعلیم میدهد. قرآن-

کسی که در مقابل اجنه و شیاطین اینترنتی و ماهواره ای قادر به حفظ تقوایش نیست تمدن غرب را مسبب بی تقوایی خود می خواند و با آن به جنگ می پردازد. او غافل از این امر است که در آخرالزمان دوزخ آشکار شده است و اهالیش

رخ نموده اند. پس او باید از دوزخ و دوزخیان روی برگرداند نه اینکه به جنگ با آن برخیزد چون تمدن حاکم بر جهان مدرن یک تمدن دوزخی - نفتی است.

راه رجعت الی الله از درب دل گشوده می شود نه بازگشت توهمی و مالیخولیایی در تاریخ! و درب دل بر کسی گشوده می شود که اهل ذکر عرفانی و تقوای فزاینده باشد! همانطور که قرآن کریم می فرماید دوزخ آشکار شده است و این سلفی ها از گذشته دوزخی تاریخ به بیرون جسته اند. یعنی این جماعت خود ظهور طبقه ای از جهنم آخرالزمان هستند همچون قوم لوط و عاد و ثمود که با نشانه هایشان در سراسر جهان قابل مشاهده هستند زیرا آخرالزمان عصر رجعت است که همه گذشتگان بر روی زمین محشور می شوند و اینست راز حیرت آور انفجار جمعیت در این دوران. که آخرین رجعت همانا بازگشت انبیاء و اولیاء سلف است که با ظهور ناجی موعود جمع می آید : زمین به نور پروردگارش روشن می شود و کتاب نهاده می شود و انبیاء و شهداء جمع می آیند و عدالت برپا میگردد.... قرآن کریم-

علی اکبر خانجانی

۸ شهریور ۱۴۰۰

## حکمت های آخرالزمانی

- ۱- همه چیز یک چیز است و آن یک چیز همه چیز است پس یگانه باش تا همه چیز باشی و بی نیاز از هر چیزی همچون خدا.
- ۲- دروغ مگو تا دروغی را باور نکنی! مکر مکن تا مکر نیابی! خیانت مکن تا خیانت نبینی! همان باش که هستی تا همه را همان بینی که هستند یعنی بر حق!
- ۳- دین را وسیله امرار معیشت مساز تا دنیایت تباه نگردد.
- ۴- خواهش از برای نیاز، طلب مغفرت از بابت خطاها و تشکر در قبال الطاف دیگران! هر که این سه عنصر اخلاق را نداشته باشد از رحمت و محبت حق و خلق محروم می شود. و چه اندکند صاحبان اخلاق.
- ۵- بلا آنست که با توبه و خیرات رفع شود و عذاب آنست که همه عالم جمع شوند دفعش نتوانند نمود.
- ۶- هیچ نقصان و ناحقی در کار جهان و جهانیان نیست عیب در طرز نگرش و فهم توست.
- ۷- گناه نابخشودنی آنست که به نام خدا و دینش انجام شود و عذاب نابخشودنی نیز حاصل این نوع گناه است.
- ۸- اگر بدبخت نجات ناپذیری را دیدی بدان که او شیطانی در صورت بشر است که بدبختی خود را به خدا نسبت می دهد تا ترحم مردم را به خود جلب نموده و مردم را به خداوند کافر سازد.
- ۹- فقط دشمنان ناجی موعود در انتظار ظهور جسمانیست هستند! دوستانش عدلش را می خواهند که در جهان جاریست و خودشان سپر بلای اویند و لایق دیدارش.
- ۱۰- مخواه که کسی را بنده خود سازی که به بندش گرفتار می شوی.
- ۱۱- معارف توحیدی اهل تقوا را به آسمان می برد و بوالهوسان را به درک اسفل السافلین.
- ۱۲- منکر آخرالزمان منکر عقل و دین است چه ملا باشد یا فیلسوف.
- ۱۳- آنچه که موسوم به فقه اسلامی است احکام حاکمیت امویان و عباسیان در صدر اسلام است که هدفش نابودی امامان و سرکوب مؤمنان و حق طلبان بوده است که امروزه نیز به صورت جریانات سلفی گری ظهور کرده است.
- ۱۴- هیچ دینی در هیچ حکومتی نمی گنجد الا اینکه هر دو تباه شوند.
- ۱۵- مسلمان یا اهل تقلید و تشبیه است از سنت و کلام رسول. و یا اهل ارادت و اطاعت است نسبت به امام و پیری زنده! اولی را سنی گویند و دومی را شیعه.
- ۱۶- تو شیعه باش امام تو را می یابد! تو بخواه که آدم باشی تا خداوند روحش را بر تو نازل کند. این روح همان امام توست.
- ۱۷- تا زمانی که مردم مشکلی جز مشکلات مادی نمی شناسند راه نجاتی ندارند این مردمان بزرگترین دشمن ناجی موعود هستند.

۱۸- مبارزه برای آزادی و عدالت تا زمانی که راهی جز تغییر حکومت نمی شناسد همواره به اسارت و ستمی مضاعف می رسد و نهایتاً پیشیمانی از هر چه مبارزه و آزادیخواهی و عدالت طلبی ! این راز ظهور ضد انقلاب است از قلب هر انقلابی.

۱۹- آخرالزمان به زبان ساده یعنی اینکه دیگر هیچ امید و خیری در گذشت زمان نیست و زمان هر چه به پیش می رود مشکلات بشری حادثتر و لاعلاجتر می شود و تنها راه نجات بازگشت به خویشستن خویش و معرفت نفس و توبه از تمامیت خود است. یعنی احیای نور الساعه در جان خویشستن.

۲۰- مذهب امامیه تنها مذهبی در جهان است که در آن جرم انسان ستمبر بیشتر از ستمگر است بنابراین مظلومیت پرستی در این مذهب یک انحراف و دجالیت است که از دوران خلافت بنی عباس پدید آمده است که همان مذهب عزا پرستی و خودزنی است.

۲۱- دین و آیین موروثی حتی اگر متعالی ترین مذهب هم باشد برای وارثانش مذهب شرک و نژادپرستی است که خداوند عذابش را بر این مشرکین واجب خوانده است زیرا مذهب شجره مذهب شیطان است.

۲۲- کسی که از ولی نعمت زنده اش تبعیت و تقدیر نکند هیچ کس در این دنیا از او تبعیت و تقدیر نمی کند حتی اراده خودش.

۲۳- کسی که واقعه قیامت آخرالزمان را در جهان معاصر درک و تصدیق نکند از فهم هر حقیقتی در زندگی عاجز مانده و در پریشانی و یأس و جنون هلاک می شود.

۲۴- در قرآن کریم سه نوع خدا معرفی شده است یکی خدایی است که در دور دستها و در ورای آسمانهاست که این خدای کفر و کافران است. و دومی خدایی است که مقیم دل و جان و حاضر و ناظر بر کلیه احوال و امیال و اعمال انسان است که این خدای مؤمنان و متقین است. و سومی خدایی است که سلطان هوای نفس و مرید بوالهوسی فرد است و پیروان این خدا معتقدند که دائماً به آنها الهام می شود. این خدا اسم مستعار شیطان است.

۲۵- بر روی زمین و در طول تاریخ عداوتی عمیق تر و پایدارتر از جنگ زناشویی نیست که این جنگ غالباً تا روز قیامت ادامه می یابد زیرا فرمانده این جنگ خود شیطان است که حاکم بر قلوب طرفین می باشد که هر یک از طرفین را بنده خود می خواهد و پایان این جنگ در سقوط این دو «من» است در نزد انسانی کامل.

۲۶- دو تا از مهمترین و جهانی ترین علانم قیامت آخرالزمان و ظهور ناجی موعود که در همه مذاهب توحیدی پیشگویی شده است یکی ظهور شیطان است و دیگری ظهور دجال. که شیطان طبق معرفت قرآنی اسوه شجره و نژادپرستی است که عورت پرستی نیز وجهی از آن می باشد و طبق معرفت شیعی این شیطان نهایتاً بدست مهدی موعود کشته می شود. پس معلوم است که سیرت و صورت بشری دارد و اما دجال مظهر رفاه پرستی در لباس دین است. که طبق معرفت شیعی به همه مردمان وعده به معیشت فراوان و رایگان می دهد پس در حقیقت دجال همان دنیا پرستی در لباس دین است و شیطان هم نژادپرستی در لباس دین است. و امروزه نشانه های این هر دو در سراسر جهان و بخصوص در جهان اسلام به وضوح دیده می شود و شاهدیم که اشد نژادپرستی دینی در جهان اسلام بروز کرده است و بیهوده نیست که خداوند این اقوام نژاد پرست در جهان اسلام را اینگونه از سرزمینهای اجدادی خود تار و مار نموده است و هیچ کس در وطن خود امنیت ندارد و این انهدام نژادپرستی در لباس اسلام است از نوع سنی یا شیعه.

۲۷- کسی که خود را موظف به تأمین معیشت خانواده اش می داند هرگز در این امر در نمی ماند. درماندگی در امر حداقل معیشت خانواده، حاصل حرص و بخل و زیاده طلبی و ناشکری نعمات است.

۲۸- محبت کمیاب ترین و ناشناخته ترین گوهره وجود است که جز در مردان خدا و عشاق حق یافت نمی شود و مابقی هر چه می بینی توهمات نفسانی و دامهای شیطان است و لذا عاقبتی جز نفرت و عداوت ندارد.

۲۹- محبت تو به اشقیاء در اکثر موارد فقط بر شقاوتشان می افزاید. سخاوت و رحمت تو به بخیلان در اکثر موارد جز بر بخشنشان نمی افزاید. تعلیم حکمت و معرفت به احمقان و کافران در اکثر موارد جز بر کفر و حماقتشان نمی افزاید. شفاعت و کرامت تو نسبت به تبهکاران در اکثر موارد جز بر تباهی آنها نمی افزاید. دوستی تو با دشمنان در اکثر موارد جز بر دشمنی شان نمی افزاید. حمایت مالی تو از گدایان جز بر گدایی شان نمی افزاید. و...! و اما خدمت تو به خلائق اگر برای رضای خدا باشد فقط تو را به خدا می رساند و چه بسا دیگران را به شیطان می رساند.

۳۰- ایمان، روح ایمنی و احساس امنیت وجودی در قبال هر خطر و بلا و ناامنی است. انسان بی ایمان نه تنها خود فاقد این امنیت است بلکه خود مولد انواع ناامنی و هراس در جامعه است. آخرالزمان عصر حاکمیت جهانی بی ایمانی و ناامنی است و لذا عرصه امتحان نهایی بشریت در ایمان است. امتحانی که فقط یک سوال دارد: آیا خدا کافیت یا نه؟

۳۱- اصرار و جبر در ارشاد و هدایت و نجات دیگران نه تنها دیگران را به راه نمی آورد که تو را هم از راه به در نموده و شبیه آنها می سازد. این جزای اکراه در دین است. زیرا دین راه انتخاب آزاد است. پس تنها راه یاری دیگران در امر دین فراهم نمودن امکان آزادی انتخاب در دین و راه و رسم زندگیست. آزادی اصل اول دین و بلکه مقدمه ای واجب بر دین است. و اینست که خداوند در قیامت گناه هیچ کس را به گردن دیگران نمی اندازد. یعنی معاد جز براساس آزادی انتخاب معنایی ندارد. پس کسی که پیرو اکراه در دین است در حقیقت منکر معاد و دشمن دین است.

۳۲- حیات آخرالزمانی بشر بر روی زمین همان حیات اخروی اقوام پیشین است که اینک قیامتشان برپا شده است همانطور که حیوانات روی زمین صور مسخ شده مردمان کافر در دوران قبل هستند. همانطور که گروه کثیری از مردم جهان و از جمله ایرانیان شبانه روز مشغول سلاخی صورت و جمال خویشتن هستند یعنی صورت خود را به صور اجنه و شیاطین در می آورند و خود را از آدمیت ساقط می کنند که این مسخ خود خواسته بمعنای نفرت از خود می باشد که ناشی از امیال و افکار و اعمال پلید ایشان است که دیگر چشم دیدن خود را ندارند. پس مسخ عین عدالت است.

۳۳- وای بر کسانی که از این معارف توحیدی در خدمت تنفیس و دکان داری عرفانی در فضای مجازی بهره می برند و در همین فضا به دام شیاطین گرفتار می آیند. باز هم هشدار می دهیم که تلقین و تقلید و همزاد پنداری از ما و احوال و حوادث عرفانی زندگی ما، شاهراه ابتلای به شیطان است شیطان شبیه سازی و همسان پنداری! این همان انکار این معارف به روش ابلیس است که: کافران می گویند به ما هم الهام می شود!! قرآن کریم-

بدانید و آگاه باشید که بنده ( علی اکبر خانجانی ) هیچ نماینده و وکیل و وصی یا سخنگو و واسطه ای نداشته و ندارم و لذا هر کسی تحت هر عنوانی خودش را منسوب به ما معرفی کند کذاب است.

علی اکبر خانجانی

۲ آذر ۱۴۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم

## خرافه چیست؟!

- ۱- نخست باید دانست که ابتلای به خرافات نوعی عذاب ناشی از مکر و بازی با معارف و حقایق دینی است.
- ۲- آنگاه که دین بازیچه امیال دنیوی شود معارف دینی نیز در ذهن اهلش واژگونه می گردد و این قلمرو خرافه است.
- ۳- هرگز انسان مؤمن به خرافات دچار نمی گردد. بلکه منافقین دچار این عذاب می شوند که همان جن زدگی و شیطان زدگی در قلمرو دین است.
- ۴- طبق تعریف قرآنی، اهل ایمان، دنیای خود را بخدمت دین می گیرند ولی کافران دین را بخدمت دنیا در می آورند و لذا به تبدیل معارف دینی می رسند که خرافه محصول کارگاه تبدیل دین به دنیاست.
- ۵- " شیطان به امر خدا بسراغ منکران و متکبران می رود تا آنها را رسوا سازد." قرآن- این همان واقعه ابتلای به خرافات است و لذا اهالی خرافه جملگی از رسواترین مردمان هستند.
- ۶- خرافه، محصول معیشت پرستی و ریاست طلبی در دین است.
- ۷- خرافه، مسخ شیطانی دین در نفس ناطقه کافران و مشرکان است.
- ۸- تا کفر و انکار و مکر با خدا و دین هست شیطان هست و خرافه هست. و این یک حق است.
- ۹- بزبانی دیگر هر باور موروثی و عاریه ای که در عمل و وجدان فردی تجربه و محقق نشده، خرافه است حتی اگر آن عقیده فی ذاته بر حق باشد ولی برای کسی که آنرا درک و تجربه نکرده، عین خرافه است حتی باور به وجود خداوند!
- ۱۰- هر باوری که از راه وراثت و تلقینات خانوادگی و تبلیغات عمومی و حتی صرفاً از راه کتاب حاصل شده باشد سرچشمه تولید انواع خرافات است و همچون غده زهر آگین در نفس ناطقه ایجاد توهمات گوناگون می کند. حتی اگر توحیدی ترین و عرفانی ترین باورها باشد.
- ۱۱- اعتقادات دینی اگر با رحمت و عدالت همراه نباشد موجب توهم و خرافه و جنون است.
- ۱۲- دین بدون تقوا و اخلاق عملی همواره مهد خرافه است و این دین کافران است که خدایشان در پشت بام آسمان است.
- ۱۳- هر باوری که انسان را از مسئولیت اعمال و سرنوشت و بدبختی هایش میرا کند و بسوی دیگران فراقنی نماید خرافی است.
- ۱۴- خرافات به این دلیل شر و فاسد و ناحق هستند که آدمی را از وجدان فردی خود بیگانه می سازند. از خود بیگانگی مهلکترین محصول خرافات است.
- ۱۵- باور به خدائی که حاکم و مقیم بر تن و دل و جان و اراده و روان تو نیست علت از خودبیگانگیها و خرافات است چنین خدائی همان خدای کفر است طبق تعریف قرآن کریم.

علی اکبر خانجانی

۱۴۰۰/۱۰/۱۴

## خود را بشناسیم

- ۱- آنکسی را که می پنداری خودت هستی، نیستی. تو آئی هستی که نیستی!
- ۲- تو همواره ضد خودی بی آنکه بدانی و بخواهی. پس ضد خود باش تا خود باشی
- ۳- می پنداری که خوبی پس خوبی. ولی میدانی که نیستی!
- ۴- اگر می پنداری که بدی پس بدی! ولی میدانی که نیستی!
- ۵- تو نه خوبی نه بدی! تو فقط آدمی که برتر از خوب و بد است ولی اسیر خوب و بد است.
- ۶- آنکه خود را برتر از دیگران می داند پست تر از دیگران است. میزانی بهتر از این در شناخت انسانها نیست.
- ۷- آنکه خود را مؤمن می داند بی تردید کافر است. آنکه خود را عالم می داند بی تردید جاهل است.
- ۸- خوب و بد هیچ یک دارای حقی برتر نیست این دو بدون یکدیگر ممکن نمی شوند همچون کفر و ایمان! این دوگانه های متضاد جمله نهاده های الهی در نفس بشرند. آدمی بواسطه تجربه این دو و از ورای رابطه دیالکتیکی این تضاد در نفس ناطقه انسان است که پسوی حق تعالی می یابد. و لذا انسان کامل در نظر عامه مردمان اسوه اشد خوبی و بدی است در حالیکه او مظهر حق است و در ورای نیک و بد زیست می کند.
- ۹- خوبیهای تو در چشم دیگران همان بدیهای توست و بالعکس!
- ۱۰- تو هرگز خود را نخواهی شناخت زیرا "خود" یک ایده موهوم و سیال است که هر دم به رنگی در می آید و جلوه می کند. و لذا گاه مجذوب خودی و گاه منفور!
- ۱۱- درک و تجربه خوب و بد در نفس ناطقه انسان برای آن است که آدمی از این میانه برخیزد و از خود فرارود و جان خود را از این جنگ بی پایان بین نیکی و بدی برهاند.
- ۱۲- سیرت تو هر لحظه در حال تغییر است همانطور که صورت تو در آنینه! پس واقعیتی جز تغییر و رفتن نیست! پس بفهم که چیست که تو را تغییر می دهد و با خود می برد. بفهم که به کجا برده می شوی! بفهم که راه کیست!
- ۱۳- آنکه تو را با خود می برد الله است که تو را به قلمرو الله اکبر می کشاند. اینست خود تو! پس خود تو همان خداست که هیچوقت نمی توانی به چنگش آوری و مرید خود کنی! پس مریدش باش! ولی نمی توانی! و این را بخواه و لحظه ای دست از این دعا بردار تا به خود برسی یعنی به خدا!
- ۱۴- آنچه که توهم و خرافه ای بنام "خود" را در تو ایجاد کرده و همه عمر بازیچه و باطلت می سازد صورت دانما در حال تغییر و تباهی توست که عاقبت در خاک از تو پاک می شود و هیچ باقی نمی ماند. پس تو نیستی و آنکه هست خداست که در طی مدتی که عمر نامیده می شود از خاک تو می گذرد. تو خاکی و بس! که این خاک را هم او آفریده است. پس تو هیچ نیستی! این حقیقت را بفهم و بپذیر و ذکر خود ساز تا از هر چه شر و وهم و فریب و بدبختی و ظلم نجات یابی!
- ۱۵- تنها راه نجات تو از شر خودت فهم تو از خود توست. نور این فهم نیز امام توست و امام کسی است که خود را به تمام و کمال فهمیده و نیستی خود را یافته و از خود فنا شده است.

۱۶- انسان پاک کسی است که جز ناپاکی در خود نمی بیند. انسان برتر کسی است که پست تر از خود نمی شناسد. آنکه خود را پاکتر و برتر از همه میدانند خود شیطان و دجال است.

۱۷- انسان خوشبخت و راضی کسی است که از خود رهیده و به خود آ رسیده باشد یعنی به خدا! این "آ" همان نور فهم است.

۱۸- هیچوقت خود به خودی خود نمی تواند خود را فهم کند و خود آ گردد الا اینکه در پرتو نور یک انسان خود آ به مثابه امام قرار گیرد.

۱۹- امام همان "آ" است: الفون! یعنی انوار پنجگانه محمد - علی - فاطمه - حسن - حسین که بر گوش و چشم و بینی و زبان و لبان می تابند و صورت خدائی انسان را تنویر می کنند و بر خود شاهد می گیرند. انسان خود آ حاصل این انوار خمسه است. پس هر که به خود آمد و خود آ شد به امامت وجود نائل شده است. یعنی از خود جسمانی رهیده و به خود الهی رسیده است.

۲۰- هرگاه در میان قومی، فرد به مقام خود آئی برسد قیامت آن قوم برپا می شود که واقعه رویارویی آحاد این قوم با خویشتن است. که در این قیامت تعداد اندکی عدم خود را تصدیق کرده و از خود به تمام و کمال توبه می کنند و به خود آئی جان وارد می شوند و مابقی مردم دچار انکار گشته و اسیر شقاوت و ذلت و عذاب عظیم می گردند تا در این عذاب از خود پاک شوند.

۲۱- هر که خود را بر حق می داند شیطان است و رسوای زمانه و مطرود همگان!

۲۲- تو همواره عین دشمن خویشی. پس دست از دشمنی بردار تا با دوست خود باشی.

۲۳- اگر به یقین باور کردی که دشمنی جز خودت نداری بر آستانه خود آئی و لایق بهشت جانی!

۲۴- چرا این حقایق ساده و آشکار تا این حد در میان اکثر مردمان مضحک و مطرود است؟ راستی و درستی این حقایق در دلهایشان تصدیق می شود ولی با ذهن خود به انکارش می پردازند چرا؟ زیرا ذهنشان بواسطه آموزه ها و باورهای موروثی و عاریه ای اشغال شده است که هیچ ربطی به خودشان ندارد. از آنجائی که "خود" دروغ است پس جز دروغ را باور نمی کند.

۲۵- آنچه که اکثر مردمان آنرا خود می نامند بی خودی آنهاست که قلمرو اضرار و ابطال است. این همان بی خودی است که در بدر در دیگران و در صاحبان قدرت و ثروت و عیش در جستجوی خود است. این همان ستمبری است. انسان بی خود، یا انسان ستمگر است یا ستمبر.

۲۶- مردم بی خود تلاش می کنند بواسطه ثروت و قدرت و آداب و رسوم و بازیها و جلوه گریها و عیش و تجملات و تملکات خلاء و نابودگی این بی خودی را پر کنند و یا این بی خودی را از خود و دیگران پنهان دارند. این تلاش نهایتاً قومی را در انواع فساد و ستم و پوچی و ناامنی و فقرات و ذلت نابود میسازد و این غلبه و ظهور بی خودی است که در هر عصری یکبار اقوام بشری دچارش می شوند و این قیامت بی خودی است!

۲۷- انسان بی خود هر چه ثروتمندتر می شود فقیرتر می شود هر چه قدرتمندتر می شود حقیرتر می شود هر چه مشهورتر می شود مفتضحتر می شود و آنگاه که محبوب می شود جنایتکار می شود و عاقبت زیر پایهای مردمان بی خودتر از خودش له می شود.

۲۸- انسان بی خود از طریق تملک و به گروگان گرفتن زیر دستان خود احساس خودی می کند و از حس نابودی میرهد. و وای بر حکومتی که متشکل از انسانهای بی خود است که ملتی را به گروگان خود می گیرد. و وای بر ملتی که

بخاطر حداقل معاش خود تن به گروگان حاکمان خود می دهد چنین ملتی در درون خانواده مشغول گروگانگیری است. گروگان زن بدست مرد و گروگان فرزندان بدست زن!

۲۹ - یک فرد یا جامعه بی خود، موجودی دزد، بلنده و آدمخوار است و در آخرالزمان که این بی خودی محسوستر و رسواتر است این درندگی هم هولناکتر می شود که بصورت قتل درون خانواده ها تا جنایات اجتماعی و سرکوبگری حکومتی روز افزون خودنمایی می کند.

۳۰ - نیهیلیزم (نیست انگاری) که روح و فلسفه حاکم بر افراد و اقوام و فرهنگها در آخرالزمان است بمعنای پذیرش جبری این بی خودی است که قیامتش برپا شده و هیچ راه گریزی ندارد. و لذا این بی خودی تبدیل به مذهب و مسلک و ایدئولوژی می شود که نیچه نخستین پیامبر نیهیلیزم در عصر جدید است.

۳۱ - انسان بی خودی که میخواهد بی خودیش را سرمایه هویتی سازد و به نمایش بگذارد تبدیل به دیوانه ای نابودگر و خطرناک می شود که به آب و آتش می زند و همه اطرافیان و زیردستانش را با خود هلاک می سازد. از این نوع آدمیان بخصوص در آخرالزمان که عصر آزادیهاست به وفور یافت می شوند.

۳۲ - حاکمیت جباران جز بر توده های بیخود نیست از طریق این ستم بری احساس خودی می کنند.

۳۳ - همه حکومتها بر روی زمین و در طول تاریخ، حاکمیت شیاطین بر مردمان بی خود بوده است.

۳۴ - انسان خودآ تحت سلطه هیچ حاکمیتی در نمی آید جز حاکمیت خداوند!

۳۵ - قیامت آخرالزمان قیامت انسان بیخود و بیخودیهای رنگارنگ بشر است. و لذا در این قیامت منکران بهر وسیله و دسیسه و نمایش و سند و مدرک و عنوان و القاب دینی و علمی و هنری و فنی و سیاسی می آویزند تا بی خودی خود را پنهان دارند و برای این نابودگی، خودی پدید آورند و لذا امروزه عصر هزاران دسیسه و مکر و نمایش نو به نو است تا سر حد سلاخی اعضاء و جوارح و صورت خود جهت پنهان داشتن بی خودیهای رسوا شده!

۳۶ - وقتی انسان بی خودی تحت تأثیر ادبیات عرفانی و وحدت وجودی دعوی الوهیت می کند قلمرو ظهور شیطان می گردد و این همان پیدایش دجال است.

۳۷ - انسان بی خود، بی وجود است و جهت پر کردن خلاء بی انتهای این نابودگی باطنی خود هر چیزی را در جان خود وارد می کند تا شاید احساس وجود کند! اشیاء، همسر، فرزندان، نژاد، مایملک و... ولی کل کائنات هم نمی تواند ذره ای از این حس نابودی را در او جبران نماید.

۳۸ - انسان کافر یعنی انسان بی خدا! انسانی که یا اصلاً خدائی نمی شناسد و یا او را در ورای آسمانها می داند که نه او دستش به انسان می رسد و نه انسان به او دستیابی دارد. و این همان انسان بیخود است زیرا بقول علی(ع)، خدا همان خود خود انسان است.

۳۹ - انسان بی خود، موجودی بخیل و حسود است بخصوص نسبت به خود و خانواده اش! زیرا هیچ نعمتی را پذیرا نیست و نعمات را مرگبار می پندارند زیرا او موجودی واژگون پندار است و هر ارزشی را ضد ارزش می داند.

۴۰ - چرا بقول قرآن کریم، اکثر مردمان کافرند؟ زیرا پذیرای تغییر و تحول و طی طریق الی الله نیستند چرا که حیات دنیا را ابدی و هدف زندگی می پندارند. اینست که آنها را ضد نعمات الهی کرده و خدا را از قلمرو حیات و هستی خود بیرون کرده اند. این پندار و تلاشی احمقانه و بیهوده است و بتدریج به این حقیقت پی می برند و تسلیم جبرهای زندگی می شوند و تحت سلطه حکومتها در می آیند و حکومتها را صاحب و قیوم خود قرار می دهند.

۴۱ - انسان بی خود بایستی بلاوقفه در جستجوی یک انسان با خود و خودآ باشد یعنی انسانی که مظهر نوری از خداوند است تا از او نوری بگیرد.

۴۲- چون انسان خودآئی را یافتید آنقدر با او بمانید تا با خود شوید. و این ممکن نیست الا در جریان خدمت و اطاعتی خالصانه! بی خودی خود را که عین بی ارادگی شماست تحویلش بدهید تا صاحب اراده خودی شوید. او همان امام شماست. اینست که در مذهب ما انسان بی امام را کافر خوانند یعنی بی خود و بی خدا!

۴۳- انسان خودآ کسی است که زندگی خدائی دارد یعنی از غیر خدا بی نیاز است.

۴۴- انسان بیخود تدریجاً در خرافات غرق می شود برای اینکه بتواند علتی برای بی ارادگیهایش در سائر چیزها و امور ماورائی پیدا کند چرا که هرگز خود را علت سرنوشت و اعمالش نمی یابد زیرا خودی در میان نیست. خرافه، توجیه خود در غیر خود است.

۴۵- سرچشمه همه مشکلات آدمی فقدان تقواست یعنی بولهوسی که همان بی ارادگی است که علتش بی خودی است و این معنای کفر بشر است. بیخودی و بی خدائی امر واحدیست.

۴۶- بولهوسی واضح ترین نشان بی ارادگی است که انسانهای بی خود دچارش می شوند زیرا جانشان به تسخیر اجنه و شیاطین در می آید و آنها را به هر سو می کشاند که عاقبتش تباهی و دوزخ است.

۴۷- تقوا و خویشتن داری و پاکدامنی واضحترین نشان اراده و هویت خودی بشر است.

۴۸- خطرناکترین انسانهای بیخود کسانی هستند که کمترین تعهد عملی به عقل یا عرف و یا شرع ندارند. بقول رسول خاتم (ص) در همه حال حتی تظاهر به دین بهتر از بی دینی است. و لذا کسی که خودی ندارد عقلی هم ندارد پس اگر هیچ تعهدی به عرف و شرع هم نداشته باشد در اندک مدتی تباه شده و زندگیش ویران می گردد. و حتی از حیات حیوانی هم ساقط می شود.

علی اکبر خانجانی

۱۴۰۰/۱۰/۱۸

## افسانه حمله اعراب به ایران

اعراب صدر اسلام در عصر حاکمیت خلیفه عمر بن خطاب بطور رسمی به مرزهای ایران لشکرکشی کردند و آن هنگامی بود که شیرازه حکومت ساسانی از هم دریده شده بود و در طی ده سال آخر حکومت ساسانی حدود ده شاه جابجا شدند و همگی هم بدست یکدیگر به قتل رسیدند که اکثرشان پدر و پسر و برادر بودند. و مابقی کشور بطور ملوک الطوائفی اداره می شد و در هر منطقه کسی دعوی سلطنت می کرد و مردم را قلع و قمع و غارت می نمود. در واقع با حمله اعراب، ایران از چنین وضعیتی نجات یافت و براستی اسلام ناجی ایرانیان از اسارت شاهان بولھوس ساسانی و موبدان فاسدش بود که کشور را به فروپاشی کشانده و تکه پاره کرده بودند. و اما آنچه که بنام اعراب و غارتگری اعراب در ایران پس از اسلام روایت شده است عملاً غارتگری و چپاول و کشتار و ترکتازی ترکان است که به خلفای عباسی باج می دادند تا از حمایت دستگاه خلافت برخوردار باشند و این ترکان هم رسالتی مهمتر از کشتار و قلع و قمع علویان در ایران نداشتند که گاه برای دستگیری چند تا مسلمان علوی شهری را در آتش می سوزانند و حتی احشام و سگ و گریه را در شهر زنده نمی گذاشتند اینان ترکان غزنوی و سلجوقی بودند که تدریجاً ترکان صفوی و قاجار برجایشان نشستند و همچنان به خلفای عرب و ترک و عثمانی باج می دادند. پس در واقع بجای حمله اعراب بایستی از حمله ترکان به ایران سخن نمود که تحت عنوان دفاع از اسلام عباسی طی حدود هزار سال ایران زمین را مورد قتل و غارت و چپاول همه جانبه قرار دادند.

در واقع اسلامی که در ایران زمین جریان یافت اسلام عباسی بود که بواسطه ترکان غزنوی و سلجوقی بقدرت سرنیزه و غارت و قتل عام پیاده شد و تشیعی هم که از پس آن پدید آمد شیعه صفوی بود که آنهم تشیع ترکان بود که با قتل عام مردم آذربایجان در سراسر ایران جاری شد و پس از آن در حکومت خونخوار ترکان قاجار استمرار یافت و تاکنون همان اسلام و تشیع است که در خون مردم ایران جریان دارد: اسلام ترکی و تشیع ترکی! یعنی جباریت دینی!

اعراب بقدرت سرنیزه و غارتگری و خونخواری ترکان بر ایران زمین مسلط شدند. اعراب هرگز در ایران حکومت نکردند بلکه حکومت ترکان به مثابه مزدوران خلفای عرب عمل می کردند و ایران مستعمره خلفای عرب بود و در اکثر امور این ترکان بجای کلاه، سر ایرانیان را به خلفای عباسی هدیه می کردند. بنابراین اسلام ایرانیان، محمدی نبود بلکه عباسی بود و تشیع ایرانیان هم علوی نبود بلکه صفوی بود که هر دوی آن ترکی شده و به زور شمشیر و سرنیزه و غارت و قتل عام بر ایرانیان تحمیل شد.

اما آخرین و بزرگترین خیانت و شرارت این اعراب ترک، فراهم کردن حمله مغول به ایران بود که حدود دو قرن به طول انجامید که خاک ایران را شخم زدند و نهرهای خون به راه انداختند که باعث و بانی این جنایت عظیم ترکان خاتون ملکه دربار سلجوقی بود که آشکارا دزد سرگردنه ای بود که بزرگترین خزانه جواهرات را برای خود مهیا کرده بود که به دستور این زن خبیث گروهی از بازرگانان مغول که حامل جواهرات بودند و بطور رسمی در ایران تجارت می کردند غارت شده و همه اعضای این کاروان به قتل رسیدند که رهبر این کاروان از درباریان چنگیزخان مغول بود و چنگیزخان چندبار به دربار ایران سفیر فرستاد تا مسببین این قتل و غارت به آنها تحویل شوند که دربار سلجوقی این سفیران را نیز به قتل رسانید و بدینگونه حمله مغول به خاک ایران آغاز شد که هزاران بار از حمله اعراب ویرانگر و خونین تر بود که عاقبت حاکمیت این ترکان غارتگر بواسطه هلاکوخان مغول به پایان رسید و این نیز پایان عمر خلافت عباسی بود. یعنی خلافت عباسی نیز بواسطه این ترکان بود که اداره می شد.

بنابراین به یقین می توان ادعا کرد که بر خلاف تصور عامه مورخین و روشنفکران مدرن ما از آغاز ظهور اسلام تا انقلاب ۵۷ هرگز هیچ عربی در ایران حکومت نکرده است.

اسلام محمدی - علوی و نه اسلام عربی - عباسی - ترکی، آن دینی است که عارفان و متصوفه بر حق ما درک نمودند و نورش را در جامعه ایرانی انتشار دادند که نه اسلام فقهاتی است و نه اسلام روائی است و نه اسلام عزا و روضه و قبرپرستی. و این اسلامی است متکی بر فطرت و اخلاق و معرفت و محبت و ولایت امامان که از وجود عارفان تجلی می یابد که از نظر ما حقیقت اسلام جز این نبوده است و مابقی اسلام ضد اسلام و تشیع ضد تشیع و مذهب ضد مذهب است یعنی دجالیت!

علی اکبر خانجانی

۱۴۰۰/۱۰/۲۰

بسم الله الرحمن الرحيم

## شفاعت و راز واژگونی تشیع

مسیحیت و مذهب تشیع رایج، تنها آئین های دینی در جهان هستند که به شفاعت حضرت مسیح و انمه هدی درباره پیروانشان قائل هستند.

این تجارت بهشت و جهنم در دین مسیح در قرون وسطی تبدیل به کارگاهی شیطانی شد که مخوفترین جهنم و تباهی را بر روی زمین پدید آورد و قیامتش برپا گشت و فروپاشید. و اما اینک آن جهنم در جهان تشیع برپا شده و قرون وسطای شیعی را برپا نموده و قیامتش عیان گشته است.

موضوع شفاعت در مذهب تشیع بمراتب هولناکتر از مسیحیت رخ نموده است تا آنجا که طبق دهها روایت منسوب به امامان شیعه هر کسی می تواند با قطره ای اشک برای امام حسین به بخشودگی کامل گناهانش نائل آمده و به بهشت وارد شود حتی اگر سنگینی گناهانش از همه کوههای روی زمین و کثرت تبهکاریهایش از برگهای درختان و ریگهای بیابان هم بیشتر باشد. بدین طریق با چنین باوری آدمی می تواند تبدیل به شیطانی مجسم شده و به بهشت برود. با چنین آئینی جهنمی ترین جامعه روی زمین ممکن می شود که شده است. با چنین باوری پیروان یک مذهب می توانند تبدیل به لشکریان شیطان شوند. اینست راز اینهمه مفاسد و فلاکت و تباهی که عالم تشیع را در خود غرق نموده است.

هر حقیقتی هر چند که متعالی تر باشد چون دچار خطوات شیطانی و تبدیل گردد بهمان اندازه ظلمانی می شود. و شفاعت یکی از بزرگترین این حقایق در مذهب شیعه است که حقی برتر و رحمانی تر از آن در دین خدا پدید نیامده است.

ما قبلاً در سائر آثارمان به تفصیل نشان داده ایم که واقعه شفاعت مؤمنان در ولایت انمه هدی همان واقعه خلق جدید آخرالزمان است که از حیوانی دوبا یک انسان نورانی و ملکوتی می پرورد از جنس عرفای عالم اسلام که اکثرشان امامیه بوده اند. همچون سلمان فارسی و بایزید و حلاج و ابن عربی و مولانا که بقول علی (ع) در خلق جدید به مقام امامت نائل آمدند که این کمال شفاعت امامان در حق مؤمنان خویش است. از اینروست که شیعه عزا به خون شیعه عرفانی تشنه است و همواره آن را تکفیر نموده است!

در قرآن کریم در این باب آمده است که: شفاعت فقط از آن خداست و کسانی که به شهود حق نائل آمده اند. و می دانیم که واقعه لقای الهی و شهود حق از آن امامان و شیعیان مخلص آنهاست.

پس شفاعت کارگاه خلق جدید انسان و پیدایش انسان کامل الهی است نه کارگاه خلق جدید شیطان و پیدایش انسان شیطانی و جهنم روی زمین!

عارفان ما آن شفاعت شدگان کارگاه خلق جدید امامان ما هستند. آن شفاعت و روایاتی که کارگاه تبدیل انسان به شیطان است (بواسطه قطره ای اشک) بی تردید تولیدی ملایان اموی و عباسی است که تلاش کردند تا حقایق امامت و مذهب

امامیه را واژگون سازند که ساختند. همانطور که آن شفاعت عیسوی هم تولیدی ملایان یهود بود که حکم به قتل مسیح داده بودند.

ملایان دربار اموی و عباسی بعد از واقعه کربلای حسینی سعی کردند نعل وارونه بزنند و از طریق تولید احادیث شیطانی امام حسین را تبدیل به خود ابلیس نمایند که فقط حامی اشقیاء و تبهکاران و فریبکارانی هست که به زور هم که شده برایش دو قطره اشک بریزند. و وای بر ملایان به ظاهر شیعه ای همچون شیخ صدوق و شیخ طوسی و شیخ مفید که در دربار عباسیان این روایت را نقل و تأیید کرده اند و بدینگونه است که امثال شیخ طوسی که پدر فقه شیعی خوانده شده در دربار عباسیان به مقام شیخ الاسلامی می رسد که بالاترین مرجع علمی و فقهی در آن دوران بود. و بدینگونه است که شفاعت امامان ما تبدیل به شقاوت گشت و ولایت آنها هم تبدیل به سلطنت گردید و بدینگونه مذهب امامیه از همان آغاز واژگونه شد که کل هم و غم فقهایش تکفیر حلاج و سایر عارفان بوده است. یعنی تکفیر کسانی که مورد شفاعت امامان قرار گرفته اند.

شفاعت، باطن حقیقت اسلام و ذات مذهب امامیه است که بدینگونه به دست ملایان درباری واژگونه شد و در مکتب امامیه مذهب ضد مذهب را پدید آورد که امروزه در جهان تشیع شاهدش هستیم.

علی اکبر خانجانی - ۱۴۰۰/۱۰/۲۰

بسم الله الرحمن الرحيم

## بزرگترین مانع دموکراسی در جوامع اسلامی

می دانیم که همه خلفای جهان اسلام درست همچون شاهان می زیستند و حکومتشان موروثی بود یعنی سلطنتی! و این سنت حکومت دینی در میان اهل سنت است که شاه قلدر و خونخواری را خلیفه خدا می خوانده اند که اطاعت از او امر واجب بوده و هر که از آن سرپیچی می کرد مرتد و خونش مباح می شد و لذا گروه کثیری از اهل سنت حتی امام حسین(ع) را مرتد می دانستند زیرا از امر خلیفه زمان سرپیچی کرده بود. حتی حدیثی هم به همین مضمون به رسول اکرم نسبت میدهند که هر که حاکم وقت را اطاعت نکند مرتد است!!

و اما جماعت شیعه که همواره تحت ستم حکام و خلفای اهل سنت بودند نیز تفکری مشابه داشتند زیرا امامان خود را خلیفه و شاه می دانستند و لذا معتقدند که حق همه امامان شیعه خورده شده است و این تهمتی ناحق است زیرا نور امامت غیر از خلافت و سلطنت است. اگر خلافت سیاسی همان امامت می بود علی(ع) برای کسب آن جهاد می کرد تا حق خدادادی خود را بدست آورد در حالیکه هرگز چنین نکرد و خلافت پنج ساله اش را هم به زور و اکراه پذیرفت و ارزش آنرا از آب دماغ بزی هم پست تر خواند.

ولی شیعیان در طول تاریخ و حتی در عصر غیبت امامشان هم در انتظار ظهور امام زمان جهت سلطنت و حکومت جهانی هستند یعنی امام خود را شاه می دانند و در غیر اینصورت اصلاً ارزشی برای امامت او قائل نیستند.

پس می بینیم که شیعه و سنی هر دو حاکمیت الهی را همان سلطنت می دانند و حقی جز سلطنت نمی شناسند. حال بگوئید چگونه چنین طرز فکری می تواند خواهان دموکراسی و حکومت مردمی و عدالت اجتماعی باشد مگر اینکه از دموکراسی هم نوعی سلطنت توقع داشته باشد. همانطور که انقلاب مردمی ۵۷ هم بسرعت تبدیل به سلطنت شد سلطنتی به نام ولایت مطلقه فقیه! با تشیع امام شاهی، راهی بسوی مردم سالاری نیست. این فهم واژگونه و ناحق موجب شده که ایرانیان و شیعیان و مسلمین هم از حقیقت دین بیگانه شوند و هم از حق عدالت اجتماعی یعنی دموکراسی. زیرا تعریف قرآن کریم از امامت و خلافت الهی بر روی زمین کاملاً بعکس این تصور شیعیان است. قرآن کریم، امام و خلیفه خدا بر روی زمین را به لحاظ مادی و دنیوی مستضعف ترین انسان جهان خوانده است و اینست آن سری که عامه شیعیان از فهمش بیگانه مانده اند و لذا هم دستشان از امام هدایت کوتاه مانده و هم از عدالت اجتماعی در دنیا. و این مصداق خسر دنیا و الآخره است. اینست مسئله!

علی اکبر خانجانی

۱۴۰۰/۱۱/۱۲

## پدیده ای بنام غیرت

به زبان ساده غیرت بمعنای تفکیک حد و مرز حریم جنسی و حراست از آن است. و غیرت بمعنای غیرت از خویشیت است و این همان تفکیک حلال و حرام جنسی است و حراست از این میزان که امری کاملاً غریزی و فطری و اخلاقی است که در احکام همه ادیان توحیدی به صورت یکی از بنیادهای شرع در طول تاریخ خودنمایی کرده است. از اینروست که به قول علی(ع) بی غیرتی مرد از کفر اوست. یعنی از بی اخلاقی و بی عاطفگی معنوی و جنسی که سرمنشأ هر بی مسئولیتی نیز باشد. بطور مثال در همه جا شاهدیم مردی که نسبت به همسرش این غیرت را ندارد هیچ نوع مسئولیت دیگری را هم تقبل نمی کند و همسرش چیزی بیشتر از ظرف تخلیه شهوت در نزدیکترین و ارزانترین حالت نیست.

و اما امروزه نه تنها در جامعه سنتی و کشور ما بلکه در سراسر جهان شاهد رشد آمار قتل‌های ناموسی هستیم که البته در کشورهای غیر مسلمان عناوینی دیگر دارد ولی ماهیتش یکیست.

امروز می خواهم بعنوان کسی که عمری کار روان درمانی داشته حقیقتی را افشا کنم که دیگر صدایش درآمده است و در یک کلام این حقیقت که تقریباً اکثر قریب به اتفاق غیرتهای جنون آمیز و قتل‌های ناموسی ریشه در زنا با محارم در پس پرده خانواده ها دارد که این مسئله در مغرب زمین آشکارتر و در کشور ما پنهان است که مشهورترین حجت این حقیقت واقعه قتل درون خانوادگی بدست یک پدر بود که با دختر خود رابطه زنا را داشت و برای پنهان داشتن این پلیدی داماد، دختر و پسرش را به دست خود و با مساعدت زنش قطعه قطعه کرده بود. و شاهد بودیم که این پیرمرد شیطان صفت در مقابل دوربین خبرنگار ادعای دفاع از غیرت و ناموس و شرف خود داشت. این فقط یک نمونه سرگشاده و علنی بود تا وجدان ملی ما و مسئولین را بیدار کند.

بنده در دوران طبابتم از نزدیک شاهد چنین مواردی نیز بوده ام از جمله پدر و پسری که به زور و تهدید با دختر و خواهر خود رابطه زنا داشتند و سپس این دختر و خواهر بیچاره را دانما به بهانه بدحجابی و امثالهم شکنجه می کردند.

آیا برآستی فرق بین وسواس و پاکیزگی چیست؟ به تجربه می دانیم که آدم‌های وسواسی به لحاظ نظافت و بهداشت شخصی از کثیف ترین افراد جامعه هستند. ماهیت این غیرتهای شیطانی و واژگونه از همین دست است. آنهایی که به همه چیز همسر و مادر و خواهر خود شک دارند خود از هرزه ترین افراد جامعه هستند و این عذاب است که گریبانگیرشان شده است و از آن‌هایی ندارند. این همان غیرت ضد غیرت است که شاخه ای از مذهب ضد مذهب است. وقتی کسی که حد و مرز حرمت جنسی بین خود و مادر و خواهرش را رعایت نمی کند مطلقاً فاقد غیرت است همانطور که فاقد اخلاق و دین است و اگر مذهبی نمایشی هم داشته باشد پوششی بر این پلیدی خویش است و عین نفاق است.

و اما امروزه این پدیده ابعاد بسیار پیچیده و هولناکتری به خود گرفته است در زمانی که همه اعضای یک خانواده در پای ماهواره ها و فضای مجازی و فیلم‌های پورنو با هم محسورند و کودکان حتی قبل از سن بلوغ با تلفن‌های تصویری و خصوصی خود از هر اراده و اخلاق و غیرتی ساقط می شوند. در چنین شرایطی که بچه ها حتی قبل از سن بلوغ جنسی دارای رابطه جنسی هستند و گاه تا ازدواجشان چندبار سقط جنین می کنند از حقوق بشر هیچ صدایی در نمی آید و اما آنگاه که قبل از سن هجده سالگی ازدواج می کنند تحت عنوان دروغین کودک همسری، حقوق پسر این رسانه ها به نعره می افتد، در حالیکه میلیون‌ها کودک بی پدر و مادر که بسیاری محصول زنا با محارم هستند با حقوق بشر کاری ندارند.

این یک قاعده فرهنگی در سراسر جهان است که آدم دزد و دروغگو همه مردم را همچون خود دزد و دروغگو می داند و فقط خودش را سالم می خواند. اگر در جامعه نگاه کنیم به آسانی پی می بریم همه افرادی که تیغ غیرت و ناموس برکشیده و اطرافیان و سایر مردمان را هیز و هرزه و بی ناموس می خوانند خود ام الفساد جامعه خویشند که گهگاهی همچون خانواده خرمدين برملا می شوند. کسانی هم که همه را به چشم پایین تنه و سکس می نگرند و مذهبشان جز این حکم دیگری ندارد نیز مشمول همین قاعده هستند و وای بر روحانیون و مبلغین مذهبی که تحت عنوان غیرت و دینداری چنین فکر و فرهنگ شیطانی و بیماری را به جامعه القاء می کنند که این بیماران جنسی و شیطان صفت در پناه چنین آموزه هایی دست به هر جرم و جنایتی می زنند تحت عنوان دفاع از غیرت و ناموس.

امروزه چنان بی غیرتی و بی ناموسی دم از غیرت و ناموس می زند و چنان ضد مذهب لباس مذهب بر تن کرده است که مردم در این سرگردانی و مالیخولیا به این نتیجه رسیده اند که اصلاً بهتر است اصل حقیقت را انکار کنند و مسئله غیرت و عصمت و دین را به فراموشی بسپارند. و این نیهیلیزمی است که درب جهنم را می گشاید. وای بر نمازگزاران ریایی! وای بر لامذهبان دین فروش! و وای بر بی غیرتان غیور و چاقوکش! و عجب که چاقوکشی و قمه کشی در کشور ما ویژه همین جماعت زناکار و آدم کش است. محققین می توانند در اینباره پژوهش کنند تا به درستی ادعای ما برسند.

امروزه در عصر قیامت آخرالزمان که جامعه ما در مرکز آن قرار گرفته است بدون فهم دقیق و عمیق دیالکتیک مذهب ضد مذهب و غیرت ضد غیرت و عصمت ضد عصمت و ارزشهای ضد ارزش، هیچ پدیده ای بدرستی فهم نخواهد شد. برای کشف و درک این خرد دیالکتیکی که خرد آخرالزمانی است رساله دیالکتیک دیالکتیک از مجموعه آثار ما را با دقت مطالعه فرمایید.

علی اکبر خانجانی

۱۴۰۰/۱۱/۲۰

بسم الله الرحمن الرحيم

## همذات پنداری و تقلید

در باب همذات پنداری در مجموعه آثارمان مطالبی پراکنده و گسترده تألیف کرده ایم و با اینحال شاهدیم که هنوز هم بسیاری از خوانندگان مجموعه آثارمان بسرعت و شدت و بطرز بی‌مبارگونه و خطرناکی دچار این مرض و مالیخولیا می‌شوند و هنوز وارد نشده‌اند و ازگون می‌گردند همذات پنداری نام دیگری بر تنفیس است. تنفیس، حقیقت قرآنی و عرفانی مرض همذات پنداری است که بمعنای وارونه سازی حقیقت است. معمولاً کسی که یک داستان یا رمان مهیجی را می‌خواند با قهرمان آن دچار احساس همذات پنداری شده و گاه در همه عمر در این مالیخولیا باقی می‌ماند و قهرمان آن رمان او را دچار توهم عظیمی نموده و امور زندگی را تماماً بر او مشتبه می‌سازد و این عذاب کفر و انکار و بی‌تقوایی است. این نوع همذات پنداری مصداق آشکار واژگونسالاری و مالیخولیا است. آدم ترسو و بسیار محافظه کاری که خودش را همچون قهرمان داستان، رستم دستان می‌پندارد. برخی از خوانندگان آثار ما نیز خودشان را با ما عوضی می‌گیرند که این واقعه را می‌توان در صفحات مجازی آنها به وضوح تماشا کرد.

این همذات پنداری نوعی از پدیده دن کیشوتیسم است. و دن کیشوت قهرمان یک رمان اروپایی است. یک انسان عقب مانده ذهنی و متوهم که در ابتدایی ترین نیازهای زندگی فردی خود در مانده بود احساس کرد که بایستی جامعه بشری را از اسارت غولها و دیوها برهاند. این توهم در مرحله پیشرفته تری موجب شد که دن کیشوت همه آدمها و گاه چهارپایان و ساختمانهای اطراف خود را غول و دیو و اشباع و شیاطین ببیند. نهایتاً همسر و دوستان خود را هم دیو می‌دید. دن کیشوت نهایتاً سر از دیوانه خانه درآورد.

دن کیشوت نیز در همه عمرش مشغول مطالعه کتابهای حماسی و اساطیری بود که بالاخره به این مالیخولیا رسید. امروزه تا دلتان بخواد در جامعه شاهد چنین دن کیشوتهای عصر IT و سینما هستیم که عده ای بچه ننه های پرمدهای درمانده و جاهل هستند و کوس انالحق می‌زنند و تا دیوانه خانه فاصله ای ندارند.

و اما چگونه است که در مطالعه آثار ما چنین مالیخولیائی رخ میدهد؟ ادبیات و منطق عرفانی و صمیمی آثار ما و نگاه از درون و نگرستین به دیگران از جایگاه نفسانی خودشان برخی را دچار این امر مشتبه می‌سازد.

اخیراً فردی با مطالعه کتاب "تمدن بچه ننه" به این نتیجه رسیده بود که نویسنده آن هم خودش بچه ننه است که اینقدر دقیق و صمیمانه خلق و خوی بچه ننه ها را توضیح داده است: "من هم با شما احساس همدردی می‌کنم و خودم هم یک بچه ننه هستم!!" این نوع فهم و قضاوت وارونه زمینه پیدایش همذات پنداری است. چنین فردی سعی می‌کند که بسیاری از حوادث و مکاشفات متافیزیکی زندگی ما را هم در ذهن خودش بازآفرینی کرده و امر را بر خود مشتبه می‌سازد و بزودی به این باور می‌رسد که همه این وقایع متافیزیکی برای خود او هم رخ نموده است. هم اکنون می‌توانید در فضای مجازی تعدادی از این مالیخولیانیان را پیدا کنید که به یاری شیطان امر را بر خود مشتبه کرده اند که خدا آخر عاقبت آنها را به خیر گرداند.

ما در مجموعه آثارمان از جایگاه وجودی و وجدان و نفس ناطقه افراد و گروهها و اقشار گوناگون سخن نموده ایم حتی بر جای زنان سخن نموده ایم و لذا بسیاری از زنان بما می‌نویسند که: شما احساسات و مسائل زنانه را از خود ما هم بهتر درک و بیان می‌کنید!!

یکی از این زنها بما نوشته بود که: شما تنها مردی هستید که باور دارید که زن برتر از مرد است!!

من در آثارم برآستی جانشین مردم هستم. از اینروست که هر خواننده صاحب دلی روح مرا در خودش می‌یابد و لذا خودش را عین من می‌یابد. حال اگر این خواننده آثار اهل تقوا و ذکر و تسبیح و معرفت نباشد دچار تنقیس و مالیخولیا می‌شود. ولی واقعیات زندگی این مالیخولیا و همذات پنداری را بر سرش می‌شکند و او را از این توهم نجات می‌دهد و

او را بر سر جای خودش برمی گرداند. در این حالت یا توبه می کند و به حقیقت بازمی گردد و یا بکلی این معارف را انکار نموده و بلکه به عداوت با ما می پردازد. بولهوسی و بی تقوایی علت این جریان است. آدمی اگر اندکی خود آگاهی داشته باشد بوضوح در می یابد که حتی افکار و احساسات لحظه به لحظه اش هم از خودش نیست بلکه وارده های غیبی و متافیزیکی است تا چه رسد به اینکه کتابی را بخواند و خودش را نویسنده آن پندارند این دیگر نهایت جنون و نسیان و هذیان و مالیخولیاست.

انبیای الهی هم اگر دارای خودآگاهی و ذکر و تسبیح و تقوا نمی بودند دعوی خدانی می کردند. آدمی اگر اندکی تقوای عملی در زندگی داشته باشد محال است که دچار چنین توهمات و مالیخولیایی شود. این شیطان است که امر را بر بی تقوایان مشتبه می کند تا رسوایشان سازد به امر خداوند!

انسان صاحب روح الهی دارای کلام روحانی و بغایت راسخ و نافذ است و وجدان و فطرت خفته و مرده را زنده و بیدار می سازد که گاه مخاطب دچار امر مشتبه شده و مدعی می شود که: من همه این حقایق را قبلاً می دانستم!! و این سرچشمه دیگری از تنفیس و مالیخولیاست که عین کفر و انکار است. در مورد وحی انبیای الهی هم چنین ادعاهائی در تاریخ گزارش شده است که در قرآن کریم ذکرش آمده است که برخی از کافران می گویند: به ما هم وحی میشود! این کفری منافقانه است. تقوا بزرگترین درمان این مالیخولیاست.

حضرت آدم ابوالبشر نخستین کسی بود که دچار تنفیس روح الهی در خویشتن شد که از بهشت روحانی خود ساقط گردید و به آنهمه بلایا بر زمین دچار گشت و این اصل و اساس کفر بشر و بلکه نخستین کفر است. در این معنا تا توانی بمان و بیندیش و برحذر باش!

در حقیقت اصل و اساس کفر همان تنفیس روح است چه روح حی قیوم الهی که به انبیاء و اولیاء و عرفا نازل می شود و چه روح دهری موروثی که بنی آدم از پدرشان حضرت آدم به ارث برده اند که تنفیس روح حی و قیوم الهی موجب ظهور ابلیس در بشر می شود و تنفیس روح موروثی هم مولد کفر نژادپرستانه است.

روحي که در آدمی تبدیل به "من" شد نطفه ابلیسیت نفس است که کوس انالحق می زند و خود را خدا می داند و لذا از تبعیت حق و رسولانش ابا دارد و تقوا را در شان خود نمی داند و حدود الهی را رعایت نمی کند زیرا اصلاً حدی بین خود و خدایش قائل نیست یعنی حدی بین خالق و مخلوق و وجود و عدم قائل نیست و لذا هیچ عبودیتی هم برای خود نمی شناسد و فاقد تقواست پس هر فسق و فجوری را بر خود مجاز می داند و این شیطانزدگی است.

درست است که طبق قول الهی در کتابش، فطرت خدا و بشر یکی است ولی این یگانگی در نهایت عبودیت محقق و معلوم و خلاق می شود در انسان کامل الهی که آنهم هرگز بزبان ادعا نمی شود. این خداست که از وجود خلیفه اش رخ می نماید و خلیفه اش از خود هیچ نمی داند انسان کامل الهی همواره خود را او (هو) می خواند نه من! خود را عدم و او را موجود می یابد و این یک تعارف نیست عین حقیقت واقع است. این دیگرانند که در او جز خدا نمی بینند ولی او خود را جز عدم نمی بیند.

همذات پنداری در حقیقت دارای معنای وحدت وجودی است زیرا همه انسانها و بلکه همه موجودات عالم هستی دارای ذاتی واحدند و آن واحد خداست. و فقط عارفان کامل این وحدت را درک و شهود می کنند.

ولی همذات پنداری جاهلان و کافران و بی تقوایان دارای هویت مالیخولیایی و امری شیطانی است و برخاسته از بخل و حرص و طمع و دزدی روح می باشد زیرا در امری که به امانت داده شده (روح) دخل و تصرف و دزدی صورت گرفته است. و این عین خیانت در امانت است و لذا این امانت را بسرعت از دست می دهند و عاقبت آنرا انکار کرده و رسوا می شوند.

دو نوع کفر در قبال حقیقت داریم: کفر انکاری و کفر تنفیسی! کفری آشکار و کفری منافقانه! که کفر نوع دوم بمراتب پلیدتر است زیرا قصد دخل و تصرف در حقیقت را دارد تا آنرا تحریف و وارونه سازد و این عملی شیطانی است و چنین کسانی به تسخیر شیطان در می آیند و رسوا می گردند.

از آنجا که ما ممنوع القلم هستیم هیچیک از آثار ما ثبت و ضبط قانونی و منتشر نشده اند و این مسئله بسیاری از سوداگران و دزدان را به طمع می اندازد که از این معارف برای خود کلاهی بدوزند و دکانی برپا کنند و هویتی به بازار عرضه کنند و به نام خود بفروش برسازند. ولی از آنجا که برای خودمان در این آثار هیچ حقی قابل نیستیم و بطور رایگان آزاد در دسترس همگان قرار داده ایم از این سرقت ادبی هم نگران نیستیم و بقول علی (ع)، عمده معارف ما را دشمنان ما منتشر می کنند! هدف نشر این معارف است نه انتشار نام ما!

و نهایتاً اینکه همدات پنداری در قبال حقیقت و این مالخولیا، عذاب کفر و انکار و نفاق و بخل و شقاوت است که جز رسوانی عاقبتی ندارد. همانطور که قرآن کریم هم برخی را هدایت و برخی را گمراه و برخی را رسوا می سازد. و معارف ما نهایتاً جملگی قرآنی و در شرح و بیان اسرار کتاب الله هستند پس حافظ و صاحب آن هم خود خدا و رسول اوست که هر که را خواهند هدایت یا گمراه نمایند بسته به لیاقت و نیت خوانندگان!

هیچکس شبیه کسی نیست و هر کسی بی همتا و نامرکر است و لذا شبیه سازی و همسان پنداری سراسر شرک و محکوم به ابطال و رسوانی است. جنون تقلید که برخاسته از شبیه سازی همدات پنداری است بزرگترین آفت و فساد قلمرو دینی و معنویت بوده است و بقول مولوی، خلق را تقلیدشان بر باد داد ای دو صد لعنت بر این تقلید باد!

زمانی در جنون بخل و قیاس و شبیه سازی و شرک همدات پنداری گروه گروه عربی بلغور می کردند و به حوزه های علمیه می رفتند تا ولی مطلقه فقیه شوند، گروه گروه کاپشن آمریکایی می پوشیدند و چپیه فلسطینی بخود می آویختند تا انقلابی و چریک و چه گواری شوند و گروه گروه سبیل استالینی می گذاشتند تا دیکتاتورهای قهار شوند، گروه گروه شلوار چین می پوشیدند تا آمریکائی شوند، گروه گروه شارپ می گذاشتند تا عارف و درویش شوند، گروه گروه صورت خود را سلاخی می کردند تا شبیه فلان هنرپیشه و روسپی محترم شوند و... و اینگونه بود که خلق را تقلیدشان بر باد داد که هزار لعنت بر این تقلید باد. پس ای دوستان و خوانندگان آثار ما، مخواهید که شبیه من شوید که عاقبت شیطان می شوید و رسوا! شبیه خودتان و عین خودتان باشید و خود خودتان باشید که اینست راه توحید و رستگاری و غیرت و هویت الهی انسان! بخدا همه شما بهتر از من هستید اگر بدانید! هیئات و هزار هیئات از تقلید که ما را به خاک سیاه نشانده است. بدان که تقلید ریشه در بخل و انکار دارد و هیچ مؤمن و مریدی از مرجع معنوی خود تقلید نمی کند بلکه از او صادقانه اطاعت می کند. مذهب ضد مذهب در تاریخ ادیان توحیدی سراسر برخاسته از این تقلید بوده است. مؤمن، مرید است و کافر هم یا علنی انکار می کند یا دزدکی تقلید می کند. و بدان که تقلید معنوی به مراتب خطرناکتر از تقلید در امور مادی و ظاهری است. تقلید معنوی همان همدات پنداری است که جز با یاری شیطان ممکن نمی شود.

بدان که شیعه حقیقی هرگز مقلد نمی شود بلکه مریدی مطیع و عاشق مرجع معنوی خویش است نه رقیبی که بخواهد جای او را بگیرد. مقلد، دشمن مرجع خویش است و قصد تصاحب جایگاه او را دارد که این آرزو را به گور می برد. کل دعوی شیعه و سنی در صدر اسلام و در طول تاریخ هم برخاسته از این دو نوع تعامل با رسول بوده است: تقلید از آداب و اطوار و اقوال رسول یا اطاعت از اوامر رسول! که معاویه مظهر نوع اول بود و علی هم مظهر نوع دوم! و لذا سنی اهل سنت و تقلید است و شیعه حقیقی هم اهل باطن و ارادت روحانی است. و شیعه ای که اهل تقلید باشد یک سنی منافق است که متاسفانه بسیاری چنین هستند! اینست که دکتر شریعتی می گوید که: بسیاری از سنی ها از ما شیعه ترند! مثل مولوی که یک سنی است که درس ارادت و عشق به امام را به شیعیان تعلیم می دهد. پس شیعه و سنی دوتا اسم و عنوان نیست بلکه دو نوع هویت و ماهیت دینی و معنوی است.

تقلید، آشکارا دزدی است دزدی در دین و معنویت و فرهنگ! و این بدترین نوع دزدی است. بطور مثال مقلدان مولوی را در قونیه بنگرید که چه فضاحت و فساد و مضحکه ای بنام سماع عرفانی به راه انداخته اند و آبروی مولانا و شمس تبریزی را برده اند.

هولناکترین و زشت ترین تقلیدها در قلمرو عرفان و عشق عرفانی رخ نموده است که فرقه های درویشی نمادی آشکارا از این فضاحت و بی آبرونی تحت عنوان عشق و عرفان و ولایت علی هستند. وای بر نمازگزاران ریائی و وای بر ذاکران ریائی! ریا همان تقلید است. و وای بر ملایان و درویش کذاب و دجالی! ذکر و نماز تقلیدی هسته مرکزی شرک و نفاق و فساد در دین بوده است. و اینک یکبار دگر به راز این کلام علی (ع) پی می بریم که فرمود: از من تقلید نکنید که کافر می شوید و هیچ کس به قصد اینکه عالم و عارف شود نشد!!! زیرا چنین قصدی بستر آگاه و ناخودآگاه تقلید است. و اما تقلید یک کاربرد مفید هم دارد و آن تعلیم و تربیت در قلمرو غرایز حیوانی است که همه حیوانات به همین روش آداب خوردن و خوابیدن و غذا خوردن و شکار کردن را به تقلید از والدین خود می آموزند و اصولاً همه اعمال و واکنش های جانوران در همه عمرشان به روش تقلید از سایر حیوانات می باشد. کودکان نیز از بدو تولد و تا قبل از سن بلوغ عقلی در همه امور به طور غریزی و میمون وار از والدین خود تقلید می کنند تا مثل آنها بزرگ شوند و این تنها خیری است که از بابت تقلید در طفولیت نصیب بشر می شود البته به شرط اینکه این کودکان بیچاره از والدینی نسبتاً عاقل و با تقوا و بانظم و نزاکت و ادب برخوردار باشند که امروزه این مسئله نیز امری نادر است و کودکان از وادی تقلید جز بولهوسی و لابلالی گری از والدین خود نمی آموزند. در هر صورت همین تقلید غریزی و جانوری در کودکان نیز زمینه رقابت و حسادت فرزندان نسبت به والدین را فراهم می سازد. و از اینروست که به محض ورود فرزندان به عرصه اراده و اختیار به جنگ با والدین خود برمی خیزند و هیچ نقد و تذکر و نصیحتی را از والدین خود نمی پذیرند زیرا با خود می گویند ما هم درست شبیه شما شده ایم پس چرا باید گوش به حرف شما بدهیم. بخصوص که این تعلیم و تربیت تقلیدی از والدینی بولهوس و بی تقوا و شرور باشد که در اینصورت خانواده را تبدیل به میدان جنگ بین والدین و فرزندان می سازد.

در قرآن کریم مشرکان و کافران و منافقان به لحاظ شخصیتی همدیف حیوانات و گاه پست تر از حیوانات قرار گرفته اند و این فقط بدلیل منطقی و تعلیم و تربیت تقلیدی است زیرا فقط حیوانات هستند که منطقی جز تقلید ندارند و مردمان جاهل و بی ایمان نیز همین گونه اند همانطور که قرآن کریم متذکر می شود که چون به کافران گفته شود که از امر خدا و رسول پیروی کنید تا رستگار شوید در پاسخ می گویند ما از پدران و اجداد خود پیروی می کنیم. که این همان تقلید است. پس درک می کنیم که تقلید، منطقی و دین و آیین کافران و منکران حق است. دین و آیینی که از طریق خانواده و نژاد نصیب آدمی می شود هر چند که فی ذاته برحق باشد ولی برای این میراث خوار همان مکتب تقلید است که هرگز به او اجازه نمی دهد که از حیوانیت فراتر رود. و اگر این مذهب موروثی اتفاقاً بسیار بر حق و متعالی باشد ولی برای وارثش جز اشد نژادپرستی به ارمغان نمی آورد که همان مذهب کفر است.

علی اکبر خانجانی

۱۴۰۰/۱۱/۲۱

بسم الله الرحمن الرحيم

## یکبار دگر علی

امروزه در عصر غوغای نیهیلیزم و اصالت هیچی و پوچی، اگر کسی بخواهد خود را از این طوفان ظلمانی و برهوت شیطانی آخرالزمان برهاند و از نابودی معنا و هویت انسانی نجات دهد، جز علی (ع) هیچ مرجع و نور دیگری در این ظلمات نمی یابد که حدود چهارده قرن پیش از مسائل انسان امروز سخن گفته است: ای مردم از جهان جز سم و زهرآبی نمانده است پس بی درنگ کوله بار بر بندید و بسوی خداوند عالم بگریزید که میترسم حتی مکثی شما را هلاک سازد!

من خود که این نیهیلیزم را قبل از فرارسیدن و آشکار شدنش تا اعماق هزارتوی جانم درک و تجربه کرده و در همه ارکان این تمدن مدرن نیز نشان داده ام، دست آخر جز امیر المؤمنین علی (ع) مرجع و نجاتی نیافتم. و همو بود که دست مرا گرفت و در آفاق و انفس مرا سیر داد و از طوفانهای نیهیلیزم قیامت آخرالزمان بیرون کشید و تحویل امام زمان داد. علی نوریست که هر جستجوگری که حقیقتی را طلب کند نورش را در خودش می یابد تا بواسطه این نور سالک وادی حقیقت شود و سالک تا مدتها نمی داند که این نور چیست که او را از درون هدایت می کند تا اینکه شبی دیدارش می کند و آنگاه می فهمد این نور فهم جاننش همان علی است.

علی را از یکایک کلامش می توان شناخت زیرا مطلق است. دینش، عقلش، علمش، روحش، کلامش، هدایتش و هویتش! اینست که در عصر حاکمیت نیهیلیزم که غایت نسبی گرانیهای عرفی و شرعی و اخلاقی و فلسفی است فقط به نور علی می توان نجات یافت چون مطلق است.

علی عقل محض است، دین محض است، عشق محض است، توحید محض است و انسان محض است و اینست که رسول خاتم او را مظهر سوره توحید نامیده است که سوره ای محض و مطلق است که همه زنجیرهای علیت را نابود می کند.

محض و مطلق و احد و صمد و بی تا و بی علت و بی تاریخ بودن آن درسی است که امروزه انسان آخرالزمان می تواند از نور علی بیابد و بدینگونه روح خود را از ظلمات نیهیلیزم دوران برهاند.

در قیامت آخرالزمان اگر می خواهی باشی، محض و مطلق باش یعنی علی وار باش وگرنه محکوم به نابودی! در آخرالزمان فقط علی واران دل و جان و روح و عقل و ایمان سالم بدر می برند و مابقی هلاکند.

سلطان عارفان و صوفیان هزاره اخیر جهان ابن عربی در اواخر عمرش پس از آنهمه ادعاهای شگرف اقرار می کند که اگر به خطبه بیان امام علی دست نمی یافت شقی و گمراه از دنیا می رفت.

علی مسلمان نیست نور اسلام است. علی کامل نیست نور کمال است. علی انسان نیست نور انسانیت است. علی خدا نیست نور کلمة الله است: ال لا! ال لا در معنای ساده کلامی جز محض و مطلق نیست: بود نبود! نور احدیت!

هر که علی را بیابد هرگز گم نمی شود. هر که حتی کلمه ای از علی را بیاموزد به نور حکمت می رسد. هر که علی را دوست بدارد محبوب خدا می شود.

علی در مسجد مقتول است در خانقاه مصلوب است و در میان شیعیانش غریب و مهجور و مظلوم است. علی تک و تنهاست تا ابد!

علی در هر عصری حضور دارد و از وجود یکی از مریدان و عشاقش سخن می گوید و این وعده خود اوست در خطبه بیان که می فرماید: من به نورم از وجود هر کسی در هر زمانی که بخواهم تجلی می کنم و هر که منکر این امر باشد مرتد بر من است و مرتد بر من مرتد بر خداست.

امام باقر(ع) نیز این حقیقت را به گونه دیگر بیان فرموده است که: ما معنای خدا هستیم و ظهورش در شما (مردان)!

این حقیقت را هم از اکثر ائمه هدی شنیده ایم که همه امامان ما علی هستند. و ظهور امام دوازدهم نیز ظهور علی مطلق است. علی، نور باطن محمد است و باطن محمد هم روح القدس است. همانطور که خود علی خود را روح القدس می نامد.

هر که رساله علی نامه را که جامع خطبه های نادر علی(ع) است در مجموعه آثار ما با دل و جان بخواند و تصدیق کند هرگز گم نمی شود و بلکه خود مظهر نوری از علی می شود. همانطور که خود فرموده: بمن ایمان آورید تا شما را به مقام خود برسانم همانطور که سلمان را رسانیدم!

و شاهدیم که امروز همه آنهانی که علی را مخلوق شیعه غالی می دانند در حال انکار حداقل ایمان دینی خود می باشند همچون آن فیلسوف لندن نشینی که بزودی خدا را هم انکار می کند. در انتظار این انکار باشید.

برخی هم مدعی هستند که علی را عداوت ایرانیان با اعراب پدید آورده و اسطوره ای ساخته تا انتقام بستاند. اگر چنین هم باشد این اسطوره ساختگی در تاریخ تحقق یافته است و نوابغ علم و عرفان همچون ابن عربی و مولوی او را تا سرحد خدا ستوده اند.

عارفان جهان اسلام همه مخلوق نور تجلی علی هستند اینها خود به تنهایی حجت راستی حقیقت علی العظیم است. ابن عربی نه شیعه است و نه ایرانی بلکه یک عارف متولد و پرورش یافته در اروپاست که دائرة المعارف بریتانیکا او را بزرگترین نابغه تاریخ دین و عرفان معرفی کرده است. مکتب و مذهب اصالت انسان (امانیزم) فقط در وجود و افکار علی است که در تاریخ تحقق کامل یافته است که این مکتب در مغرب زمین جز در آزادیهای پانین تنه ای حرفی برای گفتن نداشته است.

من خود یکی از شاگردان مکتب علی هستم و مجموعه آثارم چیزی جز شرح و بیان و تفصیل آرای علی بزبان و حقایق روز نبوده است و این حقیقت را هر خواننده ای در بند بند آثارم به وضوح می بیند. و اما باور من به علی نه از راه وراثت و اساطیر و کتب حدیث بلکه مستقیماً از راه تجربه و شهود شخصی در همه عمرم بوده است. من تا حدود سی سالگی به لحاظ عقیدتی یک انسان کاملاً غیر مذهبی بودم که با همه باورها و فرهنگ شیعی حاکم بر خاندان و جامعه در جدال و انکار بودم و هنوز در حال تحقیق بسر می بردم و هیچ ادعای دینی هم نداشتم.

آناتکه مسئله خلافت یعنی مقام خلافت الهی انسان در جهان را درک نمی کنند و از فهم امر تجلی حق از خلق عاجزند یا مثل اهل سنت بکلی منکر امامت می شوند و یا همچون اکثر شیعیان مشرک می گردند زیرا امامان را شرکای خدا در جهان می پندارند که در جاهای گوناگون نصب شده اند و کار خدا را انجام می دهند.

خلافت یعنی اینکه خدا از وجود خلیفه و امامش تجلی کرده و اراده و صفات و خلق و امرش را در جهان جاری می کند و لاغیر! یعنی خدا جز از وجود خلفایش شناخته نمی شود زیرا خلفایش مظهر اراده و اسماء و صفات او هستند نه اینکه شریک اراده و اسماء و صفاتش باشند. اینست نکته باریکتر از مو که بسیاری از علما و فقها را به تکفیر مکتب وحدت وجود و عرفا و متصوفه می کشاند زیرا از فهم امر تجلی و خلافت بکلی عاجزند. چرا؟ زیرا عشق الهی و توحید عاشقانه را هرگز درک و تجربه نکرده اند در هیچ مرتبه ای!

پس امام کامل و خلیفه مطلق او، مثل او یا شبیه و شریک او نیست بلکه عین او و بر جای او و محل تجلی اوست و او جز از خلیفه اش اراده خود را جاری نمی سازد. خلیفه و امام او همان بقیة الله (بقای خدا) در جهان است. اینست مقام انسان کامل و علی مرتضی که پایان بخش نبوت و برپاکندده قیامت آخرالزمان است زیرا خدا در خلقت خود به مقصود نهایی رسیده است. یعنی هدفش از رسالت انبیاء محقق شده است و آن مقام امامت کامل است که همان خلافت مطلقه است. و این یک موضوع و مسئله عرفی و شرعی و فقهی و فلسفی و عرفانی نیست یک واقعه وجودی است خلق جدید انسان است که علی نور کارگاه این خلقت و آفریننده این خلق جدید است که انسانهانی از طینت و فطرت و عصمت خود

می آفریند و این همان معنای شفاعت اوست که بدعتی در کار خلقت قدیم است و علی باعث و بانی خلق جدید است. اینست آن حقیقت کبریائی که در ذات امامت و خلق جدید نهفته که هر کسی از فهمش بر نمی آید الا عشاق حق که کل حیات و هستی خود را وقفش نموده اند.

آری، علی می آفریند انسانهایی همچون، سلمان، کمیل، حلاج، بایزید، ابن عربی، عطار، مولوی و...! "بزودی خداوند گروهی را می آورد که به آنها عشق می ورزد و آنها هم به او عشق می ورزند." قرآن کریم

در هر کجای قرآن کریم که خداوند از ضمیر ما (انا - نحن) سخن می گوید این ما همان مقام خلافت و امامت است زیرا محل وحدت خالق - مخلوق است: مانیم که آفریدیم، مانیم که نازل کردیم، مانیم که رزق بخشیدیم و... این مای استعاره ای و مجازی و ادبی و تفننی نیست زیرا نه خدا شاعر است و نه قرآن شعر است (برخلاف ادعای علامه طباطبائی که این ضمائر را مجازی و ادبی و استعاره ای می خواند). ما در این باب در کتاب نزول و عروج روح به تفصیل سخن گفته ایم. پس بدان کسی که امامت و خلافت را درک و فهم و تصدیق نکند که اسوه و بانی کمالش علی است اصلاً امر کمال انسان را فهم نکرده و باور ندارد جز در امور غریزی و جانوری و تکنیکی!

علی نور کمال انسان در کائنات است و لذا تنها نور نجات بخش بشر آخرالزمان است که در منجلا ب هیچی و پوچی جان می کند و هلاک می گردد.

"الله اکبر" ذکر و تسبیح ملائک و اولیای الهی در وقوع خلق جدید است که انسان کامل الهی و امام و خلیفه الله رخ می نماید که مظهر کلمة الله است که الله اکبر ذکر کلمة الله است یعنی امام مبین است که فتبارک الله احسن الخالقین! افزون آمد خدائی که زیباترین آفریننده است. که این زیباترین مخلوق خدا همان امام و خلیفه اوست که او را از هفت زمین و آسمان فراتر می برد و افزون و اکبر می سازد.

منکر علی منکر انسان خدایگونه است یعنی منکر کمال لامتناهی انسان! کافیت که به شخصیت کسانی که بر علیه علی و انکار امامت الهی او سخن می گویند بنگری که چپبستند! هر چند که این منکران با شرف تر از برخی از فرقه های درویشی هستند که با علی گفتن دست به هر تبهکاری می زنند زیرا علی را شفیع خود می دانند که این همان شفاعت ضد شفاعت است شفاعتی که شفیع را واژگونه کرده است.

شفاعت علی و ائمه هدی شامل حال تبهکاران گریان نمی شود بلکه شامل حال توابینی می شود که از غایت آنچه که هستند روی برمی گردانند می میرند و زنده می شوند تا بر خلق جدید وارد شوند و امام، شفیع این خلق جدید است که این تواب را به طینت خود از نو می آفریند و اینست شفاعت! که مخلوق این شفاعت هم عرفا و شهداء و صدیقین هستند و مقام این خلق جدید هم طراز خود امامان است. "بزودی گروهی پدید می آوریم که عاشقان خدایند و خدا هم عاشق آنها" قرآن-

این کسانی که چنین گروهی را پدید می آورند ائمه هدی هستند که عشاق الهی خلق می کنند.

"علی" یکی از مکررترین اسمای خدا در قرآن کریم است بصورت پیشوندی بر سائر اسماء آمده است: علی العظیم، علی الکبیر، علی العزیز، علی العظیم و... که در همه ترجمه ها این اسم را والا و برتر و بزرگ ترجمه کرده اند. بنظر ما "علی" همان علت و از ریشه عل است و علی به معنای علت آفرین می باشد بنابراین علی موصوف است که با صفاتی مثل عظیم و کبیر و عزیز آمده است یعنی: علت ساز بزرگ، علت ساز عزیز، علت ساز حکیم، علت ساز دانا و غیره! بنظر ما علی مترادف علت العلل است. همانطور که همه اسماء و صفات الهی در جهان هستی تجلی و ظهور و بروز دارند تجلی و ظهور این اسم الهی هم همان خلیفه خدا و امام مطلق و انسان کامل الهی همچون علی ابن ابیطالب و سائر ائمه هستند. اینست که امام صادق می فرماید که همه ما (ائمه) علی هستیم که این به صفت است نه شخصیت!

اگر علی و امامت را در قرآن نیابیم مطلقاً به حقایق قرآنی دسترسی نداریم همانطور که علی (ع) و سائر انمه بارها گفته اند که: ما را از قرآن حذف کرده اند! این حذف تا به امروز حتی در کلام کسانی چون علامه طباطبایی که بزرگترین مفسر شیعی قرآن و عارف هم بودند بوضوح شاهدیم آنگاه که ضمائر انا و نحن در قرآن را استعاره شاعرانه و ادبی می خواند در حالیکه این ضمائر جز انمه هدی نیستند که دستگاه خلافت الهی در جهان هستند که مظهر اراده و خلق و امر الهی می باشند.

پس بی امامت علی نه اسلامی هست نه قرآنی هست نه عرفانی و نه تشیعی علوی! بلکه اسلام و قرآن و عرفان و تشیع عباسی و صفوی است که اسلام ضد اسلام و قرآن ضد قرآن و عرفان ضد عرفان و تشیع ضد تشیع است. و این علی و امامتی که در نزد عامه شیعیان و اکثر علمای شیعه فهم و باور شده، شرک محض است که علی و امامان را فقط شفیع تبهکاران می داند که بزور اشک می ریزند تا همه گناهانشان بخشوده شده و بهشتی شوند. این مذهب اصالت تبهکاری مفخرانه است که علی را از مقام امام متقین خلع نموده و تبدیل به امام مفسدین نموده اند. کافیست که به اندرون هیئت ها و خانقاهها سری بزنید که شبانه روز علی و حسین حسین می کنند. وقتی حذف اسلام و قرآن از امام و امامت تا اندیشه کسی چون علامه طباطبائی رسوخ کرده پس بدان که این حذف و واژگونی در قلب تشیع نهادینه شده است از تشیع عامیانه تا تشیع به اصطلاح عالمانه و حتی عارفانه!!

پس علی از آغاز تا قیامت غریب و مهجور و مظلوم و مقتول پیروان کذاب خویش است همانطور که رسول اکرم درباره اسلام فرموده که: اسلام از آغازش غریب بود و تا قیامت غریب است. این بدلیل غربت امام آن است.

کسی که بزرگترین مفسر شیعی قرآن و عارف رسمی عالم تشیع در عصر ما محسوب می شود علی و امامت را از قرآن حذف می کند بسیار آسانتر از آن توانست دکتر شریعتی و آثارش را هم در فتوانی از اسلام حذف کند و اعلان کند که: " شریعتی و آثارش در خارج از اسلام است". در حالیکه در عصر ما دکتر شریعتی تنها کسی بود که پس از قرنهای عشق و عرفان علوی را در نسل جوان احیاء کرد و یکبار دگر نسل جوان را علوی نمود.

از میان همه تعاریف و معانی و حقایق و مکاتب و فلسفه ها و مذاهب و آرماتشهرهایی که در طول تاریخ پدید آمده که ماهیت انسان و رابطه اش با خداوند و جهان هستی را تبیین کرده اند هیچ اندیشه ای زیباتر و عالیتر و مطلق تر و دست یافتنی تر و خردمندانه تر از اندیشه علی و آل علی نیافته ام.

من علی را از راه تاریخ و روایات و افسانه و اساطیر و قصه مادر بزرگ نشناخته ام. شناخت من از علی، بیواسطه و تن به تن بوده است. دوبار به دیدارم آمد که بار نخست با نوازش ذوالفقارش کلمه الله را در من تأویل فرمود و بار دیگر حدود چهل روز از وقایع نزول روح در صبحگاهی به دیدارم آمد و قرص نانی بمن داد که با خوردنش دچار مستی حیرت آوری گشتم و از رزق دنیوی بی نیازم نمود.

خودشناسی و خداشناسی، راهی جز امام شناسی و علی شناسی ندارد و هر شناختی غیر از این راه، شناختی موهوم و فلسفی و کلامی است که اهلش را بهر چیزی برساند به هدایت و لقای حق نمی رساند. زیرا کمال خداشناسی، لقای جمال حق است که جز تحت الشعاع نور امام ممکن نیست. جمال امام، آئینه تجلی خداوند است و این حقیقت بارها برای بنده رخ نموده است و یک شعار عرفانی نیست.

بنابراین فلسفه اسلامی هم اگر قابل تبیین باشد جز فلسفه وجودی امام و امامت نمی تواند باشد و مابقی فلسفه ای ارسطونی و افلاطونی بزبان عربی است همچون فلسفه بوعلی و ملاصدرا و سهروردی و فارابی! فلسفه اسلامی فقط در مجموعه آثار و معارف ما برای نخستین بار در تاریخ تبیین شده است و سپاس خداوند عالمیان را که مرا تحت نظر خودش قرار داد و به دست خودش مرا اهل قلم نمود که علی همان یدالله و عین الله است و به روح خودش مرا از نو به خلق جدیدی آفرید. و روح الله نیز علی است.

خاصه در آخرالزمان ایمانی جز از طریق ایمان به علی حاصل نمی آید. و از میان همه انبیاء و اولیاء و عرفای جهان، علی تنها کسی است که به پیروانش توصیه می کند که خدای نادیده را نپرستید. و این هم جز به نور ایمان به علی و آل علی ممکن نمی شود. زیرا ایمان به علی ایمان مطلق است.

ایمان به علی، ایمان به انسانی است که پیروانش را از پرستش خدای نادیده آسمان و از هر عقیده و ایمان عاریه ای و موروثی نهی می کند. ایمان به علی، ایمان به کسی است که پیروانش را به خدا می رساند و از غیر خدا بی نیاز میسازد. حال نام چنین انسانی را هر چه می خواهید بگذارید.

علی تنها کسی است که بما تعلیم می دهد که: همانا خدا خود خود دوست! با چنین تعالیمی آدمی یا به ایمان خالص می رسد و یا به کفر خالص! بهر حال از شرک و نفاق که بدترین وضعیت عقیدتی و دینی در بشر است نجات می یابی.

خوشبختانه امروزه دیگر همه کسانی که به نیت دستیابی به قدرت و حاکمیت دست به دامن علی شده بودند و خود را شیعه علی می خواندند دست از علی کشیده و مستقیم و غیر مستقیم انکارش کرده اند. گروهی که پس از انقلاب بقدرت رسیدند و دیگر به علی نیازی نمی دیدند و بلکه او را مانع ادامه حکومت خود می یافتند و لذا او را فنودال نامیدند و انکارش کردند. و گروه دیگر گروهی هستند که در انقلاب از صحنه قدرت حذف و طرد شدند. اینها نیز به انکار علی رسیدند زیرا ناکام شده و می دانند که دیگر به اسم علی امکان رسیدن بقدرت نیست و قبلاً دیگران این کارت را سوزانده اند.

اگر بخواهیم علت العلل واژگونی همه ارزشهای انقلاب اسلامی ایران را بعنوان یک انسان علوی جستجو کنیم باید بگوئیم فقط و فقط با حذف علی از فرهنگ و باورهای انقلابی بود که همه چیز وارونه شد و عاقبت کل مردم از دین برگشتند و به مقدسات فحاشی می کنند. در ذهن و دل مردمی که به جمهوری اسلامی ایران رأی دادند چیزی جز حکومت عدل علی نبود. به یاد دارم که مادر بزرگ من وقتی رأی خود را به صندوق جمهوری اسلامی می انداخت به ماموری که این صندوق را حمل می کرد گفت: من فقط به حکومت علی رأی دادم نه چیز دیگری!

ایمان شیعی مردم ایران و عشق شان به حکومت عدل علی بود که انقلاب ۵۷ را به پیروزی رساند و حتی ملیون و چپها را هم با انقلاب متحد ساخت چرا که آنها هم علی را یک انسان عادل و مردم دوست می دانستند. ولی جریان علی زدایی از انقلاب بود که انقلاب را در همه اهدافش به بن بست و بحران و واژگونی کشاند. این نیز از عجایب ذات مطلق علی است که پیروان و دشمنانش بر علیه او با هم متحد هستند.

آیا براستی چرا چنین است؟ چرا علی حتی یک دوست هم ندارد و همه دوستان و مریدانش هم چون مارهایی در آستین او و چون استخوانی در گلو و خاری در چشم او هستند. چرا علی اینقدر یکه و بیخس است. که در هر تجلی و هر عصری، دشمنانش او را بدست پیروانش به قتل می رسانند چون علی نور است آئینه تمامی باطن انسانهاست که کفر و جهل و ظلمت نفوس را برایشان عیان می سازد تا عدمیت خود را ببینند و تصدیق کنند و از آن توبه نمایند و روی به خدای احد و واحد نموده و خلقت انسانی آنها آغاز گردد یعنی هویت الهی انسان برپا شود. چون علی برپاکننده قیامت نفوس است و در عشق بیداری و نجات انسانها از همه چیزش می گذرد!

پس که اندر مدرسه تحقیر انسان کرده اند

فارغ التحصیل علم را همچون حیوان کرده اند

پس که در مسجد ریا در حلق مردم ریختند

شرح احمد را لباس مکر شیطان کرده اند

پس که اندر خانقاه کشف و کرامت یافتند

جهل و نیرنگ مریدان را دو چندان کرده اند

عاقبت معلوم شد ملا و پیر و عالمش

چنته خالی خود را پر از عنوان کرده اند

چون علی مرتضی این کهنه رندان فاش کرد

هر زمان وی را به نوعی طرد و زندان کرده اند

به لحاظی بنظر می رسد که پروژه های شیطانی در داخل و خارج از ایران اندر کار بوده که دین اسلام و مذهب امامیه را در مهد تشیع، واژگون سازند.

ولی بنظر من هر چند که چنان پروژه های شیطانی قابل انکار نیست ولی حقیقت برتری در کار است و آن اینکه با انقلاب ۵۷، قیامت مردم ایران و مذهب امامیه برپا شد که تا به امروز ادامه یافته است و برپاکننده این قیامت هم سلطان قیامت آخرالزمان یعنی خود علی مرتضی است که از قلوب عاشقان و عارفانش این قیامت را اقامه و اداره می کند. این قیامت امری الهی و واجب و اجتناب ناپذیر و برحق است تا حقیقت دین آخرالزمان از زیر زباله دان تاریخ رخ نماید تا معلوم شود که اسلام و مذهب امامیه که باطن اسلام است "از اول غریب بوده و تا به آخر غریب خواهد ماند و خوشا بحال غریبان" رسول اکرم(ص)-

علی جان من متاسفم تا ابد، زیرا نمی توانم حق تو را ادا کنم چرا که تو خود حق هستی! حق المبین! حق مطلق

علی اکبر خانجانی

۱۴۰۰/۱۱/۲۸

بسم الله الرحمن الرحيم

## استبداد

### "خری که کتاب حمل میکند"

استبداد از مصدر "بَدَّ" بمعنای همسان سازی، گریز و سلطه است که این هر سه معنا در مفهوم استبداد حضور دارد بمعنای همسان کردن خود با دیگران گریز از خویشتن و سلطه بر دیگران! انسان مستبد دقیقاً کسی است که از خود گریزان است و قصد همسان کردن دیگران را دارد تا بدینگونه مردم را تبدیل به لقمه ای واحد و آماده بلعیدن سازد تا بتواند بر آنها مسلط شود و بدین طریق احساس خودی و وجودی یابد که احساسی کاذب و مالیخولیایی است. کسی که خود را انکار می کند تا مسئول خود و اعمال و زندگیش نباشد و از طریق سلطه بر دیگران به روش همسان کردن دیگران (تحت عنوان مساوات و عدالت) خودی در بیرون از خود بسازد و حس وجود نماید و مسئولیت خود را بر دوش دیگران بیاندازد. پس انسان مستبد طبق تعاریف دینی و معرفت توحیدی یک انسان کافر و ظالم است که گریز از خود را ایثار می نامد و مساوی کردن دیگران را عدالت می خواند و سلطه بر دیگران را ارشاد و هدایت دیگران تصور می کند. نفس اماره که در کلیه نفوس بشری نهاده شده است و هسته کفر در بشر است همان سرچشمه استبداد اوست. پس تنها راه مهار این نفس اماره، تقوا و توحید و درک و تصدیق بیتانی وجود انساهاست و لذا تلاش برای همسان کردن دیگران عین نبردش با توحید است و عین ظلم و تجاوز به وجود دیگران است. کسی که مسئولیت وجود و سرنوشت خود را نمی پذیرد می خواهد بر مردم، سالار و سلطان شود که کفرش را ایثار می خواند و ظلمش را هم عدالت!

و اما آنانکه از انسان مستبدي اطاعت می کنند نیز کسانی چون او گریزان از مسئولیت اعمال و سرنوشت خود هستند که اراده خود را بدست یک فرد مستبد و قلدری می دهند تا از شر این مسئولیت برهند.

می دانیم که جز انسان مؤمن و معتقد به توحید و معاد قادر به پذیرش مسئولیت حیات و هستی خود نیست زیرا فقط خدا و رسولانش آدمیان را مسئول تمام و کمال اعمال و سرنوشتشان خوانده اند و از اینرو معاد و قیامت و حساب و کتاب و عقاب و اجر و جزا معنا پیدا می کند.

پس میندار که انسان مؤمن و متعهدی بتواند فردی مستبد و جبار و دیکتاتور شود. استبداد ویژه کافران ریاکار و منافق است که بر مردمی کافر و ریاکار حکومت می کنند که این رابطه ریائی و کافرانه و ستمگرانه و مشرکانه را ایثار و عشق خود می خوانند. چه تحت عنوان سلطنت آشکار باشد یا دموکراسی استبدادی و استبداد انتخاباتی! که استبداد دموکراتیک بمراتب ریاکارانه تر و ظالمانه تر است.

پس هر که دین و ایمان و دین داری را اساس استبداد و دیکتاتوری می نامد نه دین را فهم کرده و نه استبداد را و نه ذره ای از خودش شناختی دارد. پس استبداد علناً سلطنتی عین کفر و ظلم و دروغ است و استبداد دموکراتیک یا دینی هم عین کفری اندر کفر دیگر یعنی نفاق است و ظلمی اندر ظلمی دیگر و دروغی در دروغی دیگر! کسی که گریز از خود را ایثار می خواند و برابر سازی مردم را که عین نابود سازی آنهاست عدالت می نامد در حالیکه مصداق آشکار شرک و توحید ستیزی است که احدیت و بی تائی آحاد بشر را عداوت می ورزد.

اگر حقایق این مقاله را به دقت دریافتی همه مسائل سیاسی عصر ما را فهمیده ای و از توهمات و مالیخولیا رسته ای و از واژگونسالاری ارزشها بیرون شده ای و به ذات ظلم و شرک در عرصه اجتماع و سیاست پی برد ای.

قرآن کریم با صدای بلند بما تعلیم می دهد که لا اکره فی الدین! یعنی در دین هیچ اکره و اجبار و زوری نیست. پس هر کجا که جبر و زور و ظلمی دیدی بدان که آنجا دین نیست و بلکه حاکمیت طاغوت است و این آموزه آیت الکرسی است که رسول اکرم این آیه را قلب قرآن معرفی کرده است. پس این مقاله ای در ماهیت قلب قرآن است که در دین هیچ اکره ای نیست و این میزان راست و دروغ است و هر که کافر شود در سمت طاغوت قرار دارد!

به همین دلیل چیزی به اسم حکومت دینی در قرآن نیست حکومت دینی مثل طاغوت اسلامی است یا کفر مؤمنانه !!؟

ستمگری و ستم بری، زورگویی و زورشنوی دو روی سکه کفر و بی دینی است که هر دو تابع طاغوت عصر هستند و فرق این دو مقدار پولی است که در جیب دارند.

سه چیز است که استبداد و زورگویی را در نفس بشر پروار و تغذیه میکند: ثروت، سلاح و کتاب! حاملان ثروت، حاملان اسلحه و حاملان کتاب! ثروت و سلاح یک تجربه کهن بشری در فهم استبداد است ولی سواد و کتاب پدیده ای جدید است که امروزه از هر فرد باسواد و اهل کتابی یک مستبد بالقوه پرورش داده است. احساس همه دان و علامه دهر بودن یکی از ارکان جهانی استبداد در عصر مدرن است و لذا شاهدیم که جهان اهل سواد و کتاب غرق در استبدادی است که در گذشته تاریخ بی سابقه است. در اینجا برای نخستین بار می خواهیم حقیقتی حیرت آور را برای شما رازگشایی کنم که بطور خلاصه اینست که باطن استبداد کتاب است. کتابهایی که خوانده شده و در ذهن اهلش هضم و جذب و تاویل نشده و نتویر نگشته اند و همچون لقمه ای ثقیل و ظلمانی در نفس ناطقه شان تل انبار گشته و دائماً در بستر زمان ایجاد بیبوست و مسمومیت می کند. این همان خرائی هستند که کتاب حمل می کنند. (قرآن کریم)

آیا خری که کتب فلسفی حمل کند یک فیلسوف است؟ آیا خری که کتب فقهی و روانی حمل کند یک فقیه و مجتهد است؟ آیا خری که کتب علمی حمل کند یک دانشمند است؟ آیا خری که قرآن حمل می کند یک پیغمبر است؟ آیا کامپیوتر که حامل همه اخبار و معلومات و اطلاعات بشر در طول تاریخ است یک فیلسوف و دانشمند و عارف و علامه دهر است؟

مستبدتر از کسانی که حافظه خود را با اخبار و اطلاعات گوناگون تل انبار کرده اند کسانی هستند که پای کامپیوتر شبانه روز مشغول بلعیدن اخبار و اطلاعات هستند که مستبدین دیوانه و خطرناکی شده اند که امنیت جهان را به مهلکه انداخته اند. زیرا نهایتاً تبدیل به هکرهای شیطان صفت می شوند تا اطلاعات پنهان دیگران را هم به سرقت برند.

اینست که نسل های جدید مطلقاً گوشی برای شنیدن حقیقت و نصیحت و تذکر و انتقاد ندارند زیرا خود را علامه دهر می دانند و این استبداد الکترونیکی و ذره ای است. نسلی که مطلقاً هیچ تعلیم و تربیتی را پذیرا نیست. امروزه جهان را این نوع مستبدین اداره می کنند.

علم و معرفت حقیقی مولد تواضع و عدالت و محبت است. آنچه که کبر و استبداد و استکبار می آورد علوم عاریه ای و بی ریشه و حفظی است که هیچ تعقل و علمی را در حاملش پدید نمی آورد و بلکه قوه فهم و عقلش را نابود می سازد. خرائی که کتاب حمل می کنند، خرائی که کامپیوتر حمل می کنند، خرائی که تلفن همراه حمل می کنند و... خرائی آدمخوار و دیوانه و شیطان صفت و ستمگر!

و اما مخوفترین مستبدین و مستکبرین آن خرائی هستند که کتابهای آسمانی و فلسفی و عرفانی حمل می کنند اینان دیگر خود خر دجال هستند. استبداد و استکبار نهفته در این نوع موجودات بمراتب مهلکتر و مخوفتر از استتالین و هیتلر است. جهانخوار عصر کهن که بیش از نیمی از جهان را تسخیر نمود اسکندر مقدونی بود که حامل کتاب ارسطو بود و می خواست جهان را ارسطونی سازد.

وقتی سواد در وجدان آدمی تاویل به نور نشود تبدیل به ظلمتی غلیظ شده و از اهلش موجودی شقی و خودپرست میسازد.

هیتلر هم خری بود که کتاب چنین گفت زرتشت نیچه را حمل می کرد بی آنکه جمله ای از آنرا فهم کرده باشد. استتالین هم خری بود که ماتریالیزم دیالکتیک مارکس را حمل می کرد. از این خران دجال در تاریخ بسیارند و در عصر ما که در هر خانه ای لااقل یک تن از این حملان کتاب حضور دارد که کانون نشر استبداد کلامی می باشند چرا که کلام شعارگونه و توخالی بزرگترین سلاح استبداد است. شعارها شریانهای اصلی استبداد در خون جامعه هستند! شعارهای سیاسی، عرفی، شرعی، فلسفی، ادبی و غیره!

دین خدا دو دسته دشمن قسم خورده دارد یکی گروهی هستند که استبداد و ظلم خود را لباس دین می پوشانند و دسته دیگر کسانی هستند که این استبداد را عین دین و از دین می دانند. این دسته دوم بمراتب ظالمتر و کافرترند و دشمنی آنها با خدا و رسول بمراتب بیشتر است. دسته دوم حامیان پس پرده دسته اول هستند هر چند که بظاهر به آنها فحش می دهند. راز بقای استبداد دینی، دشمنان دین هستند!

در اصطلاح عامیانه ما نیز به افرادی که کودن ولی خیلی درس خوان هستند و نمره شان بیست است خرخوان گفته می شود. این خرخوانها هر کجا که صاحب منصب و ریاستی شوند دیکتاتورهای خطرناک و خونخوار میشوند زیرا هیچ نمی فهمند و لذا نمی توانند اراده و اوامر خود را هم به زیردستان تفهیم کنند لاجرم دست به زور می زنند و اینست استبداد کتابی خرابی که کتاب حمل می کنند و می پندارند که علامه دهر هستند ولی دیگران آنها را درک نمی کنند لذا بایستی بر سرشان کوبید تا آنها را درک کنند.

استبداد و زورگویی و ستم آشکارا معلول نفهی و کودنی و حماقت است چون نمی توانند بفهمند و بفهمانند عربده می کشند و فحش می دهند و کتک می زنند و به قتل می رسانند بخصوص اگر کتابهای زیادی هم خوانده باشند که آن کتابها را توجیه و حامی ستم خود می سازند.

پیامبر اسلام حتی کتاب خودش یعنی قرآن را از حفظ نبود که اگر می بود آنها هم حافظ و کاتب قرآن در اطرافشان نمی بود. در حفظ کردن کتاب نه تنها هنری نیست که سراسر ظلمت است. پیامبر، روح کتاب را در سینه اش داشت یعنی تاویلش را! کسی که نتواند کتابی را که می خواند در خود تاویل کند تبدیل به سواد یعنی سیاهی می شود و او همان خری است که کتاب حمل می کند.

خود قرآن کریم می فرماید که: این کتاب گروهی را هدایت و گروهی را گمراه می کند و رسوا می سازد! این دو نوع قرآن خواندن است قرآن سواد - حفظی و قرآن تاویلی - نوری! اینست که کتاب خدا هم می تواند گمراه کننده باشد تا چه رسد به سایر کتب! آنانکه قرآن را فقط حفظ کرده و هیچ فهم نکرده و نوری نیافته اند معتقدند که دین اسلام جز بقدرت شمشیر و خون به پیش نمی رود. این جماعت امروزه کل جهان اسلام را به خاک و خون کشیده و مسلمین را بدنامترین قوم روی زمین در تاریخ ساخته اند. پس بدان که همه مستبدین، جاهل و احمق و میرای از هر فهمی هستند حتی اگر حافظ قرآن و کل روایات و کتب دینی و فلسفی و فقهی و عرفانی در جهان باشند. این جماعت هستند که جهان اسلام را تباہ کرده اند و اسلام را دین اشقیاء معرفی نموده اند.

پس استبداد دینی محصول دینی است که ادعا شده و فهم نشده است. استبداد فقهی محصول فقهاتی است که خوانده شده و تاویل نشده است. استبداد فلسفی و عرفانی نیز محصول کتب فلسفی و عرفانی است که خوانده شده و فهم نشده است. فهم مقدم بر هر علم و دین و حکمت است همانطور که خداوند در کتابش می فرماید که: به موسی نور فهم اعطا نمودیم و سپس کتاب و حکمت دادیم!

همانطور معلمی که درس خود را فهم نکرده است سرکلاس با خشم و نفرت و استبداد و فریاد با دانش آموزان برخورد می کند و دانماً آنها را تنبیه و تحقیر می کند. خری که کتاب حمل می کند دانماً جفتک می زند و عرعر می کند و هیچ باری را به منزل نمی رساند.

قرآن کریم مثال خرابی که کتاب حمل می کنند را مختص کتب آسمانی مثل تورات ذکر نموده است که شامل قرآن هم می تواند باشد. ابن ملجم مرادی نیز یکی از این خرابان بود که کل قرآن را از بر می خواند آنها هم با چه آواز دلربائی و عاقبت قرآن ناطق و زنده را به قتل رساند. این نبرد بین قرآن ظلمانی و قرآن نورانی بود.

می دانیم که در اطراف هر پادشاه و سلطان مستبد و خونخواری یک لشکر از باسوادها و کتاب خوانها و فقها و فلاسفه و شعرا حضور داشتند و استبداد شاه را توجیه و تقدیس و حمایت می کردند و هیچ شاهی بدون این جماعت قادر به ادامه سلطنت نمی بود. مثل خواجه نظام الملک و خواجه نصیر طوسی که ترکان سلجوقی و مغولها را در ایران زمین

تثبیت و تحکیم و مستقر نمودند آنهم بنام دین و اسلام و قرآن! این دو از فقها و فلاسفه بزرگ و بنام عصر خود بودند که در واقع مصداق خران دجال هستند. خرائی که به پادشاهان جور و طاغوت سواری می دادند. استبداد در همه جای زمین و زمان بواسطه چنین خران حامل کتاب برپا شده یا استمرار داشته است.

و قرآن کریم بوضوح تکلیف را روشن کرده است در آیت الکرسی که در دین هیچ اکراه و استبدادی نیست و اینست میزان راست و دروغ و جز کافران به طاغوت روی نمی کنند...!

پس بدان هر کجا که استبداد است طاغوت است و حکومت کفر است حتی اگر از سرتا پای آن قرآن و حدیث و عرفان و نماز و دعا ببارد مثل حکومت اموی و عباسی. خرائی که قرآن و انجیل و تورات حمل می کنند، خرائی که مثنوی و حافظ و ابن عربی حمل می کنند، خرائی که افلاطون و هگل و هایدگر و پوپر حمل میکنند و خرائی که مارکس و لنین و آدام اسمیت حمل می کنند. و وای بر خرائی که کامپیوتر حمل می کنند که حاوی همه کتابهای جهان است. این خران همان دجالان و مستبدین هکری هستند چه در سازمانهای اطلاعاتی جهان و چه در درون هر خانه ای! اینان خران دجال عصر جدید و تعلیم و تربیت اجباری هستند که جز به حافظه سپردن کتب رسالت دیگری ندارند.

علی اکبر خانجانی

۱۴۰۰/۱۱/۲۹

بسم الله الرحمن الرحيم

## آیا تکنولوژی خوب است یا بد؟

مثل اینست که بپرسیم آیا حیات این دنیا خوب است یا بد! آیا غرایز حیوانی خوب هستند یا بد؟ آیا شیطان خوب است یا بد؟ آیا جهنم خوب است یا بد؟ آیا بدی، خوب است یا بد؟ آیا گناه خوب است یا بد؟

همه اینها نه خوبند نه بد! هم خوبند هم بد! و بلکه همه بر حقی برتر از نیک و بد استوارند که حق انتخاب و اختیار و رشد و تعالی بشر در جهان است. اگر شیطان نمی بود و اگر گناهی نمی بود انسان را هم حق انتخابی نمی بود. و اگر تکنولوژی نمی بود قیامت آخرالزمان هم نمی بود. و اما تکنولوژی که مغز و محور دنیا و دنیاپرستی و رفاه و قدرت پرستی و سلطه گری و بازیهای مهلک بشر آخرالزمان است حق ظهور نفس اماره بشر است که قیامت آخرالزمان را برپا نموده است.

تکنولوژی نیز هم خوب است و هم بد! خیرات و فوایدی کوتاه مدت و دمدمی دارد و شرارتهایی بلند مدت که نابودگر حیات انسان بر زمین است. آنچه که از خیر و شر تکنولوژی برتر است درک حق تکنولوژی و ماهیت آن است که در مجموعه آثارمان به تفصیل آمده است. تکنولوژی برپاکننده قیامت آخرالزمان است که سراسر فساد و فتنه و ناامنی و بیماریهای مهلک و تخریب محیط زیست تا سرحد نابودی حیات در جهان است پس از فوایدی که در طی یکی دو قرن به بشر رسانیده است.

حق تکنولوژی اینست که انسان اهل معرفت به دامش نیفتد و وعده ها و فرآورده های دوزخی آنرا فهم نموده و از آن بپرهیزد و جان و روح خود را از مسخ در آن مصون دارد. در غیر اینصورت تکنولوژی بد نیست بلکه نهایتاً نابود کننده انسان و ویرانگر خودش می باشد. تکنولوژی، الحاقه و القاره است و برپا کننده قیامت آخرالزمان! اینکه خداوند در کتابش می فرماید که تا می توانید تقوا و پرهیز پیشه نمائید درباره تکنولوژی و فرآورده های آن است. امروزه محور پرهیز و تقوای اهل ایمان و معرفت همانا فهم عرفانی و تاریخی تکنولوژی است که این فهم خود بخود موجب پرهیز آدمی از فتنه های تکنولوژی می شود. انسانی که دارای خودآگاهی دورانی و تکنولوژیکی و آخرالزمانی نباشد بی تردید در جهنم آن سقوط کرده و هلاک می شود که این هلاکت، مسخ ذره ای و قشاشی در تکنولوژی اتمی و الکترونیکی و لیزری و اینترنتی و ماهواره ای است که تا ذرات جان و سلولهای مغز و روان آدمی رسوخ می کند. و او را از درون تهی و نابود می سازد و نیهیل (نیست انگار و پوچ)! پس انسان اهل معرفت هیچ جنگ و جدال فیزیکی با تکنولوژی و بانیان و پیروانش ندارد همانطور که هیچ جنگی با شیطان و پیروانش ندارد بلکه از آن شدیداً فاصله می گیرد و از جان و وجدان خود حفاظت می کند تا به تسخیرش در نیاید" جنگ با تکنولوژی و بانیانش همچون جنگ داعش و امثالهم، یک جنگ شدیداً احمقانه و خودبراندازانه و انتحاری است.

علی اکبر خانجانی

۱۴۰۱/۰۱/۲۱

بسم الله الرحمن الرحيم

## گناهی نابود کننده

در دین مبین اسلام و نیز در همه فرهنگهای مذهبی، دروغگویی و ریاکاری بزرگترین گناه و جرم اخلاقی محسوب شده است تا آنجا که خداوند در کتابش بارها بر دروغگویان فریاد آورده است که: وای بر دروغگویان! که در چند مورد دیگر هم فریاد مشابهی وجود دارد: وای بر کم فروشان - وای بر نمازگزاران ریائی! که این دو مورد هم انواعی از دروغگویی است زیرا انسان کم فروش در حقیقت به مشتری خود دروغ می گوید و نمازگزار ریائی هم رسماً به خدایش دروغ می گوید! پس همه فریادهای خداوند در کتابش مخاطبی جز دروغگویان ندارد. و در روایات منسوب به رسول اکرم و ائمه هدی نیز دروغگویی مادر همه گناهان محسوب شده است و تنها گناهی است که حتی ایمان را زائل می سازد یعنی دل را کافر می کند. پس برآستی خیانتی بزرگتر از دروغگویی نیست که انسان دروغگو نسبت بخودش مرتکب می شود زیرا ایمان و احساس امنیت الهی خود در جهان را از دست می دهد و چه ضرر و خیانتی برتر از این ممکن است زیرا انسان دروغگو نه تنها ایمان و اعتماد خود به جهان هستی و خدایش را از دست می دهد بلکه اعتماد همه اطرافیان و دوستانش را از دست می دهد. و چه گوهری گرانبهاتر از اعتماد است. آدمی بایستی همه عمرش را وقف کند تا شاید اعتماد احدی را نسبت بخودش جلب نماید تا با وی دوستی کند. پس دروغگویی نابودکننده دوستی نیز هست. بنگر کسانی را که احدی از افراد خانواده و فامیلش باورش ندارند. او موجودی گمگشته و تک و بیکیس در برهوت است که نه بخودش اعتماد دارد نه کسی به او اعتماد دارد زیرا نخستین اعتمادی که بواسطه دروغگویی از بین میرود اعتماد آدمی بخودش می باشد یعنی کسی که نه حرفها و ادعاها و نه باورها و اندیشه و احساسات خود را می تواند باور کند. آیا چنین موجودی را می توانید تصور کنید؟ آیا موجودی بدبخت تر و نابودتر از او ممکن است: پس وای بر دروغگویان! بقول نیچه: مهم نیست که به من دروغ گفتی بلکه مهم اینست که دیگر باورت ندارم!

آدم دروغگو به معنای حقیقی کلمه یک آدم عوضی است یعنی خودش نیست. یعنی اصلاً نیست! نابود است! پس وای بر دروغگویان!

و اما سرچشمه همه دروغهای آدمی یک دروغ عمومی و جهانی است بنام "من"! آدمی برای اثبات من و منیت های خود است که دروغ می گوید ریا می کند مکر می ورزد و خدعه می کند و...! و این "من" اسم مستعار ابلیس در بشر است. زیرا هیچکس خودش نیست بلکه اوست! یعنی "من" هرگز حقیقت وجودی ندارد و لذا هر که آنرا ادعا نموده و در جهت اثباتش تلاش کند بسوی نابودی می رود زیرا "من" نابوده است یک هویت ابلیسی و موهوم است.

اینست که اساس و محور دین داری، بشر تقواست یعنی پرهیز و برحذر بودن از خود و منیت خود! که غایت این تقوا حصول "او" و هویت الهی در خویشستن است یعنی تجلی یا من هو: ای آنکه اونی! و این شعار در سرلوحه عرفان اسلامی قرار دارد که انسان را از ابتلای به دروغ و توهم و ابلیسیت نفس مصون میدارد. یعنی از نابودی حفظ می کند. و اما منطق ابلیس "من" همانا دروغ مصلحتی است که مصلحت همه دروغگویی ها و تقدیس هر دروغی است. هر که این منطق را از وجدان و اندیشه خود براندازد در حقیقت وجود خود را ابلیس زدایی کرده است.

علی اکبر خانجاتی

۱۴۰۱/۰۱/۲۲

بسم الله الرحمن الرحيم

## شرک

### "نابودگر خوبیها"

طبق کلام الهی در قرآن کریم، شرک تنها نابود کننده ایمان و باطل کننده همه خیرات و اعمال صالح بشر است و خداوند گناه شرک را جز بواسطه عذاب پاک نمی کند در حالیکه گناه کفر را با توبه ای خالص عفو می کند.

تا خلوص و اخلاص و توحید تعریف نشود شرک هم قابل تعریف نخواهد بود.

اخلاص یعنی ایمان کامل به خدا در آفرینش و اداره جهان و خلق از جمله خویشستن! و سپس اطاعت کامل از امرش که بواسطه رسولان و اولیای امرش در هر زمین و زمانی بسوی بشر می آید: ای اهل ایمان اطاعت کنید از خدا و رسول و اولیای امرش! این کل تعریف عملی اخلاص و توحید است و هر چیزی که در قلمرو این اطاعت از هر سمتی وارد شود و در او امر حق دخل و تصرف نماید شرک محسوب می شود که تدریجا هم ایمان را زائل می سازد و هم خاصیت مادی و معنوی اطاعت و عمل صالح و خیرات را باطل می کند. و اما درک و تشخیص شرک مستلزم ایمان و تقوا و معرفت و مراقبه و بصیرت عظیمی است چرا که بقول رسول اکرم (س): شرک بمانند مورچه ای سیاه است که در تاریکی محض به روی صفحه ای سیاه در حرکت است.

همانطور که قرآن کریم تصریح فرموده، غایت اطاعت از حق همانا اطاعت از اولیای امر الهی در هر زمین و زمانی است یعنی امامان زنده که اسوه های ایمان و معرفت و اخلاص در میان مردم و در هر قومی می باشند و همواره حضور دارند و زمین هرگز از وجود این اولیاء تهی نمی شود و چون تهی شود عمر تاریخی خلق بر روی زمین بسر می رسد. بنابراین به لحاظ معرفتی درک می کنیم که میزان و محک اخلاص عملی برای اهل ایمان، اطاعت از امامی زنده و پیروی مخلص و عارفی واصل است. اینست که رسول اکرم(ص)، انسان بی امام را کافر می خواند آنهم کافری اسیر شرک و نفاق! چرا که یک مسلمان و مدعی ایمان اگر در بیعت امامی زنده نباشد خواه ناخواه دچار دخل و تصرف در امور دینی و معیشتی می شود و بسته به هوسهای خود دین را تبدیل و تحریف و توجیه می کند. پس با هر مرتبه ای از ایمان و تقوا و معرفت، فقدان امام زنده و فقدان اطاعت از پیر طریقت محکوم به شرک و نفاق است: مشرک نشدند الا اینکه قبلا از مؤمنین بودند! قرآن-

در تعریف سنتی، شرک همان بت پرستی خوانده شده است. و این عین حقیقت است بشرط اینکه بت دارای مفهومی گسترده و متنوع باشد و فقط بتهای اساطیری و کهن را ابزار شرک ندانیم. هر چیزی، هر شی یا ایده یا پدیده ای که در خارج از معرفت توحیدی وارد زندگی اهل ایمان گردد یک بت محسوب می شود. زیرا تحت الشعاع نور ایمان فرد قرار می گیرد و طبقاً تقدیس شده و الهی تلقی می شود در حالیکه کافران هرگز دچار چنین تنفیس و تقدیسی لااقل در عرصه حیات مادی نمی شوند چون هیچ نوری ندارند. ولی مؤمنی که دچار شرک شده و از آن توبه نمی کند و در شرکش به تقدیس خود و اعمالش می پردازد نهایتاً در اشد کفر یعنی نفاق ساقط می شود و خداوند بر دلش قفل نهاده و هوش و حواسش را زائل می گرداند تا هیچ نفهمد. (سوره منافقون)

انسان مشرک بجایی می رسد که نهایتاً به تقدیس پلیدترین اعمالش می پردازد و هر حرامی را حلال و مباح می سازد مثل ربا و زنا و حتی قتل نفس! مقدمه شرک در اهل ایمان، همان شرک در اصل ایمان خویشستن است یعنی تنفیس ایمانش! در حالیکه ایمان در دل مؤمنین یک هدیه و نور الهی و غیبی است که از جانب اولیای الهی می تابد و قلوب سیاه و مرده را روشن و احیاء می کند. و در اطاعت از اوامر این اولیای حق (امامان زنده) است که تدریجا این ایمان عاریه ای و هدیه ای در قلب فرد نهادینه و ذاتی می شود و در غیر اینصورت ایمان تنفیس می شود و این اساس شرک و آغازش می باشد که فرد تدریجا در اوامر حق دخل و تصرف نموده و بجای خداپرستی به پرستش نفس خود می پردازد و عاقبت جای حلال و حرام در وجدان او عوض می شود و این یعنی واژگون شدن! در حقیقت فرد مؤمنی که از امامش صادقانه اطاعت نمی کند کل نور و قوه ایمانش را صرف تقدیس کفر می کند و این اشد کفر است و سقوط و واژگونی در درک اسفل السافلین! اطاعت بی چون و چرا از امر پیر و امام زنده که در سرلوحه عرفان اسلامی قرار دارد برای پیشگیری از هر نوع شرک و تنفیس و دخل و تصرف در امر دین است تا اهل ایمان هر خطا و گناهی را برای خود

توجیه و حلال نسازد. چونکه در جریان هر چون و چرانی در امور اصول دین و فطرت و اخلاق الهی بشر است که زمینه منطقی و توجیهی شرک فراهم می آید، توجیه فقهی، شرعی، فلسفی، علمی، فنی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و حتی توجیه عرفانی و شاعرانه! فقط اهل ایمان هستند که می توانند گناهان و هر جرم و جنایتی را مقدس سازی کنند مثلاً زنا را متعه سازند که ثواب هم دارد. ربا را مضاربه و قرض الحسنه می نمایانند که عین ثواب است. ریاکاری و خدعه و فریب مردم را مصالح عمومی و تقیه و توریه می نامند که همه عین ثواب تلقی می شود. و اختلاس و دزدی و آدمکشی را عین خدمت به خدا و خلق و دین می سازند و مستوجب اجر عظیم هم می باشند. در حالیکه ملحدان و کافران مطلقاً چنین پلیدیهایی را مقدس نمی دانند و بلکه باطنا از خود شرم می کنند و آنرا از انظار عمومی پنهان می دارند و به آن افتخار نمی کنند. اینست که شرک جز با عذاب الهی پاک شدنی نیست که کل ایمان و دین و خیرات آدمی را به باد فنا می دهد.

شرک یعنی ارتکاب به گناه به اسم خدا و رسول و دین و مقدسات! و اینست راز نابخشودنی بودنش الا بقدرت عذابها! در حالیکه بقول رسول خدا(ص)، اگر کسی هر نوع گناه و جرم و جنایتی را به اسم خودش و با مسئولیت خودش مرتکب شده باشد اگر روزی توبه کند نه تنها تماماً بدون هیچ عذابی، بخشوده می شود بلکه بهشت خدا هم بر او واجب می آید. ولی مشرک تازه آنگاه هم که توبه کند فقط با عذاب بخشوده می شود زیرا هم آگاهانه است و هم مسئولیت گناهان خود را به سمت خدا و رسول و امام فرافکنی کرده است.

اگر جوامع دینی و ایمانی را فاسدترین و پر عذابترین جوامع بشری می یابیم بدلیل ابتلای اکثر مردمان به شرک است که تحریف و تبدیل و وارونه سازی دین است و ارتکاب هر جرم و جنایتی به اسم خدا و پیامبر و مقدسات! این انتقام خداست کافری که مسئولیت اعمال خود را بر عهده می گیرد در نزد خدا به رحمت و عفو نزدیکتر است تا مؤمنی که در دین خدا شرک و نفاق و مکر نموده است. اینست که جوامع اسلامی همه در حال مهاجرت به جوامع غیر اسلامی هستند زیرا در آن جوامع رحمت بیشتری می بینند تا در جوامع دینی خودشان!

از اینروست که خداوند، مشرکین را نجس خوانده است تا مؤمنین از هر نوع معاشرت و تعامل با آنها بپرهیزند چرا که آنها حرامها را نه تنها حلال که مقدس نمائی می کنند و اینست معنای بت و بت پرستی!

شرک چهار قلمرو کلی دارد گفتار، پندار، کردار و احساس! شرک در کردار یا شرک عملی غایت شرکهای دیگر است. شرک در پندار یا شرک فکری و عقیدتی سرآغاز شرک در زبان و عمل است. و اما آنچه که مقدم بر شرک عقیدتی است شرک عاطفی و قلبی می باشد که بمعنای دوستی با کافران و منافقان و تبهکاران است: ای اهل ایمان از دوستی با دشمنان خدا و رسول بر حذر باشید زیرا دشمنان خود شما نیز هستند! قرآن کریم-

یعنی دشمن ایمان شما هستند. و لذا می فرماید که از دوستی با دشمنان خدا و رسول بپرهیزید حتی اگر از نزدیکترین کسان شما باشند همچون پدر و مادر و خواهر و برادر و...! زیرا وقتی فرد کافری را به دل راه می دهی کفرش ایمان شما را دچار لغزش و تردید می سازد و بدینگونه تدریجاً دچار شرک شده و به توجیه و تقدیس کفرش می پردازد تا دوستی و دل خود را توجیه نماید! و این ریشه ای ترین نوع شرک است که همه انواع دیگر شرک را تغذیه می کند: آنانکه هدایت را شناختند و سپس آگاهانه به تحریف عقل خود پرداختند و از گون شده و به تسخیر شیطان در می آیند! قرآن کریم-

این شرح واقعه شرک و عاقبتش می باشد که از کفر جاهلانه بدتر است و مخوفتر. و خداوند آنها را از حیوانات هم حقیرتر خوانده است. تا به اهمیت و عظمت و قداست امر ایمان در دل آدمی پی نبریم زشتی و پلیدی شرک را هم در نمی یابیم و حق عذابهایی که مشرکین را فرا می گیرد. نور ایمان همان حضور خداست در دل مؤمن! در این امر تا ابد ببندیش!

علی اکبر خانجانی

۱۴۰۱/۰۱/۲۲

بسم الله الرحمن الرحيم

## اندیشیدن در ذات اندیشه

### "علم تفکر"

آنچه که در ذهن آدمی جریان دارد و فکر یا اندیشه نامیده می شود بطور کلی دو ماهیت متفاوت دارد. دسته ای افکار ارادی و مدیریت شده و تحت کنترل آدمی هستند که مربوط به قلمرو نیازهای حیاتی و غریزی می باشند مثل امور معیشتی، گرسنگی و تشنگی و نیازهای جنسی و تفریحی و بازیگری و آرزوهای مربوط به این قلمرو که به حیطه ثروت و قدرت و سیاست میرسد که جملگی ریشه در نیازهای غریزی و جانوری دارند. این اندیشه را فیزیکی و مادی یا حیوانی می نامیم. و اما نوع اندیشه دیگری در ذهنی آدمی جریان دارد که متافیزیکی یا روحانی است که مختص حیات ویژه انسان می باشد بعنوان اشرف مخلوقات و خلیفه خدا!

اندیشه فیزیکی و حیوانی اساساً ریشه در وراثت و ژنتیک و تاریخ و خانواده و جامعه دارد و از این زمینه ها تغذیه میکند. ولی اندیشه متافیزیکی یا ماورای طبیعی درباره باطن پدیده ها و عالم غیب جهان هستی و ماورای حیات و هستی مادی و حیات اخروی فعالیت دارد که هر چند که انگیزه اولیه آن در آدمی امری ارادی باشد (اراده به تعقل و تعمق) ولی جریانات اندیشه که از این سرچشمه می جوشد کاملاً غیرارادی و غیرآگاهانه و بی سابقه و بدیع هستند. "چرا در خود تفکر نمی کنید تا ببینید هر آنچه که در زمین و آسمانها آفریده شده بر حق است." قرآن کریم- این همان تفکر متافیزیکی است که آدمی را به حقایق باطنی و روحانی پدیده های عالم هستی می رساند یعنی به حق هر چیزی در جهان! و حق هر چیزی در جهان در معنای نهانی آن جز وجود خداوند خالق نیست که حاضر و ناظر و محاط و محیط بر اشیاء است.

بنابراین افکار و ایده های علیتی آنگونه که از آموزه های فلسفی و علمی و منطقی و فنی حاصل می شود از جنس اندیشه های متافیزیکی و روحانی نیستند بلکه قرآن کریم این افکار را ظن و علم بغی می نامد که نهایتاً در خدمت اندیشه های حیوانی و مادی و اقتصادی و سیاسی بشرند.

اندیشه فلسفی یا فلسفیدن ذاتاً نوعی اندیشه گری مادی و فیزیکی است و حتی ایده های متافیزیکی برخاسته از فلسفه گری از آنجا که اسیر منطق علیتی هستند از اسارت عالم ماده رهانی ندارند و حداکثر در قالب تاریخ و جامعه فعالیت می کنند و بیهوده نیست که این اندیشه گری پس از حدود دو هزار سال فلسفه علیتی غرب که اساساً ارسطوئی است به نیهیلیزم و الحاد و ماتریالیزم و پوزیتیویزم ختم شده است که تماماً در خدمت علوم و فنون مادی هستند که در خدمت غرایز حیوانی بشرند. و لذا هایدگر نخستین فیلسوف مدرن غرب بود که فلسفه علیتی را اصلاً از قلمرو فلسفه حذف کرد و آنرا از ماهیت فلسفی اش ساقط نمود و فقط فلسفه وجود محض را در رسالت اندیشه فلسفی قرار داد که آنهم ماهیتی تراندانس دارد یعنی متافیزیکی و روحانی! اندیشه واقعاً متافیزیکی نمی تواند پای بند منطق علیتی و قیاسی باشد زیرا در اینصورت بسرعت در عالم فیزیکی سقوط می کند و تبدیل به ایده های فنی می شود حتی اگر روانشناسی یا جامعه شناسی و انسان شناسی باشد. اندیشه متافیزیکی ذاتاً بدیع، بی سابقه، بی علت، تکوینی و فی البداعه و آتی و اشراقی (نوری) است از جنس الهام و وحی غیبی! و این یک تعلیم ربوبی و الهی است که فقط مختص متقین و مؤمنین می باشد که در جریان حیات مادی خود در تقوایی فزاینده بسر می برند تا به مقام اخلاص برسند که مقام تهی شدن از اراده فردی - حیوانی و الحاق به اراده الهی است: و اراده نمی کنید الا به اراده خدا! و خداوند متقین را در نزد خود تعلیم میدهد. قرآن کریم- این اراده همان اراده تکوینی و فوق علیتی است و این تعلیم هم همان تفکرات متافیزیکی و معرفت روحانی است. برحسب چنین تعالیم و اندیشه هانی است که رسول خاتم (ص) به درگاه خداوند دعا می کند که: پروردگارا مرا به حقیقت اشیاء معرفی فرما! و اندیشه متافیزیکی همان حقیقت اشیاء و پدیده های عالم فیزیک و طبیعت زمین و آسمانهاست.

و اما ذات نهانی و جاودانه ذهن و اندیشه آدمی همان ذهن خداوند در کارگاه خلقت لامتناهی است و این ذهن الهی مستقر در ذهن بشر است چرا که "خداوند بشر را بر فطرت خودش آفریده است". پس غایت و مقصود نهانی اندیشه متافیزیکی و تعقل و معرفت نفس، حصول ذهن خدا در خویشستن است و این مقام خلافت الهی انسان است و مقام انسان کامل! و رسولان الهی و انمه معصومین همان حضور انوار ذهن الهی در میان بشرند که متفکران متقی و اهل معرفت را به نورشان یاری می دهند. و این همان جریان اندیشه کردن در ذات اندیشه خویشستن است که آنرا معرفت نفس نامیده اند که صراط المستقیم هدایت و علم و عرفان و تعالی بشر است و مذهب عارفان و امامان و کاملان می باشد.

خدای تعالی فرموده که "اگر مرا یاری دهید البته که شما را یاری دهم." یاری کردن خدا جز تقوای روز افزون نیست: ای اهل ایمان تا می توانید تقوا پیشه کنید! این بدان معناست که تقوا را انتهایی نیست که رعایت احکام شرع و اخلاقیات به مثابه دست گرمی و مقدمه ای بر این تقوای الهی است.

امام باقر(ع) خطاب به مؤمنانش می فرماید: ما معانی خدانیم و ظهورش در شما! یعنی هر که به جستجوی معنای خدا در خود باشد به نور امامان ظهور میکند که ظهور امامت و خلافت و کمال است. یعنی یاری خدا به انسان همین ظهور نور امامان از اهتش می باشد که ظهور معنای خداست. فقط جستجوی معنای خدا در اندیشه خویشستن است که دریچه های آسمان ذهن را می گشاید و عروج روح ممکن می گردد که در این عروج است که آدمی از اقطار زمین و زمان خروج میکند و امام زمان می شود و خلیفه زمین! یعنی هفت طبقه زمین و آسمان در ذهنش انکشاف می یابد و نقد می شود. یعنی جهانی می گردد و انسان اکبر!

با تقوا و پرهیز و خویشستن داری و دوری از دنیاپرستی و ابتلائات فیزیکی است که ذهن آدمی از رسوبات حیوانی و نباتی و شهوانی و شیطانی پاک شده و سرچشمه های اندیشه متافیزیکی به جوشش می آید. هیچ آدم فاسق و بی تقوا و بولهوسی به عوالم متافیزیک راه ندارد و متافیزیک او حداکثر متافیزیک اجنه و شیاطین است و سقوط در آتش!

عناصر ذاتی اندیشه گری بشر همانا کلمات هستند که البته با هبوط آدم از بهشت (متافیزیک) و سقوطش در درک اسفل السافلین زمین، روحش نیز سرنگون شد و این روح که حامل کلمات و اسمای الهی بود نیز در نفس ناطقه اش واژگون شد. و لذا همه کلمات و معانی و مفاهیم در وجدان بشری در حیات دنیا، واژگونه اند. درباره این واژگونی به صور و انواع و مراتبش در قرآن کریم سخن رفته است که: بدانید که کافران همه واژگونه اند!

فقط در تقوا و تأملات متافیزیکی و عرفان نفس و رجعت الی الله است که انسان واژگون شده در هبوطش بار دگر واژگون گشته و این بار بر قاعده صدق قرار می گیرد و به عدل کلمات میرسد. همانطور که بقول علی (ع) عدل آنست که هر کس و هر چیزی سر جای خودش و خود خودش باشد، عدل کلمات و معانی هم چنین است. و در انسان واژگونه همه کلمات و معانی وارونه و بی خود و بیگانه از خویش و بلکه ضد خویشند: عشق، فسق است. ایمان عین کفر است. صداقت عین وقاحت و فساد است. رفاه عین ذلت و بندگی اشیاء است و...!! و نهایتاً خدا شیطان، است: کافران مرید نفس خویشند و نفس خود را خدا می خوانند و این بندگی شیطان است! قرآن کریم-

تا صدق و عدل کلمات در ذهن (نفس ناطقه) حاصل نشود اندیشه گری متافیزیکی و غیبی و ملکوتی و جبروتی ممکن نمی شود و همه محصولات ذهن آدمی واژگونه و گمراه کننده اند بخصوص فلسفه و عرفان و معارف قرآنی! اینست که قرآن کریم می فرماید که: اهل ایمان بواسطه این کتاب هدایت می شوند و کافران را جز خسران نمی افزاید! این خسران همان واژگونی مفاهیم قرآنی در ذهن کافران است که بجای عروج روح موجب سقوط روح می شود و روح را در درک اسفل مسخ و ترکیب می کند. انسان واژگونه و کافر دل در قلمرو دین و قرآن، نعمات را عذاب می یابد، رحمت را ذلت می فهمد، محبت را حقارت و شقاوت را عین عزت و عظمت! و اینست راز واژگونه سالاری کلمات در ذهن آدمی! "کلمات خدا بقدرت اعمال پاک است که تعالی می یابند و بسوی حق بالا می روند." قرآن کریم-

آنچه که موجب هبوط و سقوط انسان از مقام علین به درک اسفلین شده، تنفیس روح و هویت الهی در خویشستن است یعنی منی کردن روح الله در نفس ناطقه خویشستن! و لذا تنها درمان و علاج این تنفیس و منیت همانا تقواست تقوای

در عمل و آمال و احساس و باور! و این راه رجعت به مقام علیین است. این تنفیس همان کفر نفس است که بانیش ابلیس بود علیرغم شش هزار سال عبادت بدرگاه خداوند! یعنی آدمی می تواند کافری نمازخوان و متشرع باشد که این کفری منافقانه است که اشد کفر می باشد.

اینست که تسبیح و تزکیه و تقوای نفس کارگاه بنیادین رجعت الی الله و توبه از تنفیس و کفر و واژگونی است و اساس صدق و عدل کلمات! "و بدینگونه کامل شد کلمات پروردگارت به صدق و عدل" قرآن کریم- و اینست اساس و مبانی اندیشه متافیزیکی و روحانی و ملکوتی و تعقل در ذات اشیاء و پدیده ها! و اینست علم تفکر و تأملات روحانی و تعقل عرفانی و ملکوتی و جز این هر چه باشد در قاموس قرآنی، تفکر و تعقل نامیده نمی شود بلکه ظن و گمان و علم بغی است یعنی علمی که از روی بخل و سلطه گری و ستم حاصل می آید و موجب ویرانی جهان است همچون اکثر علوم و فنون مدرن که حیات بشر در جهان را به مهلکه کشانده و می رود که ریشه حیات را بر روی زمین بخشکاند و نسل بشر را منقرض سازد.

پس تفکر و تعقل در قاموس قرآنی، نردبان تعالی و بال پرواز و عروج روح انسان از درک اسفل است بسوی عرش اعلای الهی در عوالم ملکوت و جبروت و لاهوت و هاهوت با الحاق به ذهن الهی در ذهن خویشتن! این تعالی و عروج سراسر در قلمرو نفس ناطقه و ذهن خویشتن است زیرا دربهای هفت آسمان برین از همین ذهن آدمی گشوده می شود. معراج محمدی هم جز این نبوده است. و اینست که محمد را مظهر عقل کل الهی می دانیم زیرا هفت آسمان ذهن را در نور دیده است بقدرت تسبیح و تقوا و تاویل عالم فیزیک به متافیزیک! و این علم تفکر است.

خداوند در کتابش می فرماید اگر تعقل نکنید خداوند شما را پاک نمی کند! یعنی تعقل است که نفس ناطقه را از ابتلائات مادی و از حرص و حسد و شهوت پرستی و اسارت فیزیکی میرهاند و ذهن را به عالم ملکوت پیوند می زند و اینست راز تفکر و تعقل در کتاب خدا که نردبان معراج روح در ذهن است.

علی اکبر خانجانی

۱۴۰۱/۰۱/۲۵

بسم الله الرحمن الرحيم

## معنای امر بمعروف و نهی از منکر

ما بعنوان مسلمان شیعه در تفسیر و تأویل احکام دینی معتبرتر و عالمتر و مطمئن تر از امامان خود نداریم از جمله در معنای امر بمعروف و نهی از منکر! چرا که نهضت کربلای حسینی بقول خود امام فقط برای احیای امر بمعروف و نهی از منکر است یعنی همان حقی که از خود امام سلب شده بود و به او آزادی عقیده و بیان نداد تا به خلافت یزید "نه" بگوید. پس از اینجا در می یابیم که امر به معروف و نهی از منکر چیزی جز آزادی عقیده و بیان نیست آنهم از پانین به بالا! از سوی مردم عامی بسوی اهالی حکومت! وگرنه همواره در طول تاریخ این امر بمعروف و نهی از منکر از جانب خلفا و سلاطین جور بر خلق محروم تحمیل شده است که نام این پدیده امر بمعروف و نهی از منکر نیست بلکه استبداد و خفقان و ظلم است. در واقع این امر و نهی از سوی حکام بسوی مردم عین ضد امر بمعروف و نهی از منکر است. پس امر بمعروف و نهی از منکر که امام حسین تعریف می کند اینست که یک فرد عامی بتواند خلیفه و سلطان و حاکم شرع را از بالای منبر مخاطب قرار دهد و به او امر و نهی نموده و عقیده خودش را بیان دارد و کسی مانع بباتش نشود و پس از بیان هم سرکوب و زندانی نشود و تکفیر نگردد.

امر به معروف و نهی از منکر رکن هفتم احکام عملی اسلام است که نتیجه و عصاره نهانی شش رکن ما قبل خویش است یعنی نماز و روزه و خمس و زکات و حج و جهاد اهل ایمان را به لحاظ تقوا و حریت به مقام امر بمعروف و نهی از منکر برساند یعنی به قدرت آزادی عقیده و بیان در قبال صاحبان قدرت برسد که اگر چنین نشود آن شش رکن عبادی دیگر بی حاصل و میان تهی بوده است که به آزادی عقیده و بیان نرسیده است. همانطور که خلفای اموی همه شش رکن دین را اجرا می کردند ولی دشمن امر به معروف و نهی از منکر بودند یعنی دشمن آزادی عقیده و بیان! و بلکه کل عبادات و ارکان عبادی را بخدمت اکراه و اجبار در دین آوردند و حقیقت اسلام را به زندان افکندند و به قتل رساندند یعنی امامان را! پس آن نماز و روزه و خمس و زکات و حج و جهادی که به آزادی عقیده و بیان نرسد و به جامعه شهادت راستگونی و امر به معروف و نهی از منکر نسبت به حکام نبخشد آن مذهب ضد مذهب و عبادت ضد عبادت و اسلام ضد اسلام است. در حقیقت همه امامان ما که نه خلافت و ریاست می خواستند و نه به سیاست علاقه ای داشتند همه عمر در حبس و حصر خانگی بسر بردند تا امر بمعروف و نهی از منکر نکنند همه امامان ما شهید فقدان این حکم دینی شدند یعنی فقدان آزادی عقیده و بیان! در رأس همه انقلابات عصر جدید نیز اصل آزادی عقیده و بیان یعنی امر بمعروف و نهی از منکر قرار داشته است از جمله انقلاب ۵۷ - همانطور که در شعار سه گانه آزادی - استقلال - جمهوری اسلامی شاهدیم که نخستین رکن محسوب می شود که مسلماً منظور از آزادی اساساً همان آزادی عقیده و بیان بود. ولی متأسفانه این رکن اصلی انقلاب بسرعت پایمال گردید که همین امر منجر به جنگهای داخلی و برادر کشی گردید و دوباره بجای بیان، گلوله ها سخن گفتند درست همچون سالهای قبل از انقلاب! زیرا اگر آن جوانانی که دست به مبارزه مسلحانه زدند اگر امکان حداقل آزادی عقیده و بیان می داشتند هرگز دست به اسلحه نمی بردند و جان خود را فدای این آزادی نمی کردند. و بدتر از همه اینکه این پایمال شدن آزادی عقیده و بیان به اسم دفاع از اسلام صورت گرفت و این بود که مردم ما و بخصوص جوانان امروزه به اصل اسلام پشت کرده اند زیرا اسلام را مخالف آزادی عقیده و بیان پنداشتند و این تهمت ناحقی بود که به اسلام زده شد. و لذا اسلام نخستین قربانی انقلاب اسلامی شد. آیا انقلاب ۵۷، انقلابی ضد اسلامی بود؟ مسئله اینست هر که مخالف آزادی عقیده و بیان باشد مخالف اسلام است زیرا در اسلام هیچ اکراهی در دین نیست.

امروزه در کشور ما نسلی پدید آمده که چنان کینه و انزجاری نسبت به دین و اسلام و مذهب تشیع دارد که کسی نسبت به دشمن خونی خود ندارد. این نسل مخلوق نابودسازی آزادی عقیده و بیان است آیا چه کسانی مسئول این فاجعه تاریخی هستند؟

علی اکبر خاتجانی

۱۴۰۱/۰۱/۲۷

## ابلیسی بنام تفسیر علمی - فلسفی قرآن

آیا کسانی که در تاریخ معاصر مشغول تفسیر به اصطلاح علمی - فنی قرآن هستند از این تفاسیر خود به چه نتیجه ای می رسند و مسلمین را به چه نتیجه ای می رسانند؟ آیا چیزی به قرآن و اسلام و مسلمین اضافه کرده اند؟ آیا منظورشان اینست که خدا هم دانشمندی همچون دانشمندان علوم و فنون غرب است و براساس نظریه تکامل داروین و مندلیف و فرمولهای نیوتون و ماکس و پلانگ و انیشتن و ریاضی دانهای غرب جهان را آفریده است؟ اگر چنین است پس بایستی دانشمندان مسلمان خیلی زودتر از دانشمندان غیر مسلمان به این علوم و فنون دست می یافتند. آیا دانشمندان غرب از طریق قرآن به این علوم و فنون دست یافته اند؟

حقیقت اینست که این تفاسیر فقط حامل دو معنا هستند یکی حقارت مرگبار این مفسران در قبال علوم و فنون غرب است و دوم تقدیس علوم و فنون و تمدن مغرب زمین است که آشکارا دانشمندان غرب را برتر و عالمتر از خود خدا و رسول قرار می دهد. این تفاسیر علناً ابراز میکند که قرآن و اسلام کاملاً مبتنی بر علوم و فنون مدرن غرب است و تمدن غرب نیز تماماً الهی و قرآنی و اسلامی است. و در واقع دیگر نیازی به قرآن و اسلام نیست زیرا علوم و فنون غربی همه الهی است. همانطور که کسی چون مرتضی مطهری معتقد بود که علوم و فنون مدرن مغرب زمین همه همان علوم لدنی انبیای الهی است که در عصر جدید در اختیار همگان قرار گرفته است. در واقع علوم و علمای غربی خیلی زودتر از مسلمین توانستند به حقایق قرآن و اسلام و علوم الهی برسند. پس دیگر نیازی به قرآن و اسلام نیست. و بیهوده نیست که این تفاسیر در نزد مهندس بازرگان و پیروانشان باقیمانده ایمان مردم به قرآن و اسلام را هم از بین برده است. نتیجه نهایی این نوع تفاسیر این است که علوم و فنون مدرن را بر جای دین نشانده است. اثبات علمی بودن قرآن عین آوردن نوشدارو پس از مرگ سهراب است. این تفاسیر نه بر علم افزوده و نه بر دین مردم! غرب را تقدیس نموده و دین را در نهایت تحقیرش از میان می برد. اینست که امروزه شاهدیم که علوم و فنون و تمدن غرب در نزد این مفسرین و پیروانشان هزار بار مقدس تر است در حالیکه در نزد فرزندان غربی شدیداً به نقد و چالش کشیده شده است تا آنجا که به علمی بودن علوم مدرن تردید شده است در اندیشه کسانی چون نیچه و هرسرل و هایدگر و انیشتن و ماکس پلانگ و امثالهم. این نوع تفسیر علمی قرآن، بانی این تفسیر یعنی مهندس بازرگان را در اواخر عمرش به جایی رساند که کل ادعاها و تلاش مادام العمر خود را انکار و پوچ ساخت و گفت که: دین فقط بکار آخرت می آید و بس! این آخر عاقبت تفسیر به اصطلاح علمی - فنی قرآن است در نزد بنیانگزارش آقای بازرگان! پس چه رسد به پیروان او!

این احساس حقارت مرگبار در مقابل فلسفه یونانی و علوم و فنون غربی از فارابی و ابن سینا آغاز شد و تا ملامصدرا و تا به امروز در علامه طباطبائی و مطهری و بازرگان و سروش و پیروانشان ادامه یافته است. از تفسیر ترمودینامیکی وحی توسط بازرگان تا تفسیر روانکاوانه قرآن توسط دکتر سروش و تفسیر هرمنوتیکی قرآن در نزد آقای ملکیان و شبستری و امثالهم در عصر ما جریان یافته است. و عده ای از علما و مراجع دینی ما هم در تفسیر سوره رحمن مشغول تولید موشک و سفینه فضایی و قدرت هسته ای هستند تا اقطار زمین و آسمان را بشکافند! این همان تقدیس طاغوت با آیات قرآن است.

این تفاسیر جنون آمیز دین را بکلی منتفی می سازد و علم را چنان مقدس می سازد که دیگر قابل نقد و رشد و تکامل نباشد. پس هم به علم و هم به دین خیانت کرده است و حداقل ایمان مردم را هم به سخره می گیرد و مردم را به چنان درجه ای از غرب پرستی و پرستش علوم و فنون مدرن می کشاند که هیچ استعمارگر و سیاست استعماری قادر به چنین حدی از مسخ و مایخولیا در ذهن مسلمین نبوده است.

وقتی ادعا می شود قرآن هم چیزی جز قوانین علمی - فنی نیست مردم می گویند: خدا را شکر بالاخره نجات یافتیم پس ما بسراغ علوم و فنون و تمدن غربی می رویم که از بچگی در مدارس آموخته ایم چرا بسراغ قرآن برویم که از آن هیچ سر در نمی آوریم و آنگاه هم که سر در آوریم سرمان زیر تیغ تکفیر و ارتداد متولیان دین برود. پس صراط المستقیم

همان علوم و فنون غربی است که امروزه مثل آب خوردن در اینترنت در دسترس همگان است. و بقول مهندس بازرگان، دین هم فقط به درد آخرت و پس از مرگ می خورد پس برود به درک!! این خلاصه و عصاره نهایی تفسیر علمی قرآن است. کسانی که خدایشان افلاطون و ارسطو است و پیامبرانشان هم گالیله و نیوتون و داروین و پاستور و ادیسون هستند باید هم به چنین عاقبتی برسند: حذف دین و پرستش تکنولوژی!

از ملاصدرا که برای نخستین بار در تاریخ در کتاب اسفار اربعه اعلان کرد که "ایمان همان فلسفه است و جز از طریق فلسفه نمی توان قرآن را فهم نمود." تا مطهری و بازرگان که ادعا کردند که علوم و فنون غربی همان علم لدنی پیامبران خداست. راه غرب زدگی و غرب پرستی به اینجا رسیده است که: "دین فقط بکار آخرت میخورد!" یعنی برای سعادت در دنیا علوم و فنون غربی کافیت!

آیا براستی در تماشای این سیر تاریخی به چه نتیجه ای می رسیم. در حالیکه امروزه کل کشور ما در حال ستیز با غرب و تمدن غربی است. آیا بایستی غرب و علوم و فنون و تمدن غربی را بپرستیم و برجای خدا و پیامبر و قرآن و اسلام قرار دهیم یا با آن تا دم مرگ بجنگیم و مورد چنان تحریمی قرار بگیریم تا جانمان در رود. آیا چنین تضاد مهلک و مالبخولیایی و واژگونی در دین و دنیا چه معنایی دارد؟

حال بگوئید آیا تلاش برای تفسیر فلسفی و علمی و فنی قرآن یک تلاش ابلیسی نیست که پیروانش را خسرالدنیا و الآخره می سازد همانطور که ساخته است. وقتی در آن واحد هم غرب را می پرستی و هم برایش آرزوی مرگ می کنی و می جنگی دچار چه وضعیتی شده ای؟ وقتی در آن واحد هم نماز می خوانی و خدا خدا می کنی و دست به دامان پیامبر و امامان هستی و هم به همه مقدسات و دین فحاشی می کنی دچار چه وضعیتی شده ای؟ یک وضعیت ابلیسی! آیا چنین نیست؟ اگر چنین نیست شما بگوئید که چیست؟

حدود پنجاه سال پیش گروهی از مؤمن ترین و شجاعترین جوانان تحصیل کرده و نخبه کشور تحت تأثیر تفاسیر به اصطلاح علمی مهندس بازرگان دست به تشکیل سازمانی زدند (سازمان مجاهدین) تا با استبداد پهلوی و استعمار غرب مبارزه کنند ولی نتیجه کار فقط قلع و قمع و به خاک و خون کشیدن سازمان و اعضای خودشان بود و چنان جنایت شیطانی را مرتکب شدند که هنوز هم وجدان تاریخی مردم ما از آن چرکین و بیمار است. این جنایت علمی تا سالهای پس از پیروزی انقلاب نیز زمینه انتقام و جنگهای خونین برادر کشی در کشور شد که آثارش هنوز ادامه دارد. نهضت فلسفی مبارزه با التقاط که آنهم یک فلسفه ارسطونی بود تا به امروز به اسم آموزه های مرتضی مطهری مشغول قلع و قمع هر اندیشه نوینی است که مطابق اندیشه های علامه طباطبائی و ملاصدرا نباشد.

در حقیقت هنوز هم نهضت ارسطونی کردن جهان که با اسکندر مقدونی حدود دو هزار و پانصد سال پیش آغاز شده بود در زیر پوست آموزه های اسلامی و تفاسیر فلسفی - علمی قرآن در جامعه ما ادامه دارد. هر چند که بازرگان و مطهری و انقلابیونی که از بانیان اصلی این اندیشه تفسیر فلسفی - علمی قرآن و اسلام بودند از دنیا رفته اند ولی شاگردان آنها در همه ارکان کشور حاکم هستند و در همه عرصه های تصمیم گیری و اجرایی و فرهنگی و آموزشی و امنیتی عمل می کنند. و جامعه ما و سرنوشت ملی و دین ما قربانی این ابلیس است ابلیس تفسیر علمی - فلسفی قرآن که جامعه ما را در دین و دنیا به بن بست و واژگونی رسانده است.

برخی معتقدند که انقلاب ۵۷، انقلاب ملاصدرائی بوده زیرا رهبرش مرید این مکتب بوده است. اگر چنین باشد در واقع جامعه و انقلاب ما یکسره قربانی این ادعای ملاصدرا شده است که می گفت: ایمان جز فلسفه نیست و جز فلاسفه به قرآن راه ندارند!

جالبتر و هولناکتر اینکه این جریانی که مصداق آشکار و تاریخی شرک نظری است خود را مظهر اسلام ناب خوانده و هر فکر دینی و قرآنی دیگری را به تیغ التقاط سرکوب می کند.

اگر تفسیر طبقاتی و مارکسیستی قرآن، التقاط و شرک است پس تفسیر ارسطویی قرآن و اسلام هم چنین است. ولی مسئله اینست که ارسطو در حوزه های علمیه ما بر جای پیامبر نشسته است. در این حوزه ها قرآن که اصلاً وجود خارجی ندارد فقط فقاقت است که میراث عباسیان است و علم اصول و کلام و اخلاق که آشکارا مبتنی بر منطق ارسطو است و این را همه طلاب می دانند. آیا ارسطو مسلمان و مؤمن و موحد بوده است. ارسطو حدود پانصد سال قبل از میلاد مسیح می زیسته و معتقد به اساطیر و خدایان یونان بوده است. ولی فلسفه اش در نزد ملاصدرا عین ایمان است و ایمانی جز فلسفه نیست و بدون فلسفه امکان فهم حقایق قرآنی نیست!! در حالیکه خود قرآن فقط امییون را لایق فهم حقایق قرآنی معرفی کرده است و این فهم را برای کل ناس ممکن خوانده است. ولی ملاصدرا قرآن و اسلام را فقط برای فلاسفه مصادره کرده است و مابقی مردم را مرتد و خارجی می داند همانطور که معروفترین وارث ملاصدرا یعنی علامه طباطبائی، کسی چون دکتر شریعتی را در خارج اسلام معرفی کرد و لایق مسلمانی ندانست چرا که فیلسوف نبود و بلکه فلاسفه را پیروزهای تاریخ خوانده بود. پیروز بمعنای بی غیرت و بی درد و فاقد تعهد و مسئولیت است و این عین واقعیت تاریخ فلسفه و زندگی فلاسفه است که همواره حامی سلاطین و جباران و بر علیه خلق خدا بوده اند و این همان معنای پیوژی و بی غیرتی نسبت به مردم است.

حرف آخر اینکه این مفسرین علمی - فلسفی قرآن و اسلام پنداشته اند که چه خدمتی به خدا و رسول و دین کرده اند زیرا آنها را از اتهام به جهل و خرافه تبرئه کرده اند و ثابت نموده اند که خدا و رسول هم همچون گالیله و ارسطو و نیوتون می اندیشند. و بدینگونه این تفاسیر نهایتاً فلسفه و علوم و فنون را جادشین دین کرده اند و دین را هم به آخرت پرتاب نموده اند.

تجربه جمهوری اسلامی ایران در طی این چهل سال و اندی چیزی جز تجربه اجرایی تفاسیر فلسفی - علمی - فنی قرآن و اسلام و فقاقت نبوده است. حتی فقه را هم در جهت تفاسیر غربی تبدیل کردند. بطور مثال در فقه اسلامی طبق روایات دینی کیفری بنام زندان وجود ندارد در حالیکه در نظام قضائی کشور ما، همه کیفرها به زندان ختم می شوند و این یک کیفر به تبعیت نظام قضائی غرب است که از عصر حکومت اموی و عباسی تا به امروز در جهان اسلام ادامه یافته است در حالیکه هیچ مرجع فقهی و روائی ندارد و از پیامبر اسلام فقط یک حدیث در این باب وجود دارد و آن اینکه حاکم شرع حق دارد برای اثبات اتهام قتل، یک متهم را حداکثر به مدت یک هفته در حبس نگاه دارد که اگر ثابت نشد باید آزاد شود و اگر ثابت شد که قصاص می شود و یا دیه پرداخت می کند.

در حقیقت این مفسرین علمی - فلسفی قرآن و دین می گویند که علم خدا در آفرینش جهان از جنس همین علوم و فنون و فلسفه های بشری است این مفسرین علناً دعوی الوهیت دارند که گویا دست خدا را خوانده اند. و بیهوده نیست که این جریان اشکارا به سمت کفر و الحاد رفته است و باید هم می رفت منتهی نه صادقانه بلکه منافقانه و مذبذبانه! ولی این جریان برای توده های عامی دستاوردی جز مالیخولیا و فساد عقل و دین نداشته است.

اگر خداوند، عالم جهان را براساس این علوم و فنون بشری آفریده است پس چرا این دانشمندان قادر نیستند که حتی یک بال پشه بیافرینند. این فلاسفه ها و علوم و فنون، آموزه های ابلیسی هستند و لذا جهان را به فساد و نابودی می کشانند و حتی نسل بشر را بسوی انقراض می برند زیرا ابلیس تنها دشمن انسان است.

غربیان این هنر و صداقت و عقل را داشتند که حساب فلسفه و علوم و فنون خود را از دین جدا کردند و لذا در دنیا توانستند بقدرت برسند. ولی مسلمین تلاش کردند که فلسفه و علوم و فنون بشری را لباس دین بپوشانند و دین را تبدیل کنند و لذا نه دین دارند و نه دنیای با عزت و قدرتی!

احساس حقارت مرگبار این آقایان در قبایل تمدن غرب آنها را واداشت که دین خود را هم غربی کنند و بلکه به اثبات برسانند که خدا و پیامبر و قرآن هم از ازل غربی بوده اند و ما از خود غرب هم غربی تر هستیم! آیا مگر کارگزاران و ایدئولوگهای جمهوری اسلامی حدود چهل سال است که مشغول چه کاری هستند؟ این کل راز همه بن بست ها و تضادها و واژگونیهای کشور ماست! این نوع احساس حقارت اهل دین در قبایل زرق و برق و قدرتهای مادی فقط بدلیل فقدان

ایمان و معرفت دینی است. چنین حقارت و حسادتی است که این مفسران را به تبدیل و تحریف آشکار قرآن و ارزشهای دین کشانده است.

عجبا که بنیانگزاران فلسفه و علوم و فنون مدرن غرب خود از بزرگترین ناقدان تمدن غرب بوده اند در حالیکه مقلدان آنها در جهان اسلامی آنها را به جای خدا و پیامبر نشانده اند و وحی را ترمودینامیکی و کوانتومی و هرمنوتیکی و فرویدی کرده اند.

قرآن کریم بزبان و منطق امی و بلکه عامیانه ترین بیانهها سخن گفته است ولی آنانکه ذهنشان تل انبار شده از کتابهایی که هرگز بدرستی فهم نشده اند به آنها امکان فهم ساده قرآن را نمی دهد زیرا بر این باورند که مگر می شود که خداوند به این سادگی و امی و پیش پا افتاده سخن بگوید. و اینگونه است که یا قرآن را کتاب عرب بدوی می دانند و برای انسان مدرن انکارش می کنند و یا به تفسیر فلسفی ریاضیاتی و اتمی و ژنتیکی آن می پردازند تا آنرا هم شان خود سازند. چون دستشان به خدا و وحی نمیرسد کلام وحی را در سطح خود پائین می آورند. این روش معامله کسانی با قرآن است که از قرآن و دین و اسلام ابزاری برای ریاست و سیاست و حکومت و توجیه و تقدیس اعمال خود می خواهند. غایت تفسیر علمی قرآن در نزد مهندس بازرگان بازیهای کامپیوتری و ریاضیاتی با تعداد سوره ها و آیات و کلمات و حروف قرآن بود تا ثابت شود که قرآن کتاب خداست و خدا هم یک ریاضی دان بسیار سطح بالاست. منتهی معلوم نیست که از این اثبات چه حقیقت و معنا و هدایتی نصیب ایشان و پیروانشان شده است الا اینکه نهایتاً به این نتیجه برسند که قرآن و دین اسلام اصلاً بکار حیات این دنیا نمی آید و مختص آخرت است و این یعنی حذف قرآن از زندگی انسان! حذف پس از اثبات حقانیت آن!! در این باره تامل کنید تا ببینید که ابلیس چه مکر و بازی مرگباری با این مفسران نموده است. پس این تفاسیر، اثبات حقانیت قرآن نبوده بلکه اثبات حقانیت این آقایان بوده است. ولی افسوس که این سروری هم جز چند صباحی نصیبشان نشد و عاقبت هیچ و پوچ از دنیا رفتند و پیروان خود را هم هیچ و پوچ تحویل تمدن غرب دادند. چه حق گفت سقراط حکیم که: ریاضیات نشئه ابلیس است و بزرگترین دشمن عقلانیت! آنگاه که سرنوشت قومی بزرگ بدست این مفسران علمی - فلسفی قرآن افتاد جز خسران دنیا و آخرت نصیب مردم نساختند.

قرآن بقول خودش، احسن التفسیر است پس هیچ نیازی به تفاسیر علمی و فلسفی و کلامی و امثالهم ندارد تا فهم شود. برای فهم قرآن بایستی شعاعی از نور فهم فطری را دارا بود: به موسی نور فهم اعطا نمودیم و سپس کتاب و حکمت آموختیم! پس برای درک حکمت الهی و کتابش بایستی فهمیم بود نه فیلسوف و دانشمند و عرب! تا آیات قرآن بر قلب کسی نازل نشود و زندگیش را زیر و رو نکند بر قرآن وارد نشده و فهمش نکرده است.

علی اکبر خانجتی

۱۴۰۱/۰۱/۳۰

بسم الله الرحمن الرحيم

## جنگ با رحمت

"اساس کفر"

قرآن کریم یکی از مبانی کفر بشر را مکر با رحمت خدا خوانده است: **آنانکه با رحمت خدا مکر می کنند خداوند در مکر بسیار سریعتر است. همانا که خداوند بهترین مکر کننده است!**

مکر با رحمت خدا یعنی چه و چرا؟ باور این حقیقت که کافران، دشمنان رحمت خدا هستند و لذا با این رحمت مکر میکنند تا آنرا انکار نمایند، امری بسیار سخت می نماید. از آنجا که بقول الهی در کتابش اکثر مردمان کافرند یعنی اکثر مردمان دشمن رحمت خدا هستند و لذا به انواع شقاوت و قساوت و عذاب دچار می شوند تا بتوانند حداقل امور معیشتی خود را تأمین کنند. کم نیستند کسانی که رحمت و محبت الهی را که از جانب اولیاء و مؤمنان بسویشان می آید عین ذلت و حقارت می پندارند لذا انکارش می کنند. یعنی انسانهای رحیم و با محبت را انسانهایی احمق و بیچاره می خوانند و تحقیرشان می کنند. کفری بنیادی تر از این نیست که عین کفر به خویشستن است همانطور که بقول الهی کافران بخیل هستند که بخلشان نسبت بخودشان بمراتب بیشتر از بخلشان به دیگران است.

یکی از آشنایان که متعلق به خانواده ای شدیداً کافر بود (البته کافری متدین و با نماز) اعتراف می کرد که: در خانواده ما بغل کردن و بوسیدن اعضای خانواده و محبت نمودن، امری احمقانه و لوس و بی معنا تلقی می شود و لذا من هرگز مزه آغوش پدر و مادرم را نچشیده ام و والدین ما هم نسبت به همدیگر بسیار جدی رفتار می کنند و بندرت به یکدیگر لبخندی می زنند الا به قصد پوزخند و تمسخر دیگران!؟

این نمونه ای بارز و رسوا از دشمنی با رحمت و انکار و مکر با رحمت است چرا که خداوند رحمتش را بواسطه مؤمنانش به سائر مردم میرساند و اولیای الهی سرچشمه های رحمتش در میان خلق هستند. و انکار و تمسخر اولیای الهی از جانب کافران عین مکر و دشمنی آنها با رحمت خداست. و بسیاری از این کافران، این رحمت و محبت را مکر و خدعه و یا تحقیر می یابند. یعنی وجدان درک و هضم رحمت و محبت را ندارند و بعکس فقط با اشیاء و تبهکاران توان تعامل و دوستی دارند و با اهالی محبت باطناً خصومت دارند و به آنها در خفا خیانت می کنند. این کافران نه تنها توان درک و دریافت رحمت و محبت دیگران را ندارند بلکه توان محبت کردن به عزیزان خود را هم ندارند و محبتشان بصورت شقاوت و تحقیر و سلطه گری بروز می کند که مورد نفرت واقع می شود.

کسی که خود هیچ لطف و محبتی با دیگران ندارد نسبت به هر محبتی از جانب دیگران هم شدیداً بدبین و مظنون است و مطلقاً باورش ندارد و آنرا نوعی دسیسه می پندارد. فرزندان چنین خانواده هائی معمولاً در جامعه به جستجوی محبت می پردازند که معمولاً به دام ریاکاران و چاپلوسان و شیادان و فاسقان و فاجران می افتند و تباہ می شوند.

رحمت و محبت امری یک طرفه است و مؤمنان و اولیای حق از رحم و محبت خود با دیگران کمترین توقع مادی و معنوی ندارند و این همان رازی است که کافران را منکر و بدبین می کند و این همان معنای رحمت و محبت ناپذیری و محبت نفهمی و ناباوری است. اینها در اصل باور ندارند که آفریده دست پروردگارد و اوست که آنها را رزق بی مزد و منت عنایت کرده است و بی مزد و منت آفریده است.

این جماعت که اکثر مردم روی زمین را تشکیل می دهند اصلاً باور به خدا بعنوان کسی که آنها را از عدم و بی هیچ مزد و منتی و فقط از رحمت و محبت و کرم مطلقه اش آفریده است ندارند و آن را امری ناممکن می دانند هر چند که همواره خدا خدا کنند و نماز هم بخوانند زیرا بقول الهی در کتابش کم نیستند کافرانی که نماز می خوانند و خدا خدا می کنند. باوربه چنین خدائی مستلزم ایمان و یقین و معرفتی عظیم است که به آسانی به دست نمی آید و حاصل عمری مجاهدت و تقوا و معرفت طلبی است. ایمانهای موروثی و خانوادگی و اجتماعی و تاریخی حاصل چنین باور و حقیقتی نیستند و اینها

والدین و آباء و اجدادشان را خالق و رزاق خود می دانند یعنی نژاد پرست هستند و لذا امیال و آداب و باورهای نژادی را بر خدا و رسولش ترجیح می دهند و از آنجا که مهد تولید مثل نژادی بشر، عورت است پس این کافران در واقع پرستندگان عورت هستند و بنده بند تنبان! کسی که اصل رحمت و کرم و محبت را که کل وجودش را از درون و برون احاطه کرده درک و باور ندارد و خدای حیات و هستی خود را نمی شناسد و در لحظه به لحظه زندگیش نمی یابد چگونه رحمت و لطف خلق را درک و باور کند. همینکه اصلاً چیزی هست بجای اینکه نباشد، جز رحمت و کرم و معجزه حق معنای دیگری ندارد. فهم این نکته به مثابه فهم کل این بحث است و فهم ذات کفر و ایمان! همین که هستیم در حالیکه می بایست که نمی بودیم جز از رحمت و کرم مطلقه پروردگار نیست آنهم یک هستی جاوید نه موقتی! اینست اصل و اساس عقل و ایمان! یعنی جوهر عقل و ایمان آدمی تماماً از رحمت و محبت و کرامت فهمی انسان است در تن و جان خویشتن که سراسر حضور خداوند است.

پس آیا هیچ عاقلی پیدا می شود که دشمن رحمت و دوستدار شقاوت و ذلت باشد؟ اگر چنین کسی پیدا شد بی شک یک احمق تمام عیار است که چنین حدی از حماقت را کفر نامند. تا دلتان بخواهد از این آدمها در جهان فراوانند و اینست که زمین را شقاوت و ذلت و بدبختی فراگرفته است: احمقانی دانشمند و فیلسوف و ملا و سیاستمدار و هنرمند و روشنفکر!؟ که جهان را با علوم و فنون احمقانه شان به تباهی کشانیده اند از فرط بخل و کفر و شقاوتشان و عداوتشان با خدا و رحمت مطلقه اش!

علی اکبر خانجانی

۱۴۰۱/۰۱/۳۱

بسم الله الرحمن الرحيم

## معنای خوشبختی و بدبختی

"من" هر کسی اساساً موجود بدبختی است و بلکه اصلاً هسته بدبختی در اندیشه و احساس بشر است زیرا وجود ندارد و دائماً تلاش می کند که وجود داشته باشد از طریق نمایشات خوشبختی در انظار دیگران. و هر چه بیشتر در این جهت تلاش می کند بیشتر احساس نابودی و بدبختی می کند یعنی نابودیش بر او آشکارتر می شود ولی دست از این تلاش مالیخولیایی برنمی دارد تا سرحد جنون و افسردگی و اعتیاد و بزهکاری که در لباس اشرافیت های گوناگون خودنمایی می کند همچون پوشش، مدل اتومبیل، دکوراسیون و خانه بهمراه ادا و اطوارهایی که در سراسر دنیا از آدمهای به اصطلاح خوشبخت به نمایش درآمده و تبدیل به کلیشه های خوشبختی شده است در حالیکه علانم اشکار بدبختی در نزد اهل خرد است و کسانی که چشم و گوش و هوش دارند و در نمایشات خوشبختی خود کر و کور و دیوانه نشده اند.

خوشبختی در نزد عامه مردم دو صورت کلی دارد: خوشبختی اغنیاء و خوشبختی فقراء! خوشبختی اغنیاء در نمایشات اشرافی زندگی بروز می یابد ولی خوشبختی فقراء در بدبختی سایر مردم درک و احساس می شود. از اینرو هر که در نزد دوست و فامیلی از بدبختیهای خود می نالد تنها داروی این درد دل اینست که به او گفته شود که: نگاه کن فلانی و بهمانی، این دوست و آن آشنا، این فامیل و آن خویشاوند چقدر گرفتاری و بیماری و بدبختی دارند و...!! آنگاه فرد بدبخت لبخندی می زند و می گوید: دیگر مشکلم حل شد و من فکر می کردم که فقط من هستم که اینقدر بدبختم حالا فهمیدم که بدبخت تر از من هست...!!

اینست راز خوشبختی و بدبختی عامه بشری که جز من و منیت های خود احساس دیگری از وجود را در خود نمی یابند. پس بنگر که این "من" چقدر بدبخت و احمق و فریب خورده و مالیخولیایی است از بس که بخیل و کافر است چرا که وجود ندارد. این است راز بدبختی و خوشبختی آدمهای بی وجودی که تلاش می کنند با آویزه های بیشتر از دنیا، این بدبختی و بی وجودی خود را پنهان سازند این هر دو جماعت اغنیاء و فقراء در دیدن بدبختی دیگران احساس خوشبختی می کنند. پس این هر دو نوع احساس خوشبختی، معلول غایت ظلم و شقاوت و بیرحمی و نابودگری است که در یک کلمه ما آنرا کفر می نامیم کفر قلبی و نه کفر شرعی! این داستان زندگی کسانی است که در جستجوی خوشبختی هستند! پس دیدیم که خوشبختی تماماً محصول بدبختی است پس آیا بهتر نیست که این خوشبختی و بدبختی را یکجا لعنت کنیم و جان خود را از این همه شقاوت و حماقت برهانیم!

در معرفت ما، بی وجودی و بدبختی و بخل همه صفاتی ناشی از بی ایمانی و بی خدائی در دل و جان است. آنکه ایمان ندارد و خدا را در خود نمی یابد بی وجود است و لذا در بخلی فزاینده تباه می شود.

الهی! نوری از ایمانت را بر دل و جانمان بتابان! آمین!

علی اکبر خانجانی

۱۴۰۱/۰۲/۰۱

بسم الله الرحمن الرحيم

## قدر انسان

### "جبر و اختیار"

یکی از محوری ترین معضلات و معماهای فکری و فلسفی و عقیدتی بشر از قدیم الایام تا به امروز، دیالکتیک جبر و اختیار است. از حقیقت و اسرار این معضله از عهد کهن تا به امروز چیزی اشکارتر نگشته است الا اینکه بواسطه علوم و فنون مدرن بر تعدد جبرهای بشری افزون شده است همچون جبر تاریخ، جبر ژنتیک، جبر اقتصاد، جبر ضمیر ناخودآگاه، جبر وارثت و فرهنگ و سنت، جبر جامعه و امثالهم! از قدیمی ترین جبرهایی که بشر می شناسد جبر سرنوشت یا بخت است که بسوی آسمان و عوالم غیب و خداوند فرافکنی می شود و این عمومی ترین و جهانی ترین جبری است که بشر شناخته است. و اما از منظر اعتقاد و حکمت دینی باور به هر جبری که بر اراده و اعمال بشری مسلط باشد بمعنای بی مسنولیتی بشر در قبال خویشتن است در محضر قضاوت و عدل الهی در دنیا و آخرت! تحت الشعاع هر جبری بخشی از اعمال زشت و ناهنجار بشری توجیه و قابل تبرئه می شود. ولی در کلام خداوند در مذاهب ابراهیمی، هیچ جبری پذیرفته نیست یعنی هیچ خطا و گناهی بدون مواخذه و کیفر باقی نمی ماند مگر اینکه بخشوده شود. در قرآن کریم در آیه ای طویل هر نوع فرافکنی اعمال بسوی دیگران مطرود و غیر قابل قبول است: و اگر در آنروز بگویند که مسنولیت اعمال بد ما بر عهده والدین و همسران و فرزندان و خواهران و برادران و عمو و عمه و رهبران و دوستان ماست از شما پذیرفته نمی شود و دروغ می گوئید و می دانید که دروغ میگویند! از این کلام الهی بوضوح درک می شود که هر کسی در وجدان خودش می داند که اگر نمی خواسته مرتکب فلان عمل زشت نمی شده است و هیچکس او را مجبور به گناه نکرده الا اینکه خود از وی در ارتکاب گناهش یاری طلبیده و او را شریک جرم خود نموده است. پس باطناً خود می داند که مسنول همه اعمالش جز خود او کسی نیست و به دروغ مسنولیت گناهان خود را به دیگران نسبت میدهد و خودش هم بر دروغ خود آگاه است. در حقیقت خداوند آن هسته مرکزی نفس ناطقه آگاه و صاحب اختیار و آزاد را مخاطب خود در دین ساخته و اهل ایمان را انسانهایی صاحب اراده و اختیار و کاملاً آزاد می خواهد و لذا حتی در دینش هم هیچ اجباری را نمی پسندد. در حقیقت دین خواهی عین آزادی خواهی و مکتب اصالت اختیار و مسنولیت کامله انسان در قبال خویشتن است در محضر حق! زیرا خداوند هیچ نوع جبری برای انسان قرار نداده و دینش را پیش روی انسان نهاده تا او را از هر جبری برهاند و به مقام حریت برساند که مقام زیست جهانی انسان در هفت زمین و آسمان و ماورای آن است. و این وعده انمه شیعه برای شیعیان می باشد. و لذا مذهب شیعه مکتب حریت محض انسان در جهان است مبرای از هر جبری! و انسان کامل یعنی انسان حر! و اما این حریت از چه راهی حاصل می شود؟ از یک روش مطلقاً دیالکتیکی که تقوا نامیده می شود: ای اهل ایمان تا می توانید تقوا پیشه نمایید! یعنی آنکه با نفس خود دانم در پرهیز و جدال است و خود را به بند امر الهی مقید و مجبور می سازد از هر جبر غیر الهی میرهد از جبر خانواده و قومیت و نژاد و ژنتیک و تاریخ و جغرافیا و جامعه و اقتصاد و تکنولوژی و نهایتاً از جبر مکان و زمان و این مکتب اصالت آزادی است در این باره در کتاب دیالکتیک دیالکتیک به تفصیل سخن نموده ایم.

آدمی از طریق مجبور ساختن خود به امر خداوند صاحب اختیار می گردد زیرا آدم، عدم است و تبعیت عدم از وجود (خداوند) موجب وجودیابی عدم می شود و هر که وجود یافت صاحب اختیار است و همچون خداوند می تواند بیافریند! این حق انسان کامل است.

رسول خاتم (ص) می فرماید که همه اهالی جهنم (کافران) اهل جبرند! یعنی آنهایی که به دین خدا پشت کرده اند در قلمرو جبرها زیست می کنند و لذا نسبت به بالادستان خود مجبورند و نسبت به فرودستان خود هم جبارند! و منطق حاکم بر همه امور زندگیشان با انواع جبرهای علمی و فنی و سیاسی و اقتصادی و تاریخی و اجتماعی و ژنتیک و موروثی و امثالهم توجیه و تبیین می شود و لذا ذاتاً خود را از هر مسئولیتی مبرا می کنند چون اصلاً خود را صاحب اختیار و آزادی نمی یابند. و این کل داستان انسان کافر است چه نماز بخواند و چه نخواند چه خدا کند یا نکند فرقی نمی کند و اتفاقاً کافری که در لباس دین پنهان شده همه بدبختیهای خود را به گردن خدا می اندازد و خدای او جز بدبختی چیز دیگری بیار نمی آورد. این خدای کفر و کافران است که در واقع این خدا اسم مستعار شیطان است و شیطان سلطان جهنم و جبر است.

ولی قدر آدمی در مقصود خداوند از آفرینش هیچ کمتر از قدر وجود خالق نیست که مظهر کامل آن در مذهب ما علی مرتضی و امامان معصوم ما هستند که اسوه های آزادی از قید مکان و زمان می باشند و آفریننده جهان های برتر و انسانهای برتر!

پروردگارا قدر ما را علوی گردان! آمین!

علی اکبر خانجانی ۱۴۰۱/۰۲/۰۲ - شبهای قدر

بسم الله الرحمن الرحيم

## غذا و دواى آخرالزمانى

طبق روایات اسلامى در آخرالزمان كه اكثر علانمش را در سراسر جهان و خاصه جهان اسلام شاهدیم، هیچ رزق حلال و پاک و سالمى یافت نمى شود. ارزاق عامه بشرى از آب و خاک و هوا و غذا جملگى مسموم و زهراگین و مرگبار شده است و این از محسوسترین علانم آخرالزمان برای همه مردم جهان اعم از مؤمن و منکر است.

طبق همین روایات آخرالزمانى، در این عصر حفظ ایمان به مانند حمل آتش بر کف دست است. و از آنجا كه دیگر اعتقادات موروثى و عاریه ای هیچ خاصیتى ندارد لذا ایمانهای تاریخی و تقلیدى هم بی خاصیت شده و از حیطة بازار بیرون میروند زیرا حتى تظاهر به ایمان هم بی خاصیت و بلکه مضر گشته است.

چنین است كه بقول امام باقر(ع)، مؤمنان آخرالزمان به مانند روشناییهای روى زمین در شبى تاریک هستند. به همین دلیل است كه حمل ایمان به مانند حمل آتش بر کف دستان است چرا كه این روشناییها در معرض طوفانهای مرگبار قرار دارند: طوفان تبلیغات و دروغ پراکنى های حاکم بر همه رسانه ها كه از مافیاهای ظلمات طاغوت در سراسر جهان جاریست و اذهان عامه بشرى را لحظه ای رها نمى کند: دروغهای علمى و فنى و سیاسى و اقتصادى، بهداشتى و درمانى و امنیتى و هنرى و حقوق بشرى و غیره به همراه معجونى از خرافات مذهبی - تکفیرى - نژادى! اینست كه در روایات آخرالزمانى ما آمده كه در این عصر و در حیطة غیبت امام عصر تنها كسانى قادر به حفظ ایمان خود هستند كه آنرا به بازار نبرند و بلکه پنهان دارند یعنی تقیه كنند!

در چنین عصریست كه تنها رزقى كه آدمى را سیر و قانع مى كند یاد خداست و تنها دارونى كه امراض را شفا مى بخشد نیز یاد خداست. البته منظور از یاد خدا (ذکر)، یاد قلبى خداست و نه اوراد و دعاهای حفظى و بی روح كه لقلقه زبان است. و این مستلزم ایمانى حقیقى و قلبى و عارفانه و زنده و بدیع است نه آنچه كه به ارث برده و یا از دیگران به تقلید و عاریه گرفته ایم آنهم به زبان بیگانه!

در آخرالزمان هیچ دارونى جز ایمان نیست. خوشا بحال مؤمنین كه در مسیری كاملاً خلاف تمدن حاکم بر جهان فكر و احساس و زندگی كنند منتهی در تقوا و تقیه! یعنی متقین! "براستى كه متقین در بهشت نعمات خدا بسر مى برند." قرآن کریم- الا اینکه كسى داراى رسالتى باشد كه جانش را سپر بلاى ایمانش مى سازد.

بی ایمانى بسرعت منجر به گمشدگى مى شود. و امروزه شاهراه گمشدگى بشر مدرن، ارتباطات تکنولوژیکى است كه داراى ذات ضد ارتباطى مى باشد و کوتاهترین راه گم شدن همانا گم شدن در تلفن همراه است كه همه همراهان حقیقى زندگی را از قلمرو حیات انسانی حذف و نابود مى سازد و فرد را تبدیل به یک تن لش مى سازد كه فقط محل رفت و آمد اجنه و شیاطین و خناسان اینترنتى است. چنین كسى را حتى نمى توان كافر خواند او دیگر یک دیوانه است كه كل جانش تسخیر شده است و هیچ اراده ای از خود ندارد.

غذای قلب و روح آدمى، تعلقات معنوى و عاطفى و تعهدات اخلاقى است كه امروزه دشمنی مهلكتر از ارتباطات اینترنتى ندارد كه در راس این هلاكت عظیم، تلفن همراه قرار دارد كه دل را مى كشد و روح را از جان آدمى طرد مى كند و صاحبش را بی صاحب مى سازد و در میان عزیزانش مبدل به یک زندانى انفرادى تن خویش مى شود كه هیچ همراهى بهمراه ندارد جز خناسان فضای مجازى!

در آخرالزمان كسى كه خدا را در خود ندارد هیچكسى ندارد و تن و جان و دل و روحش در قحطى جان مى كند كه نه هیچ غذائى او را سیر مى كند و نه هیچ دوائى او را شفا مى دهد و نه هیچ رابطه ای او را ارضاء مى سازد.

این كلام معصوم امروزه كاملاً محقق شده است كه: "در آخرالزمان، آدمى فقط با یاد خداست كه سیر مى شود!" این سیرى شكم و زیر شكم و دل و اندیشه است.

علی اکبر خانجانی - ۱۴۰۱/۰۲/۰۵

## خودشناسی به چکار می آید!

آیا مثلاً وقتی که عمل ناحقی را در خود می بینم یا کفر طرز فکری را در خود کشف می کنم و یا حماقت یک ایده و باوری را در اندیشه ام متوجه می شوم، چه می‌کنم؟ در اینصورت یا دست و دل از آن عمل، فکر و باورم می شویم و از آن توبه می‌کنم و یا مجبورم که خودم را توجیه نموده و به اصطلاح ذهن خود را ببیچانم یعنی خود را بفریبم تا بتوانم به همان راه و روش ادامه دهم. در چنین روندی است که آدمی در سرآشویی خود فریبی و ظلمت و جنون سقوط می‌کند و هر کسی هم که خطای راه و روش او را به وی نشان دهد به خودش تشنه می‌گردد. چنین کسی تدریجاً از همه مفاهیم و ارزشهای انسانی و اخلاقی تهی گشته و تبدیل به حیوان و شیطانی مخوف می‌گردد که همه اطرافیانش از او می‌گریزند. این غایت آدمی در سمت و سوی خلاف عقل و وجدان و خودآگاهی است.

هر کسی هم در درون و هم بیرون از خود نیروهای بیدار کننده و آگاهی بخش دارد که در مواقع سرنوشت ساز او را بخود می‌آورند. این نیرو یا یک روح و عنصر ملکوتی و وحیانی از اعماق جان است و یا یک عارف و رسول و ناجی معنوی در بیرون! این دو طریق از خودشناسی و کسب معرفت در آفاق و انفس است و دو نوع واکنش آدمی در قبال این خودآگاهی ممکن است: تصدیق یا انکار! توبه یا تکفیر! همراهی با نور معرفت یا عداوت با آن در خویشستن! دوستی با وجدان خویش و یا انکار و دشمنی با وجدان! که موجب دو نوع حرکت و رشد بسوی خدا یا شیطان می‌شود و نهایتاً از آدمی موجودی الهی و یا ابلیسی می‌پرورد و این راهی اجتناب ناپذیر است. زیرا آدمی مجبور به آگاهی و انتخاب و رشد و حرکت در جهان است در دو سوی حق یا باطل! در دو سوی خدا یا شیطان!

به هر حال خودشناسی و رویارویی آدمی با حقیقت ذات خویش به هر طریقی اجتناب ناپذیر است ولی آنچه که قابل انتخاب است اختیار بین تصدیق یا تکذیب این حقیقت می‌باشد که انسان را بین کفر و ایمان مخیر می‌کند انتخاب بین خودآگاهی و خود فریبی! انتخاب بین خدا و شیطان! زیرا کسی که نور معرفت و خودشناسی را تصدیق می‌کند روی به حق و خداوند عالمیان نموده و مسیر تعالی روحانی را برمی‌گزیند و مقامات بهشتی را حاصل می‌کند. و آنکه انکار و عداوت می‌ورزد روی به ابلیس کرده و مسیر شیطنت و خود فریبی و تاریکی را برمی‌گزیند و شیطان را ولی و صاحب خود می‌کند تا او را در طبقات جهنم و درک اسفل رهنمون شود.

هر انتخابی، انتخاب بین آگاهی و فریب خویشستن است. بنابراین آدمی حتی راه فریب خود را هم آگاهانه انتخاب می‌کند: آن‌انکه عالمانه ره ضلالت گزینند! قرآن کریم-

آیا برآستی چرا آدمی ضلالت و فریب را انتخاب می‌کند همانطور که بقول الهی در کتابش اکثر مردمان چنین می‌کنند. چرا اکثر مردمان از نور آگاهی و معرفت نفس گریزان هستند و خود فریبی را ترجیح می‌دهند و کوری و کری و مدهوشی را بر دانائی برمی‌گزینند؟

آری! این خداست که موجب هدایت و ضلالت است ولی آدمی است که انتخاب می‌کند و خدا هم او را در دو مسیر نور و تاریکی در طبقات بهشت و دوزخ راه می‌نماید. ولی اکثراً مسیر تاریکی و جهل و دوزخ را برمی‌گزینند که راه کور بودن و کر بودن و جنون و مدهوشی است زیرا از مسنولیت آن هراس دارند و نمی‌خواهند مسنول زندگی و سرنوشت خود باشند و خود را علت زندگی خود قرار دهند و لذا به انواع جبرها پناه می‌برند که انواع جهلها و انواع جهنمها و انواع تاریکیها و انواع گریز از مسنولیت و خودآگاهی است: جبر تاریخ، جبر ژنتیک، جبر خانواده، جبر جامعه و حکومت و زمانه و... و بالاخره جبر سرنوشت و نهایتاً جبر و جبار برتری بنام خدا که باعث همه این جبرهاست!! زیرا خدای کافران و جاهلان و ظالمان هم وجودی جبار و ظالم است که توجیه گر ظلم و جبرهای حاکم بر آنهاست.

دیدن، شنیدن، حرف زدن، تفکر، فهمیدن و بخصوص فهم باطن خویشستن مستلزم شجاعت و دلیری عظیمی است زیرا مسنولیت زنا و شهادت آفرین است. کسی که می‌خواهد سرنوشت خود را به عقل و اراده و اختیار و مسنولیت خودش

انتخاب کند و رقم زند بایستی بغایت شجاع باشد و چنین مرتبه ای از شجاعت نیازمند ایمانی عظیم است به خدائی که این معرفت و اختیار را به او بخشیده است و از او حمایت میکند و لحظه ای او را به خودش وانمی نهد و تنها نمیگذارد. انسان فقط از طریق ایمان به خدائی که مظهر رحمت مطلقه است و از طریق توکل کردن تمام و کمال به اوست که می تواند سرنوشت خود را برحسب معرفت خود انتخاب کند و مسئولیت زندگیش را بر عهده بگیرد و همه جبرهای حاکم را از میان بردارد و مسیری برخلاف جریان جامعه و تاریخ و زمانه و حکومتها و جباریتها را برگزیند. ایمان، آگاهی و انتخاب امری واحد است. فقط انسانی مؤمن می تواند سرنوشت خود را برحسب علم و آگاهی خود انتخاب کند و مسئولیتش را پذیرا گردد. همه ارزشهای والای انسانی محصول چنین انتخابی است: انتخاب آگاهی!

آیا انتخاب جز نور آگاهی و معرفت هیچ عنصر تعیین کننده دیگری دارد؟ آیا بدون آگاهی لازم امکان انتخاب و اختیار وجود دارد؟ پس انتخاب و آزادی و سرنوشت مسنولانه جز به نور خودآگاهی و معرفت ممکن نمی شود و بلکه انتخاب عین آگاهی است و آگاهی خواه ناخواه منجر به انتخاب و اختیار و آزادی سرنوشت می شود. و اینست که اکثر مردم با آن عداوت می کنند زیرا دشمن انتخاب و آزادی و مسئولیت سرنوشت خویشند. اینست که دشمن آگاهی و معرفت نفس هستند. به هر حال آدمی در هر مرحله ای از زندگیش مجبور به اختیار است و لذا مجبور به خودآگاهی و کسب معرفت نوینی است تا بتواند انتخاب بهتری داشته باشد. این آگاهی و انتخاب یا مؤمنانه است یا کافرانه! ولی انتخاب کافرانه بمعنای انتخاب راه خود فریبی و ضلالت، انتخابی بس حیرت آور و برآستی مالیخولیائی است که کسی تصمیم بگیرد که همه عمرش مشغول خود فریبی باشد پس بایستی یک راهنما و مرشدی چون خود شیطان داشته باشد تا او را بسوی جهنم رهنمون سازد. جهنم همان راه خود - فریبی آگاهانه است.

آیا برآستی آدمی چگونه می تواند آگاهانه خود را فریب دهد؟ برآستی این واقعه ای بس عجیب و مالیخولیائی است و انسان باید بتواند عقل و هوش و ادراک و حواس خود را واژگون کند: آنگاه که هدایت را شناختند و به عمد به تحریف عقل خود پرداختند با شیطان همنشین گشته و واژگون شدند! قرآن کریم-

آدمی از ترس آزادی و مسئولیت انتخاب سرنوشت خود به واژگونی هوش و حواس خود پرداخته و آگاهانه خود را گول می زند و غول می شود در همنشینی با شیطانی که این فریب را به او می آموزد: آنانکه شیطان را ولی و یاور خود ساختند برآستی که شیطان دشمن انسان است! قرآن کریم-

در حقیقت شیطان رسالتی جز فریب آدمی و واژگون سازی عقل و ادراکش ندارد آنهم با انتخاب خود انسان! زیرا برآستی که شیطان هرگز نمی تواند اراده اش را به زور به کسی تحمیل نماید. کسی که فریب را برگزید شیطان را برگزیده است و شیطان سلطان خود فریبی اوست و در همه حال او را در این ضلالت و واژگونی تعلیم می دهد و مشاور اوست البته به امر و اراده خداوند! قرآن کریم-

در حقیقت گریز از آزادی اراده و انتخاب و مسئولیت سرنوشت خویشتن همان راه کفر و شیطنت و جهنم است. اینست که در جای جای قرآن شاهدیم که خداوند هرگز خطا و گناه کسی را به دیگران نسبت نمیدهد و چنین تهمت هائی را نمی پذیرد: خود را فریب دادند و بخود ستم کردند! قرآن کریم- اینست که اکراه و اجبار در دین، اشد مظالم محسوب شده است زیرا دین یعنی راه آزادی انتخاب و سرنوشت خویش! پس آنکه دین را وسیله جباریت می سازد خود ابلیس و دجال است و این اشد فریبها و فساد و ستم است یعنی تبدیل آزادی به جباریت! تبدیل آگاهی به فریب! هیئات از این انسان که چه سان کافر و قدرشناس است و کشته باد چنین انسانی! قرآن کریم- در حقیقت کسی که دین را تبدیل به کفر و آگاهی را وسیله خود فریبی می کند خود را بدست خود می کشد. آدمی به نور خودآگاهی و معرفت هم سالک سیر الی الله می شود و مقامات روحانی و آسمانی را کسب می نماید و هم رهرو ظلمات و درکات اسفل شده و بسوی ابلیس ره می جوید.

اینست که می فرماید بواسطه این کتاب (قرآن) برخی هدایت شده و برخی گمراه می شوند. منظور از این کتاب و قرآن همان خودآگاهی و خودشناسی فطری می باشد که با هر انسانی هست که در کلام وحی به نطق آمده است.

آدمی از آنجا که صاحب روح الهی است مجبور است که خود را بشناسد زیرا در آئینه این روح دائماً با خودش روبروست و شاهد و شهید در خویشتن است. منتهی مرحله نخست این شناخت همانا شناخت کفر و جهل و ظلم نفس است که اکثر آدمیان انکارش می کنند و آنرا بسوی غیر خویش فرافکنی می نمایند. و اندکی به تصدیق آنچه که از خود می بینند پرداخته و سپس از این کفر و جهل و ظلم خود توبه می کنند و این سرآغاز ایمان و تحقیق و سیر الی الله است که وادی عارفان می باشد. ولی آنانکه دچار انکار نفس اماره خود می شوند به شفاوت و جهل مرکب و خود فریبی مضاعف مبتلا می گردند که پایانی ندارد و غایت این انکار از آدمی یک موجود شیطانی می پرورد: شیطان انسی!

پس آدمی را از خودشناسی گریزی نیست الا اینکه اسیر خود فریبی می شود که جزای گریز از معرفت است. خود فریبی یک تلاش مذبوحانه و مالیخولیائی است در قبال انکار خودشناسی فطری که در وجدان و نفس ناطقه بشر است. کسی که نخواهد خود را بشناسد به خود فریبی محکوم می شود. آنکه از کفر و جهل و ستمگری موجود در نفس اماره که طبقه اول نفس است روی نگرداند و تصدیق و توبه نماید بر طبقات رحمانی و ایمانی نفس وارد می شود که عبارتند از نفس لوامه، نفس مطمئنه، نفس راضیه، نفس مرضیه و نفس واحده که آسمانهای رحمانی نفس هستند. ولی اکثر مردمان از مشاهده کفر و ستم طبقه اول نفس خویش (اماره) دچار کفر و انکار و خودفریبی می شوند و از خود روی برمی گردانند و این آغاز گم شدن از خویش است و ابداع خودهای شیطانی و کاذب و غیر حقیقی که تماماً مخلوق خود فریبی است. آنچه که آدمی را بخود کافر می کند انکار کفر خویشتن است و پشت کردن بخود از اینجا آغاز می شود که آغاز ضلالت و گم شدن است.

پس در می یابیم هر آنچه که راه توبه و دین و ایمان و تقوا و هدایت نامیده شده نمی تواند جز راه معرفت نفس و عرفان سلوکی باشد که سیر در آفاق و انفس و طبقات زمین و آسمانهاست و تنها راه کسب وجود و نجات از عدم! پس دشمنان عرفان نفس در حقیقت دشمنان دین خدا و امر هدایت الی الله هستند!

علی اکبر خانجانی

۱۴۰۱/۰۲/۰۷

بسم الله الرحمن الرحيم

## در باب امّ الكتاب

امّ الكتاب یعنی مادر و ذات همه کتابها و سخنان و کلمات! و می دانیم که عناصر ذاتی و بنیادین همه کلمات و کتب همانا حروف هستند که از اسرار آمیزترین پدیده های تاریخ تمدن و اندیشه بشرند که تا به امروز در این باره در قلمرو علم و حکمت بشری چیزی قابل قبول کشف نشده است جز آنچه که از امام پنجم شیعه باقر العلوم (ع) برای ما باقی مانده است که تاکنون مورد اغماض و انکار همه علمای شیعه و سنی بوده است و جز ما احدی در این رساله (امّ الكتاب) تأمل و نظر نکرده است که کتاب "نزول و عروج روح در خلق جدید آخرالزمان" شرح و تاویل و تفصیل این رساله نسبتاً کوچک است.

بنده از زمانی که با این رساله امام باقر(ع) آشنا شدم همه کتابهای بزرگ و دیگری که تاکنون دیده و خوانده بودم در نظرم کوچک و بی اعتبار شدند بجز قرآن کریم که تحت الشعاع این رساله در نظرم جلوه ای بدیع پیدا کرد و بسیاری از اسرارش مفهوم گردید.

بنده از نوجوانی در برخی از متون اسماعیلیه نام امّ الكتاب را دیده بودم ولی حدود سال ۱۳۸۰ بود که در کتابخانه یکی از آشنایان اسماعیلی با این رساله روبرو شدم و آنرا امانت گرفتم که مدتی در نزد من بود و دانم در آن تورق می کردم و می دیدم که گنجی سربسته و لایزال است که هنوز درپیش به رویم بسته است. تا اینکه در سال ۱۳۹۴ وقتی تصمیم گرفتم که کتابی با همین نام تألیف کنم بناگاه درب این کتاب به رویم گشوده شد و بزبان بهتر، نور امّ الكتاب بر قلبم نازل شد و بناگاه این رساله را خوانا و گویا یافتم که با من سخن می گوید. درست همچون قرآن کریم که در سال ۱۳۷۴ در دازگاره بواسطه روحی بر قلبم فرود آمد و در نفس ناطقه ام گویا و خوانا شد یعنی قرآن شد. ولی نزول روح امّ الكتاب حدود بیست سال بعد، واقعه ای بمراتب بزرگتر بود که بسیاری از اسرار قرآن را هم برایم شرح و تاویل نمود.

نام اولیه کتاب "نزول و عروج روح در خلق جدید آخرالزمان" همان امّ الكتاب بود همانطور که دفتر اولش تماماً به اسرار حروف الفباء می پردازد که محور امّ الكتاب است.

همانطور که خود این رساله امام می گوید که "هر کس که این کتاب را بخواند و فهم کند تا آخر عمرش از هر کتاب و استاد دیگری بی نیاز خواهد شد." این اتفاق برای خود من نیز در جریان تألیف این کتاب رخ نمود و زان پس تا به امروز فقط درباره حقایق امّ الكتاب شرح و تفصیل نوشته ام و احساس می کنم که این حقایق، آخرین حقایق عالم و آدم هستند که تا قیامت نیازمند تأویل و تعین می باشند. و از آنجا که کل وقایع این کتاب وقایع نزول و عروج روح هستند که فقط در آخرالزمان تعین و تأویل می گردند که برای عامه بشری قابل فهم می آیند عنوان کتاب خودم را "نزول و عروج روح در خلق جدید آخرالزمان" نهادم.

همانطور که در جای جای این کتابم متذکر شده ام باز هم می گویم که معارف و حقایق این کتاب جز برای متقین و اهل تسبیح و پاکان در دین امکان هدایت و عروج را فراهم نمی کند و مابقی در خسروانی عظیم و ضلالتی فوق ضلالت سقوط کرده و مسخ می شوند الا اینکه به توبه ای نصوح روی کنند و زیرو رو شوند. بی تردید حقایق این کتاب برای سوداگران دینی - عرفانی بسیار وسوسه کننده و جذاب می آید و آنها را در خود غرق و ساقط می سازد و رسوای همگان می کند. این همان خلق جدید آخرالزمانی در دو سمت رحمانی و رجمانی است که بقدرت نور این معارف ممکن می شود. چنین واقعه عظیمی در هیچ کتاب دیگری در عصر ما رخ نداده است.

من در روایاتی صادقانه به سال ۱۳۹۴ در شب عاشورای حسینی به آسمان پرواز کردم و در آنجا در معبدی با امام باقر(ع) محشور و همنشین گشتم و آن حضرت امّ کتابش را به قلبم القاء فرمود. و من بدین طریق توانستم رساله امّ کتابی را که از متون اسماعیلی بدستم رسیده بود به روشنی بخوانم و تحریفات و دخل و تصرفاتش را از متن اصلیش جدا و تفکیک کنم و در کتاب "نزول و عروج روح... شرح و تبیین نمایم.

تقریباً همزمان با دستیابی به رساله امّ الکتاب به رساله دیگری منسوب به امام صادق (ع) تحت عنوان الهفت الشریف دست یافتیم که به لحاظ عظمت و اصالت معارفش کمتر از امّ الکتاب نبود که هر دو در کتاب "نزول و عروج روح..." ادغام شدند زیرا دارای ماهیتی واحد بودند. و بدین طریق امام باقر و صادق (ع) مرا در معارف ناب خود غرقه نمودند و سیرایم ساختند به گونه ای که می توانم بگویم مجموعه معرفتی را که در همه عمرم اندوخته بودم در مقابل این دو رساله تقریباً هیچ شدند و این هر دو رساله مرا در بطونی از قرآن کریم راه نمودند که قبل از آن مرا به آن راهی نبود.

نادانی و بی معرفتی درباره چگونگیها و چرانیهای زندگی عین زیستن در ظلمات است و ظلّمتی جز جهل نیست و امّ الکتاب خورشید تابان علم و حکمت و عرفان است که از امامین باقر(ع) و صادق (ع) به ما هدیه شده است که تحت الشعاع نور این خورشید حیات و هستی نوینی بر زمین آغاز شده است. سپاس خدائی را که نعمت تبیین و تأویل آخرالزمانی این معرفت کبیر را به ما ارزانی فرمود و ما را از عناصر ذاتی این خلق جدید در جهان ساخت و در هر آفرینش نو ما را حاضر و ناظر فرمود بلکه ما را در این خلاقیت خلیفه اش قرار داد و از امامت محمد و آل محمد ما را نصیبی عنایت فرمود و آفرینش جدید ما را بر طینت محمدی قائم ساخت. و این از برکات و کرامات تحقق این دعاست که: اللهم صلّ علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم! که تأویل و تعین همین دعای کبیر هم از برجسته ترین میوه های این کتاب مبین است.

این کتاب برای خود ما نیز نهایتاً تبدیل به امّ الکتاب مجموعه آثارمان گردیده است و بارانداز کلیه این معارف می باشد و مجموعه آثار ما در این کتاب به بار نشسته اند. و علاوه بر این در این کتاب بود که همه ارواح و انوار قدسی که در تمام عمرمان از کودکی تاکنون ما را یاری نموده و با آنها محشور بوده ایم به اسم و رسم باز شناختیم و لذا این کتاب عین شناسنامه روحانی ماست. در این کتاب بود که همه معماهای عرفانی و روحانی زندگیم گشوده و معلوم گردید و دیدیم که از چه راهی آمده و از چه گذرهای عبور کرده و از چه گردنه هانی گذشته و از چه پرتگاههایی با چشمان بسته پریده ام و چه کسانی مرا در این مسیر پر از خوف و خطر همراهی نموده و دستاتم را گرفته و از خندقها و آتش ها جهانیده اند و از دامهای شیاطین جنی و انسی رهانیده اند. و چه دستانی مرا در کنار شقی ترین دشمنان دوست نما حفظ کرده اند. تا اینکه بالاخره دیدیم که در همه عمرم تحت ولایت و حمایت و هدایت و حفاظت چهارده معصوم اداره شده ام و حتی لحظه ای از من غافل نبوده اند. از دستان ایشان روزی برده ام و با دستان ایشان تیمار شده ام و در دستان ایشان آرمیده ام و دست در دستان ایشان راه پیموده ام و نوشته ام. و همه اینها از برکات تألیف و تبیین امّ الکتاب بوده است که برایم مشهود گردیده است.

محور و اوج مکاشفاتم در تألیف این کتاب درک حضور انمه هدی در قرآن کریم است و در کارگاه حواس و هوش مؤمنین و در امر آفرینش جدید! من در طول کل زندگیم جز خدا هیچکس را نمی شناسم. یعنی در خیر و شر ماجراهای زندگی جز خدا را آمر و مسبب و فاعل ندیده ام و لذا از احدی از مردمان و حکومتیان کنورت و کینه ای به دل ندارم. حتی از جمهوری اسلامی که همه عمر مفید مرا در حبس و حصر و تهدید و ممنوعیت هر نوع فعالیت مادی و معنوی نگاه داشته است آنهم به هزینه خودم. این تنهایی و بیکسی فزاینده بهمراه انواع بیماری زمینه نزول روح و حکمت و امّ الکتاب بوده است که امّ الکتاب کمال این نعمت الهی محسوب میشود که میراثی جاوید است.

کشف امّ الکتاب حاصل الحاق روح در طبقه هفتم نفس ناطقه است و این کتاب در قلمرو نفس واحده است که خواننده میشود و با جمال کریم این نفس دیدار می کند که هویتی مؤنث و زنانه دارد. همونی که در عرفان شیعه موسوم به عروس قرآن است که خداوند ما را به دیدارش نائل فرمود. همانطور که از ماهیت مؤنث نفس "واحد" در می یابیم که تجلی جمال فطرت الهی انسان به صورت زنانه است یعنی فاطمی! و این تجلی امّ الکتاب است در جمال و کمالش!

متأسفانه فقاهت رسمی شیعه فقط به سطحی ترین و مادی ترین امور محدود و مقید مانده و از دریایی از معارف روحانی و عرفانی و اخلاقی امامین باقر العلوم (ع) و صادق (ع) محروم گشته است و لذا فقاهت عین شقاوت خودنمایی می کند و مردم را به بیزاری می کشاند و نهایتاً از کل مذهب تبری می جویند. این خیانتی است که روحانیت رسمی شیعه در حق این مذهب و این دو امام مرتکب شده است. و برای نخستین بار ما در کتاب مورد بحث معارف روحانی و عرفانی و

باطنی و اخلاقی شیعه را به میدان تبیین آورده ایم تا شاید فقه شیعه از مرگی که به آن دچار شده نجات یابد. تأویل معارف و حقوق و فقه این مذهب به حقایق روحانی امّ الکتاب تنها راه احیاء و نجات مکتب است. و این عین رجعت به فطرت است و امّیت و امامت! چرا که امامت و امامان شیعه مظاهر امّ الکتاب و قرآن ناطق هستند. قرآن ناطق بودن امام بمعنای از حفظ داشتن کتاب قرآن نیست بلکه بمعنای نطق امّ الکتاب از زبان امام است. قرآن انمه هدی (ع) امّ الکتاب است.

و کلام آخر اینکه کسی دارای قلبی دریافت کننده امّ الکتاب است و توان فهم و درک این حقایق را می یابد که به امّیت امام نزدیک شده باشد و این امّیت جز در تفرید و تجرید نفس و تنهایی و بی کسی کامل حاصل نمی شود که حاصل عمری مجاهدت در جستجوی حقیقت و حرّیت و عدالت است. تا دل از هر غیرى منزّه نشود لایق نزول امّ الکتاب نمی گردد. و این همان پاک شدن از دهریت و تاریخ و وراثت است یعنی پاک شدن از ظلمت! زیرا ظلمتی بزرگتر و غلیظ تر از تاریخیگری و وراثت در دین نیست یعنی دین عاریه ای! "هیئات که ایمان شما عاریه ای باشد." علی(ع) - و بدتر از ایمان عاریه ای، معارف و باورهای عاریه ای است که آدمی را دچار مالیخولیا و مسخ عقلانی می سازد. و امّ الکتاب تنها معرفت اصیل و فطری در ذات انسان است که از ذات الهی در فطرت بشر می جوشد.

علی اکبر خانجانی

۱۴۰۱/۰۲/۰۸

بسم الله الرحمن الرحيم

## معنای صلوات

### "برترین دعای ممکن"

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم: خدایا وارد شو بر محمد و آل محمد و در این گشایش شتاب کن!

این از معروفترین دعاهای مسلمین اعم از شیعه و سنی است که در متن نمازهای یومیّه نیز حضور دارد. این دعا چه معنایی دارد و برای دعاکننده اش چه خیری به همراه دارد زیرا ظاهر این دعا برای محمد و آل محمد است نه برای فرد داعی! در واقع بجای اینکه محمد و آل محمد برای ما دعا کنند ما برای آنها دعا کنیم!؟

و در عین حال به روایات کثیری درباره اهمیت خارق العاده این دعا می دانیم که هیچ دعائی در قلمرو عبادات اسلامی، به عظمت و اهمیت صلوات نیست و در قدرت اجابت هم دعائی برتر از این نیست تا آنجا که این دعا شاه کلید اجابت هر دعای دیگریست و لذا هر دعائی نهایتاً به صلوات منتهی می شود که این حقیقت را در ادعیه منسوب به ائمه هدی (ع) در کتاب مفاتیح الجنان شاهدیم.

محمد (ص) را میشناسیم ولی آل محمد چه کسانی هستند؟ حتی اهل سنت نیز اذعان دارند که آل محمد همان چهارده معصوم هستند که بنیاد آن همان پنج تن آل عبا می باشند یعنی محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین!

ما در کتاب "نزول و عروج روح در خلق جدید آخرالزمان" به تفصیل نشان داده ایم که آن انوار و ارواحی که بواسطه آنها حواس پنجگانه آدمی دارای قدرت ادراک می شوند همان انوار و ارواح پنج تن آل عبا هستند که همان نخستین تجلیات خمسه ذات خداوند در امر آفرینش نیز می باشند. یعنی شنوائی نور محمد(ص) است، بینایی نور علی است، بویایی نور فاطمه است و چشمانی و لبان هم حسن و حسین هستند. این اسرار که در رساله امّ الکتاب منسوب به امام باقر(ع) آمده است در تاریخ معرفت اسلامی ما بکلی مغفول واقع شده و حتی علمای شیعه نیز بر این حقایق چشم بسته اند و نخستین بار است که ما این حقایق را به عرصه تبیین آشکار آورده ایم.

اینک با توجه به این حقایق یکبار دیگر صلوات محمدی را مد نظر قرار دهیم و معنا کنیم. در حقیقت ما از خدا می خواهیم که به نور خمسه ذاتش بر حواس و هوش و ادراک ما که جملگی بر صورت ما مستقر است تجلی کند و وارد شود تا حواس و ادراک ما نوری و روحانی شوند تا بر حقایق باطنی و غیبی جهان آگاه و بینا شویم و صدا و سیما و عطر و بوی و طعم و لطافت الهی حیات را دریابیم و بیهوده نیست که پس از دعای صلوات دوستان خود را به آسمان برده و سپس بر صورت خود می کشیم و حواس خود را به این دعا لمس می کنیم.

از این منظر می توان صلوات را اینگونه معنا نمود: "خدایا نور محمد و آل محمد را بر هوش و حواس ما بتابان." زیرا وقتی می گوییم که خدایا بر محمد و آل محمد وارد شو مدخل ورود همین گوشها و چشمان و بینی و دهان و زبان هستند. یعنی خداوند به نور خمسه ازلیش که در پنج تن تجسم یافته در این حواس پنجگانه هر فرد بشری تجلی فرماید تا حواس آدمی ملکوتی و جبروتی و لاهوتی و آسمانی گردد همانطور که رسول خاتم با چنین انواری بود که معراج نمود.

در حقیقت حواس پنجگانه ما که بر صورت ماست مدخلهای انوار خمسه ذات الهی یعنی محمد و آل محمد هستند. پس وقتی می گوییم که خدایا بر محمد و آل محمد وارد شو یعنی بر حواس پنجگانه ما وارد شو زیرا آنها بر صورت ما مقیم هستند.

در حقیقت کسی که محل تحقق این دعا باشد به لحاظ قدرت روحی و عظمت هوش و حواس به مقام معراج محمدی میرسد و هوش و حواسش بر اسرار و حقایق عالم غیب گشوده می شود و لذا در انتهای دعا می گوییم: و عجل فرجهم! یعنی در این گشایش شتاب فرما!

آیا براستی دعایی بزرگتر و عرفانی تر و معنوی تر و الهی تر از این ممکن است؟ دعائی که اجابت کننده هر دعای دیگر نیز هست! و بیهوده نیست که صلوات را اشرف دعاها و شاه کلید اجابت هر دعائی خوانده اند که عین حقیقت است.

در حقیقت این دعای احیاء و گشودگی فطرت الهی بشر است. پس این دعا را به مناسبت عید فطر به همه حق جویان تقدیم می کنیم.

اینکه در قرآن کریم آمده که خداوند، بشر را بر فطرت خودش آفریده است احیای این فطرت جز از طریق دعای صلوات محمدی محقق نمی گردد که این مظهر رحمت مطلقه خدا از وجود محمد مصطفی و آل اوست.

در حقیقت تحقق این دعا موجب احیاء حواس می شود که گوشها را شنوای ندای حق میسازد و چشمان را بینای تجلیات خداوند می کند و حس بویایی را بویای عطر قدسی حق در آسمانهای برتر می سازد و زبان را چشمنده همه مزه های بهشتی و رضوانی می نماید و لبان را بانی و مبین اسرار حق می سازد. پس چه دعائی برتر از این هرگز از زبان انسانی جاری شده است! پس حقا که: اللهم صلّ علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم!

علی اکبر خانجانی

۱۴۰۱/۰۲/۱۲

بسم الله الرحمن الرحيم

## خَنَاس: شیطان در صورت بشری

(تأویل سوره ناس)

"بسم الله الرحمن الرحيم - بگو پناه میبرم به مرتبی مردم، سلطان مردم و معبود مردم از شرّ وسوسه های خَنَاس که در دلهای مردم دائماً ایجاد وسوسه می کنند که از جنس اجنه و مردم هستند." سوره ناس-

پس خَنَاس ماهیتاً همان حضور اجنه و ناس در قلوب انسانهاست. اجنه همان موجودات شبه انسان و از جنس آتش هستند. ناس هم بمعنای فرهنگ و القانات حاکم بر اکثریت جامعه است که تحت حاکمیت طاغوت بسر میبرند که طاغوت هم مصدر سلطه شیطان بر مردم است. پس ماهیت اجنه و ناس یکی است و به مثابه ظاهر و باطن امری واحد است یعنی شیطان! یعنی ناس و اجنه در نفوس آدمی دارای تعاملی هستند که مولود پدیده ای بنام خَنَاس است که خَنَاس همان بشری است که دارای ماهیت جنی می باشد: جنّ بشر نما! که این جن بشر نما یک صورت بیرونی دارد و فرد یا افرادی در روابط می باشند و یک سیرت پنهان دارد که همان خَنَاس است که این خَنَاس در رویاها و خیالات آدمی بصورت افرادی آشنا رخ می نمایند.

یکی دیگر از روابطی که این خَنَاسان در آن فعال می شوند و گاه در ذهن آدم تجسم پیدا می کنند رابطه جنسی و زناشویی است. زیرا در رابطه جنسی قلوب طرفین گشایش یافته و محتوایش رخ می نماید. این تجربه خَنَاس را هر انسان صادقی در رابطه جنسی اش درک می کند. مثلاً در آغوش همسرش می بیند که همو خَنَاس است که یک نماینده بیرونی و بشری هم دارد یعنی کسی در روابط اجتماعی بطور نامشروعی در دل اهلش راه یافته و او را مبتلا ساخته است. این خَنَاسان مولود عدم رعایت عصمت رفتار و گفتار و شنوایی و بینایی و چشایی و جنسی هستند که در روابط روزمره بر قلوب فرد بی تقوا وارد شده اند و در دل او با یک جن محشور گشته و فعال شده اند. اتحاد و تداخل و تزویج یک فرد بیرونی با یک جن درونی منجر به پیدایش یک خَنَاس می شود که یک جن بشر نما یا یک بشر جنّی است: و این خلاصه محتوای سوره ناس است.

و اما راه نجات از تسخیر این اجنه و شیاطین و خَنَاسان چیست؟ در سرآغاز سوره ناس این نجات واضح شده است: پناه بردن به رب ناس، ملک ناس و اله ناس! این رب و ملک و اله ناس همان امامان و اولیای حق هستند که رسولان زنده خدا در میان بشرند. همانطور که این آیات می گویند این رب و ملک و اله از میان ناس هستند و در میان مردم زیست میکنند.

بزرگترین کارگاه خلق خَنَاس، نفس زن است. همانطور که رحم زن کارگاه خلق بنی آدم است نفس و دل او نیز در صورت کفر و بی عصمتی اش، محل تزویج ناس و اجنه است و تولید خَنَاس که به مثابه فرزندان این ازدواج شوم می باشند که چنان در تن و دل و روان زن لانه می کنند که گویی وطن و زادگاه آنهاست که واقعاً هم چنین است و جز در اطاعت از اولیای حق که به مثابه رب و ملک و اله ناس می باشند هیچ راه رهایی از اسارت این خَنَاسان نیست.

تا زمانی که دل آدمی و بخصوص دل زن تحت ولایت و اطاعت ربوبیت و مالکیت و الهیت حق در نیاید بی صاحب و بی عصمت و بی حفاظ است و هر هرزه و مفسدی بر آن وارد شده و با جنی تزویج کرده و خَنَاس می زاید و این خَنَاسان کل وجود اهلش را تسخیر می کنند و او را بنده خود و مسخ می کنند. "برخی از کافران را در جهنم از جنس جن می آفرینیم." قرآن-

امروزه بسیاریند کسانی که آشکارا در زندگی روزمره با تجسد این خَنَاسان همزیستی می کنند. بنده این گزارش را به اعتراف بسیاری از بیمارانم ذکر می کنم.

خَنَاس که در حقیقت یک شیطان باطنی و شخصی است بدینگونه در نفس ما خلق می شود: هر دروغی که می گوئیم، هر فریبی که می دهیم، هر تهمت ناحقی که می زنیم، هر ظلم و تجاوز و جفانی که مرتکب می شویم، هر بی عصمتی و خیانتی که بواسطه چشم و گوش و هوش و حواس و عقل و احساس خود مرتکب می شویم و هر ریا و زنا و ربانی که میکنیم و...

همه اینها ذرات تشکیل دهنده و پدید آورنده موجودی بنام خَنَاس یا شیطان درونی ماست که آنگاه بجان خود ما می افتد و همان کارها را با ما می کند. در این معنا تا توانی بیندیش! اینست که می فرماید: هر چه می کنید به خود می کنید!

هر ایده یا آرمان کذانی و ناحقی در ذهن آدمی که او را به انواع مظالم و معاصی می کشاند می تواند نطفه اولیه پیدایش یک خَنَاس و شیطان درونی باشد. و آنچه که این نطفه را پرورش می دهد و خلق جدید جهنمی را سبب می شود اعمال زشت و ستمها و بی عصمتی هاست. و هر گاه که فرد روی به توبه می نماید تدریجاً این خَنَاس لاغر و لاغرتر شده و روی به مرگ می رود ولی باید دانست این شیطان درون به آسانی تسلیم توبه صاحبش نمی شود و دانماً با وی به جدال پرداخته و برایش مزاحمت ایجاد می کند تا تعادل او را در زندگی بهم زند و از توبه منصرف سازد.

از زمانی که آدمی واقعیت گذرا بودن حیات این دنیا را از یاد می برد و دنیا را جاودانه می پندارد به پرستش آن پرداخته و بدینگونه بدام ایده های ابلیسی افتاده و جانش را لانه پرورش خَنَاسان می سازد و به تسخیرشان درآمده و خسرالدنیا و آخرت می شود.

گاه یکی از این خَنَاسان و شیاطین درونی در یک فرد مفسد در روابط اجتماعی هم هویت می شود و در صورت و هویت او تجسم می یابد و این ظهور یک شیطان انسی است از میان ناس! در اینجا مصداق هویت خَنَاس را در سوره ناس درک می کنیم: من الجنة والناس! و بدینگونه یک ایده و آرمان ابلیسی تجسم بیرونی می یابد و خالق یک خَنَاس در صورت بشری می شود.

این واقعه شوم و هولناک گاه در یک رابطه تنگاتنگ مثل دوستی های نزدیک یا زناشویی و روابط خانوادگی به اشد ظهور و بروز و هلاکت و فاجعه می انجامد.

و گاه یک ایده محض و مقدس در نفس انسانی مشرک، تبدیل به یک خَنَاس جنی می شود همچون ایده خدا، امام زمان، ناجی موعود و غیره! "آنانکه نفس خود را به نام خدا می پرستند." قرآن کریم- در حقیقت می توان گفت که: آنانکه نفس خود را به نام امام زمان یا ناجی موعود یا عیسی مسیح یا پیر معنوی خود می خوانند و می پرستند و از این ایده ها خَنَاسانی مرگبار در نفس خود می آفرینند و می پرستند، درست همچون صلوة بر جهنم و سجده بر شیطان که بنام خدا و رسول انجام می گیرد. این همان مصداق وای بر نمازگزاران ربانی است.

یکی دیگر از ایده های ابلیسی عصر ما برابری زن و مرد و تلاش زنان برای مرد شدن است که از هر زنی یک هویت خَنَاسی می سازد، یک جن بشر نما! و چنین زنی خود کارگاه تولید و پرورش لشکری از خَنَاسان جنی و انسی است همانطور مردانی که در این قلمرو دچار جنون زن واری می شوند و از مردانگی خود منزجرند. این نوع زنان و مردان فراری از هویت جنسی خویشان برپاکننده خانواده هائی هستند که محصولش فرزندان است که همه خَنَاسند که نه مردند و نه زن و نه خلق و خوی انسانی دارند.

تمدن مدرن در سیطره این نسل خَنَاسی است که به پایان خود میرسد و منقرض میگردد همانطور که علانم این انقراض را شاهدیم.

پس دو نوع خَنَاس داریم: جنی و انسی! گاه از یک فرد بشری در بیرون از خود در نفس خود یک هویت کذانی می سازیم که هیچ ربطی به واقعیت و شخصیت آن فرد ندارد این واقعه تبدیل انس به جن است. و گاه براساس یک ایده قبلی در نفس خود فردی در بیرون را مجسم می سازیم و این واقعه تبدیل جن به انس است. و در هیچ موضوعی همچون عشق این کارگاه خَنَاس پروری خلاق نمی شود و از اینروست که همواره در همه عشقها عاقبتی جز خیانت و فریب و

انتقام حاصل نمیشود زیرا اساسش بر توهم و خود فریبی و ایده های جنی - شیطانی است. و لذا همواره هر عاشق یا معشوقی در جایگاه یک خناس است.

چه بسا فرد شرور و فاسدی در نفس آدمی تبدیل به یک معشوق آرمانی شود. چه بسا یک رهبر دجال در نفوس قومی تبدیل به منجی موعود گردد. همه اینها واقعه تبدیل انس به جن است و کارگاه خناس پروری!

بزبان دیگر هر چیزی در عالم واقع که در نفس آدمی پرستیده می شود تبدیل به یک خناس جنی می شود و او را مسخ می سازد. این همان شرک است که قرآن کریم آنرا ظلم عظیم خوانده و اهلش را نجس معرفی کرده است. و چه نجسی بدتر از همزیستی با اجنه و شیاطین!

برای یک فرد مشرک و خیالباف و بی تقوا و بی عمل هر ایده، فرد و هر شینی در زندگیش یک خناس در نفس اوست یعنی او از واقعتهای زندگی و پیرامونش کاملاً بیگانه است و در یک جهان کاملاً مجازی- توهمی- شیطانی زیست می کند و امروزه به برکت شیطان آریل و فضای مجازی این کارگاه خناس پروری در همه نفوس بشری فعال است و ما در یک جهان کاملاً خناسی زندگی می کنیم زیرا هر فردی یک جن در صورت بشر است. زیرا فضای مجازی خود یک کارخانه دائمی خناس سازی در اذهان و قلوب مردم است که به برکت تلفن همراه تصویری لحظه ای از کار بازمی ماند و در خواب هم در حال تولید خناس است و رویای مردم هم بواسطه این خناسان اشغال شده است. پس خروج از فضای مجازی واجب ترین امر ممکن است. سوره ناس، مهمترین و سرنوشت سازترین سوره قرآن در آخرالزمان است و دعایی نابتر از این در جهان پدید نیامده است که هر اهل ایمانی بایستی توأم با معانی و تأویل این آیات سوره ناس را دمام ذکر قلبی خود سازد همانطور که ذکر رسول خاتم (ص) بود. و تنها راه رهایی از خناسان رنگارنگ این دوران پناه بردن به یک عارف روحانی به مثابه امام و رب است.

امروزه هر شخصیت هنری، سینمایی، ورزشی یا سیاسی و فرهنگی اکثراً به مثابه یک خناس در اذهان پیروان خویش است زیرا این شخصیتها عموماً دارای هویت نمادین کاذب و تصنعی هستند پس یک خناس تلقی می شوند و در اذهان مردم تولید کننده خناسان رنگارنگ دیگری هستند. پس اقدام جهت خروج از فضای مجازی واجب ترین گام برای خروج از تسخیر خناسان است.

خناس شناسی، جوهره و قلمرو شیطان شناسی و مسخ آدمی در آخرالزمان است و اینکه چگونه جن یا انسی در نفس آدمی تبدیل به شیطان می شود و وجودش را تسخیر و مسخ نموده و تبدیل به یکی از لشکریان شیطان ساخته و عاقبت از او یک شیطان در صورت بشری می پرورد: چه بسا شیطان در صورت بشر! علی (ع)- و اینکه چگونه آدمی در نفس خویشتن اقدام به خلق شیطان می کند. خناس، شیطان دست پرورده بشر است.

کسی که عمری را با شیاطین درونی خود همزیستی کرده خود یک خناس است که در جامعه می چرخد و همگان را به خودش مبتلا می سازد و عاقبت یک هرزه گرد هر جانی می شود که در فرهنگ ما او را "جن ده" گویند چه زن باشد یا مرد! کسی که هیچ حد و مرزی در روابطش نمی شناسد و محرم و نامحرمی را در نمی یابد و بلکه همه را محرم خود مییابد و با همه با اندک مراوده ای محرم می شود این محرمیت خناسی- جنی است که او را باطناً یک زناکار می سازد یعنی جن-ده! "پرهیزید از زناى ظاهرى و باطنى! قرآن کریم- چنین کسی در رابطه جنسی همه روابط اجتماعی باطناً حضور دارد و همه روابط اجتماعی نیز در رابطه جنسی او حضور دارند این معنای حقیقی جن دگی است یعنی زناى باطنى! و این جن دگی و زناى باطنى ممکن است هرگز به زناى بیرونى و فیزیکی هم منجر نشود.

امروزه این زناى باطنى است که زندگی ها را متلاشی کرده است. آنچه که طلاق عاطفی نامیده می شود حاصل زناى باطنى زن است. زیرا پذیرندگی نفسانی زن هزاران بار شدیدتر از مرد است و لذا زنان جن ده بسیار بیشتر از مردان هستند. از منظر بحث مذکور بهتر می توان به حقیقت امر عصمت و عفاف در دین مبین اسلام پی برد. فقط از طریق رعایت عصمت حواس و گفتار و رفتار و پوشش و ذهن و عاطفه می توان نفس خود را از ابتلای به انواع اجنه و شیاطین مصون داشت و از تبدیل شدن به خناس در امان بود و انسانیت خود را حفظ کرد. و اینک بهتر می توان آیه اهل

بیت و طهارت را درک نمود که: ای زنان مؤمنه در خانه های خود آرام و قرار گیرید و از ابتلای به نامحرمان بپرهیزید و به ذکر حکمت الهی بپردازید تا خداوند شما را پاک گرداند چه پاکیزگی بی انتهایی! قرآن کریم-

صد البته که زن می تواند در خانه بماند و سال به سال از خانه بیرون نرود و در پشت دربهای بسته هم نفس خود را تبدیل به بازار مبادلات و مراودات اجنه و شیاطین سازد و تبدیل به یک خناس شود. از طریق تلفن و ماهواره و اینترنت و...! پس امر عصمت امری اختیاری و عارفانه است نه اجباری و جاهلانه!

بشر خناسی به لحاظ عقلانی و عاطفی یک موجود کاملاً واژگونسالار است چرا که در تصرف اجنه و شیاطین است و شیطان دشمن انسان و ارزشهای الهی در انسان است و لذا همه ارزشهای چنین بشری وارونه است: محبتش عین شقاوت اوست، وفایش عین خیانت است، سخاوتش عین حسادت است، عزتش عین ذلت و حقارت است و عقلانیتش سراسر توهم و خیالباقی و هذیان است و لذا محبت و سخاوت دیگران را هم عین ذلت و حقارت خود می یابد و دائماً انکارش نموده و در آن مکر می کند. و لذا هر کسی که به او رحمت و محبتی کند از او انتقام می گیرد تا بی حساب شود زیرا اگر این رحمت و محبت را باطناً پذیرا گردد اجنه و شیاطین درونش نابود می شوند و او را ترک می کنند. او برای حراست از هویت خناسی خود که حاصل همزیستی او با اجنه و شیاطین است دائماً با هر کسی که او را دوست بدارد و به او لطف و رحمتی نماید دشمنی می کند و انتقام می ستاند و خیانت می کند زیرا او جز القاعات و وسوسه های دائم این اجنه و شیاطین هیچ هویت دیگری برای خود نمی یابد و با این بیگانگان در درون خویش همذات پنداری دارد.

و اما خطرناکترین این خناسان کسانی هستند که در پوشش مذهبی پنهان شده اند. اینان از مصادیق شیاطین در صورت بشر هستند!

رب الناس یعنی مربی معنوی که از جنس مردم و در میان مردم است که او را در مراتب ولایت یک امام هدایت می خوانیم که صد البته تحت ولایت امام زمان قرار دارد و خود امام زمان مصدر و مظهر اصلی رب الناس و ملک الناس و اله الناس است. که در فرهنگ امامیه گفته شده که انسان مؤمنی که فاقد امام باشد دچار نفاق است یعنی کفری پنهان در شریعت است. و اتفاقاً چنین انسانی بیش از کافران علنی استعداد شرک و ابتلای به اجنه و شیاطین را داراست که این حقیقت در قرآن کریم مکرراً ذکر شده است. یعنی آن گروه از اهالی دین که فاقد امام زنده ای هستند ولی در پوشش مذهبی پنهان شده اند (مثل چادر و نقاب و لباس روحانیت) بیشترین استعداد خناسی را دارا می باشند.

فهم واژگونه، سخن واژگونه، منطق واژگونه و واکنش واژگونه در قبال حقیقت از ویژگی برجسته بشر خناسی است.

انسانی که به اجنه و شیاطین دچار است دائماً در قحطی عاطفی می سوزد زیرا این بیگانگان از جنس آتشند. و این قحطی زدگی عاطفی هرگز در روابط حلال و محرم یعنی در رابطه با خانواده و همسر ارضاء نمی شود زیرا این بیگانگان که دل فرد را اشغال کرده اند هر عاطفه و محبت حلالی را به برون پرتاب نموده و انکار می کنند و فقط عواطف حرام با نامحرمان را در خود پذیرا می شوند و بدینگونه دل فرد تبدیل به بازار مکاره افراد هرزه و نامحرم میگردد و هر یک از این نامحرمان نیز در دل فرد تبدیل به یک خناس می شوند و به لشکریان شیطانی او می افزایند. و اینگونه است که هر رابطه و عاطفه و محبت حلالی در زندگی چنین آدمی، طرد و لعن می گردد و او در جامعه آنها در روابط نامشروع گم و گور و هلاک میشود. برای چنین کسی جو خانه و روابط درون خانوادگی سراسر ذلت بار و نفرت انگیز است. او عاشق بیگاری در بیرون از خانه است و از ابتدائی ترین وظایف درون خانه گریزان می باشد. او یک جن ده شده است از نوع زنانه یا مردانه اش! آیا امروزه چند درصد زنان و مردان مدرن اینگونه اند! این راز انهدام خانواده است.

مسئله عصمت کل راز هدایت بشر در حیات دنیاست که برای زن از اهمیتی هزار چندان برخوردار است و تمامیت دین او جز این نیست: نه به نامحرمی نگاه کن و نه کاری کن که به تو نگاه کنند! این سخن فاطمه اطهر عصاره عصمت زن است که شاهراه ورود اجنه و شیاطین و خناسان را به دل می بندد یعنی نگاه را! یعنی نه نامحرمی را به دل راه بده و نه به دل نامحرمی وارد شو! وقتی نامحرمی را به دل راه می دهی از او یک خناس برای خود می سازی که همواره با تو همراه است و در روابط جنسی تو ظهور می کند. و هنگامی که بر دل نامحرمی وارد می شوی در دل او تبدیل به یک

خَناس میشوی و در همه روابط جنسی اش حاضری! این یعنی زنای باطنی از دو سو! هم زنا می کنی و هم زنا می شوی! و این شاهراه تبدیل یک انسان به یک خَناس است: شیطانی در صورت بشر! بدان!

و لعنت بر آن حقوق بشری که عصمت را دشمن بشر می خواند و زنا را حق او معرفی می کند!

زن با عصمت محل خلق جدید فرزندان مؤمن و پاک و خدانی است همانطور که زن بی عصمت محل خلق جدید فرزندان شیطان صفت و ناخلف است و فقط ذریه شیطان را در خود می پرورد. برابری زن و مرد و آنچه که آزادی زن نامیده میشود شاهراه تولید ذریه شیطان در زن است. پس وای بر آن ملایان و روشنفکران دینی که بی عصمتی زن را تنوریزه و فلسفی و علمی و حقوق بشری می کنند. برآستی که این جماعت در انجام رسالت ابلیسی خود از کافران بی ریا هم سبقت گرفته اند. امر حجاب و آداب عفاف و عصمت برای زن در دین مبین بدین معناست که زن از فعالیت‌های اجتماعی نهی نشده است زیرا زن خانه نشین نیازی به حجاب در درون خانه ندارد. ولی آیا کدام زنی در این دوران مملو از فساد و فتنه و هجوم شیطان آریل از همه سو قادر به حفظ و حراست از دل خویش است؟ زنی که عاقل و صادق باشد و درد دین و عصمت داشته باشد حضور و فعالیت بیرون از خانه را برای خود به حداقل ممکن می رساند. علاوه بر اینکه همه می دانند که درآمدی که زن در بیرون از خانه کسب می کند چقدر ناچیز و بی برکت است و حتی هزینه رفت و آمد و لباسش را تامین نمی کند. و لذا عطرش زن برای کار در بیرون از خانه جز عطشی خَناسی نیست و حامل هیچ حقی نمی باشد و ویرانگر خانواده است چرا که همه زنان شاغل در بیرون از خانه بسرعت با همسر خویش در همه امور به بن بست میرسند مخصوصاً در رابطه جنسی! دلایلش هم واضح است زیرا دلش دارای چندین صاحب شده و جانی برای شوهر ندارد و لذا نه گوشی برای شنیدن کلام شوهر دارد و نه چشمی که شوهرش را ببیند و فرزندانش را دریابد. همه اینها عذاب او و مانع رشد و ترقی او در جامعه محسوب می شوند!؟ آیا اینطور نیست؟

و اینگونه است که زن امروز حتی با زایمان چندین فرزند هم هنوز مادر نشده است و کمترین حس مسئولیتی در قبال شوهر ندارد. نه همسر است نه مادر بلکه یک خَناس است که شغلش فقط پرورش ذریه شیطان است. شوهرش شیطان و فرزندانش هم ذریه شیطانند!

اراده به جلوه گری و دیده شدن و ریاست عاطفی بر قلوب همگان، همان اراده به بی عصمتی و عنصر خَناسیت زن است که زن را دشمن خانه و خانواده و همسر و فرزندش نموده و در بازار تبدیل به یک خَناس کرده است.

درک این حقایق باطنی مستلزم عرفان نفس و حداقل عصمت و رعایت محکمت دین است. کسی که عرف اخلاقی و شرع را صادقانه رعایت می کند تدریجاً در مراتب تقوا در نزد پروردگارش تعلیم یافته و اهل بصیرت قلبی و معرفت باطنی میشود. ولی انسان بی تقوا و عصمت که محکمت دینی و اخلاقی را رعایت نمی کند از این معارف باطنی هیچ درک و یقینی ندارد و همه این حقایق را نیز وارونه می یابد. عرف به معنای حداقل شریعت و اخلاق الهی در جامعه است که نهادینه گشته و تبدیل به فرهنگ و آداب و عادات و رسوم شده است. هر که همین عرف را نیز صادقانه و بدون مکر و بازی رعایت کند مقدمه ورود به عرفان و معرفت باطنی است. بنابراین هرگز آدمهای لابلالی و بی ادب و نزاکت را به عرفان راهی نیست الا به مثابه دجال!

زن و شوهری هم که صادقانه بر عرف متشرعانه تعامل کنند تدریجاً روابط باطنی و روحانی می یابند. محال است که با رعایت عرف و شرعی صادقانه هرگز هیچ رابطه زناشویی خَناسی و شیطانزده شود. شریعت محمدی مستحکمترین دژی است که حدود زناشویی را از ورود اجنه و شیاطین مصون می دارد. آن عرفانی که حدود شرعی را خدشه دار سازد دجالیت است.

مردی که طبق احکام شرع بر زنش ولایت نداشته باشد خواه ناخواه زنش را بسوی خَناسیت سوق داده است و بزودی او را از دست میدهد و دیگر قادر به احیای رابطه اش نخواهد بود. زنی که دچار خَناسیت شود بسرعت به خصومت با شوهر برمی خیزد و حدود الهی را لگدمال می کند و شوهرش را تباه می سازد که یا به طلاق می انجامد و یا به جاکشی شوهر برای زنش!

شریعت بنیاد دین و عصمت است ولی بدون معرفت روحانی و بصیرت قلبی و عرفان نفس به مقصد نمی رساند. طریقت ادامه شریعت است که اهلش را به حقیقت دین و حیات و هستی جهان میرساند. شریعت روش است و طریقت هم راه است و مقصد هم دیدار با حق است.

عشق جنسی شاهراه ورود اجنه و شیاطین بر نفس بشر است و خلاقترین کارگاه آفرینش خناسان و ذریه شیطان می باشد. همانطور که همین عشق بین آدم و حوا بود که مدخل نفوذ ابلیس گردید و هر دو را خصم هم نمود و از بهشت ازلی بیرون راند.

"آیا پنداری آنکسی را که دوست میداری هدایت توانی کرد؟" قرآن- محبت و عشق جنسی بزرگترین مانع دین و امر هدایت است و محبوب را تبدیل به حق ناپذیرترین و ولایت ناپذیرترین انسانها نسبت به عاشق خود می سازد زیرا معشوق میخواهد که خود بر عاشقش ولایت داشته باشد. و لذا آب عشق و هدایت در یک جوی نمی رود. و برای اهل ایمان و معرفت، عشق جنسی بزرگترین بلا و امتحان در دین و اخلاص است و رسولان بزرگ جملگی در همین امر دچار بلایایی عظیم گشته اند. زیرا دل مؤمن خانه خدا و ولی اوست و لذا هر که غیر از این در دل وارد شود هووی دین و آخرت مؤمن میگردد و بزرگترین خصم او در دنیا و آخرت! بسیار بوده اند علماء و اولیاء و عرفانی که در این امتحان مردود گشته اند و یا جان بر سر این امتحان نهاده اند. برخی از امامان ما قربانی چنین عشق هانی بوده و بدست یا دسیسه معشوق و همسر خود کشته شدند.

همانطور که حوا، مجرای رسوخ ابلیس در دل آدم گردید به گونه ای که در فرهنگ مذاهب توحیدی، زن مترادف با شیطان گرفته می شود. و یا همچون داستان عشق شیخ صنعان و دخترک ترسا در منطق الطیر عطار و چندین حکایت دیگر!

زنی که در دل مؤمنی مقیم گردد تجسم شیطانیش می شود و مجرای رسوخ هر خناس دیگری به دل این مؤمن می گردد و وجودش را تبدیل به دوزخ می کند. بخصوص زنی که دارای فعالیتها اجتماعی است. زیرا زن در فعالیتهای بیرون از خانه بسرعت گم می شود و بسیار بعید است که دیگر پیدا شود. این فعالیتها برای یک زن در حکم یک قمار بزرگ بر سر کل زندگیست!

و در یک کلام خناس مولود عشق جنسی است و عشق جنسی همان شجره خبیثه در قرآن می باشد که عورت پرستی و نژاد پرستی از نتایج آن است. و هیچ چیز دیگری چون عشق جنسی ویرانگر ایمان مرد حق نیست. و در عین حال تا دل آدمی به این گناه کبیره دچار نشود و از آن توبه نکرده و پاک نشود خانه خدا نمی گردد. اینست که می فرماید: ای فرزند آدم، گناه کردن گناه نیست بلکه توبه نکردن، گناه است. و اگر فرزندان آدم گناه نمی کردند قومی دیگر می آفریدم تا گناه کنند. و من شیطان را آفریدم تا بنی آدم گناه کند و سپس توبه نماید و دلش لایق محبت من شود! حدیث قدسی-

قلبی که عاشق نشده و سپس توبه و پاک نگردیده، دل نیست بلکه قطعه گوشت خون آلوده است. بدان!

آن عشقی که مردی را بنده زن سازد بی تردید یک واقعه ابلیسی است و عاقبت به نفرت و عداوت و جنایت می رسد و مرد را در دین و دنیا دچار خسران عظیم می کند. عشق جنسی بخودی خود یک ایده خناسی و یک القای ابلیسی است. این را بدان!

اگر براستی کسی را عاشق باشی البته که خدای را بسیار عاشقتری! قرآن- یعنی آن عشقی که معلول عشق به خدا نباشد اصلا عشق نیست بلکه یک سودای جهنمی و شیطانی است که با واژه عشق پنهان گشته است.

دل آدمی همچون آسمان، هفت طبقه دارد که طبقه هفتمش جایگاه عشق به خدا و خلفای اوست و طبقات پانینترش جایگاه مخلصین و مؤمنین و یاران امام زمان است که به مثابه دستگاه خلافت الهی می باشند. در هر طبقه ای از این دل که انسان غیر مؤمن وارد شود کل دل را به نجسی و آتش و شرک و نفاق می کشاند و اهلش را ساقط می کند.

هر معشوق ناخلف و ناحقی که در دل ماست در جایگاه یک شیطان است که هر کسی یا چیزی در بیرون را تبدیل به یک خناس می کند و این مصداق ذریه شیطان و لشکریانی است که برای خود می پرورد و دل ما کارخانه این تولید مثل اوست. بدان!

ایده عشق، قلمرو تبدیل انس به جن است که در دل ما همان شیطان است و در بیرون از ما هم یک خناس است. و رابطه بین این دو در درون و بیرون ما، قلمرو تولید مثل و رشد و نمو ذریه شیطان می باشد و لشکریانش! یعنی هر کس و ناکسی را بر صورت این معشوق، تولید مثل نموده و خناس می آفریند. در این حقیقت تا توانی بمان و ببندیش که سرالاسرار همه هلاکتهای بشر مدرن است که ایده عشق را در سرلوحه همه امورش قرار داده است که همان ایده ابلیس است. اگر رابطه زناشویی با رعایت حدود و حقوق الهی و ولایت مرد بر زن نباشد عشق و ارگازم جنسی خلاقترین کارگاه ورود اجنه و شیاطین و تولید خناس است. این همان مقدمه زناى باطنی و پنهان است.

و اما درباره زن باید گفت که ناز زن در قبال همسرش، مغز کفر و مکرش در رحمت و محبت است و کارگاه واژگونسازی امیال و نیازهای اوست و لذا کارگاه تبدیل شوهر به یک خناس است. پس زنی که بر نازش در قبال همسرش فائق آید بر تمامیت کفر و انکار و خناسیت نفس خود فائق آمده است. زیرا زن در نازهایش، نیازهای خود را تبدیل به نیازهای شوهرش می کند در نفس خودش! و بدینگونه واقعیت وجودی همسرش را وارونه کرده و یک خناس برای خودش در نفس خود می پرورد و نفس خود او نیز واژگونه می شود یعنی خود او نیز در نفس خود تبدیل به یک خناس می گردد.

یعنی با خناس کردن شوهرش، خودش را خناس می کند. و باید دانست که منظور از ناز زن، کرشمه ها و ادا و اطوار جنسی او نیست که این سطحی ترین صورت آن است بلکه اساس ناز زن انکار نیازش نسبت به شوهر است و تبدیل نیازهای خود به نیازهای شوهر به شیوه هایی بس مکارانه که قرآن آن را کید عظیم نامیده است.

یعنی زن در طریق نازهایش، شوهرش را تبدیل به یک موجود مجازی- جنی می کند و لذا خودش نیز در رابطه با شوهرش جن ده می شود. در این معنا تا توانی ببندیش!

در فرهنگ عامه بشری، این خلق و خوی زن در رابطه با شوهرش را عشق و عاشقی نامند که نقابی بر این واژگونسازی ارزشهاست و جنونی که گاه به جنایت می رسد. و اینست که عاقبت همه این نوع عشق ها، کینه و انتقام است. غایت هر چیزی بهترین نمایانگر ماهیت آن چیز است زیرا در غایت هر امری باطن اولیه آن امر رخ می نماید. یعنی عشق جنسی در ذاتش امری خودپرستانه و ابلیسی و ناحق است. و تا زمانیکه هدف از ازدواج و رابطه زناشویی جز لذت و ارگازم جنسی نیست این رابطه ای خودپرستانه و ابلیسی است که هر یک بدن طرف مقابلش را وسیله استمنا و خودارضایی میکند و همین امر قلمرو تولید خناس است اگر هدف از رابطه انتقال عاطفه و محبت قلبی نباشد.

از این منظر مهمترین امتحانی که خداوند در رابطه زناشویی برای اهل ایمان قرار می دهد منع رابطه جنسی است به هر دلیلی همچون بی میلی جنسی، ناتوانی جنسی یا هر بیماری دیگری همچون امراض قلبی، عصبی، دیابت و غیره! در چنین امتحانی است که رابطه زناشویی از خود شیفتگی و خودپرستی و خودارضایی و ابلیسیت منزه می گردد و یک رابطه روحانی پدید می آید که حاکمش فقط خداست و نه ابلیس! زیرا زن و شوهری که بدون رابطه جنسی و ارگازم نتوانند هیچ تعامل و عاطفه دیگری با هم داشته باشند از زندگی زناشویی خود که اساس کل زندگیست جز شیطان نصیبی ندارند. یعنی محصول نهائی این زندگی فقط آتش جهنم است. آتشی که عامه مردم آنرا عشق می نامند که کارخانه تولید خناس است که همه آتشین هستند! دلی که مطلقاً تهی از هر جن و شیطان و خناسی باشد دلی است که به مقام تفرید و تجرید و توحید نائل آمده که برترین مقام معنوی و عرفانی در دین است. و آدمی در دوران تجردش هر آن به چیزی و کسی مبتلاست که با امر ازدواج تعدد این ابتلاات به یک نفر می رسد که همسر است و آنگاه که این یک نفر هم از جایگاه و پرستش قلبی بیرون رفت و پرستش دل فقط از آن خدا گشت مقام توحید و تجرید نفس حاصل آمده است. پس عشق جنسی، برترین و بدترین ابتلاء است و عذاب ناشی از آن هم سوزانترین عذابهاست و ممنوعیت از آن هم بزرگترین امتحان الهی است و توبه و خلاصی از آن هم برترین و عالیترین توبه ها و پاکیزه و رستگاریهاست.

تا آدمی مرتکب گناه نشود و از آن توبه نکند و پاک نگردد اهل رحمت و معرفت و هدایت نمی شود و حداکثر یک میمون بی گناه است و اشد گناهان آن اموریست که به ناحق پرستیده می شوند و دل را مبتلا می کنند و برترین این گناهان قلبی، عشق جنسی است که اگر به توبه ای قلبی برسد دل را به خدا می رساند و جان را موحد و یگانه و پاک می کند و خدائی! توبه از عشق جنسی برترین توبه هاست که مقام اخلاص را برای اهلش به ارمغان می آورد و دل را از هر بیگانه ای منزله می سازد و خانه خدا می کند و از اهالی عصمت و طهارت و لایق درک حقایق قرآنی و علوم الهی یعنی از اهالی بیت الله و اهل بیت عصمت و طهارت! و چنین کسی است که گوشش جز ندای حق نمی شنود و چشمش جز تجلی حق نمی بیند و زبانش جز بحق سخن نمی کند. رعایت صادقانه شریعت محمدی مهیا کننده این عصمت و رفعت عظیم است. درک و فهم این مقاله به مثابه درک و فهم عصاره معارف ماست و جان آثار ما! و گشاده ترین دریاها بسوی معرفت و علم باطن!

و نکته آخر اینکه از منظر حاکمیت سیاسی در آخرالزمان شاهد نظام‌هایی سراسر خنّاسی هستیم یعنی حکومت کسانی که در هویت بیرونی و شخصیت درونی خود جز شیاطین در صورت بشری نیستند. و لذا همه پروژه ها و وعده ها و برنامه های کوتاه مدت و بلند مدت این نظامها هم بر ایده های خنّاسی استوار است که پایگاه حکومتشان همان ناس است که سینه هایشان قلمرو جولان اجّنه و شیاطین است و فرهنگ حاکم بر چنین جوامعی نیز فرهنگی خنّاسی است. بر چنین مردمی باید هم چنان حکومتی فرمان براند.

و اگر بگویند که در این روزگار و انفسا و در این مملکت مملو از کفر و دین ستیزی، این حرفها بدرد چه کسی می خورد و در کدام بازاری خریدار دارد، پاسخ ما اینست: اگر فقط و فقط یک نفر بر روی زمین درد دل و دین و عصمت داشته باشد این حرفها او را نجات می بخشد و همین برای ما کافیست و اجر کار ماست. خود خداوند هم در کتابش به همین قدر راضی است و به رسولش می فرماید اگر زین پس احدی ایمان نیاورد همین یک نفر برای خدا کافیست!

علی اکبر خانجانی

۱۴۰۱/۰۳/۱۲

بسم الله الرحمن الرحيم

## یوم الدین چیست؟

(تأویل سوره حمد)

به روایاتی متواتر از رسول خاتم (ص) و انمه هدی (ع)، سوره حمد نه تنها مدخل کتاب الله است که آنرا سوره فاتحه (گشایش) هم خوانند و بلکه جامع جمیع حقایق و اسرار و روح قرآن نیز هست! چرا؟

مگر نه اینکه دین محمد مصطفی (ص)، دین آخرالزمان و آخرالزمان همه ادیان الهی است. پس قیامت تاریخ و همه ادیان است. یعنی یوم الدین است که سوره حمد با این حقیقت آغاز می شود پس از حمد خداوند! اینست که سوره حمد خلاصه کل قرآن و روح آن است.

و اما برپاکننده این قیامت یا یوم الدین کیست؟ یعنی مالک یوم الدین کیست؟ طبق معرفت امامیه، او همان قائم آل محمد است که همه امامان و از جمله رسول خاتم در قبال نامش خاشع می گشتند و با ذکر نامش از جای برخاسته و تعظیم می نمودند.

و اما گوینده سوره حمد کیست؟ بی تردید هر که باشد خداوند نیست و رسول خاتم هم نیست بلکه رسول خاتم فقط قرانت کننده این پیام است.

گوینده سوره حمد که یک دعا بدرگاه خداوند است یک فرد تنها نیست یک جمع است، ما است: اهدنا الصراط المستقیم: ما را به راه راست هدایت فرما!

این ما هم جز انمه هدی نیستند که در هر عصر از اعصار نبوی فرستندگان پیامبران بودند: مانیم که از جنس خود شما برای شما رسولانی می فرستیم! و این امامان دوازده گانه در آخرالزمان تجسد زمینی یافتند که آنها را به نام دوازده امام می شناسیم.

پس امامان هستند که سوره حمد را به درگاه خدا می خوانند و پس از حمد او دست به دامان قائم آل محمد یعنی مالک یوم الدین می شوند تا آنها را بر صراط اعراف عبور دهد و قیامت آخرالزمان را برپا دارد. حال از این منظر یکبار دگر سوره حمد را می خوانیم: بسم الله الرحمن الرحیم- ستایش خدای راست که مربی عالمیان است که رحمن و رحیم است. ای مالک یوم الدین (قیامت آخرالزمان) چگونه فقط تو را بپرستیم و از تو یاری جوئیم. پس ما را به صراط المستقیم هدایت فرما.

صراط کسانی که نعمتشان بخشیدی (آنان را اهل بلا نمودی) نه کسانی که برایشان غضب کردی و نه گمشدگان!

در حقیقت پس از پایان این دعا باید گفت: آمین یا رب العالمین! این سوره یکسره یک دعای واحد است و دعای برپایی آخرالزمان است. و بقول امام علی(ع)، صراط المستقیم وجود امام زمان است که در عصر ما جز امام دوازدهم و قائم آل محمد نیست.

یعنی هرگز نمی توانیم فقط تو را بپرستیم و فقط از تو یاری جوئیم مگر اینکه ما را بر صراط مستقیم قرار دهی یعنی از یاران قائم آل محمد سازی و به او ملحق نمایی.

یوم الدین نه بمعنای روز جزا که بمعنای هنگامه ظهور دین خدا و حقایق آن است که در قیامت آخرالزمان و با قیام قائم آل محمد رخ می نماید.

بسم الله الرحمن الرحیم دارای نوزده حرف است که نماینده نوزده تن از مرسلین و معصومین است یعنی هفت رسول اولوالعزم و دوازده امام معصوم! و این نوزده تن هستند که دستگاه خلافت خدا در عالم ارض می باشند و حاملان عرش

او در جهان هستی. و این نوزده تن هستند که گوینده سوره حمد میباشند و مای این سوره! بشرط آنکه درک کنیم که این نوزده تن همواره در همه دورانهای پنجاه هزار ساله ادمیت حضور داشته اند. و در قیامت آخرالزمان یکجا جمع می آیند: و زمین به نور پروردگارش تجلی میکند و کتاب و میزان نهاده می شود و انبیاء و شهداء و صدیقین گردهم می آیند و عدالت برپا گشته و به احدی ظلم نمی شود و مردمان به دو دسته تقسیم شده و بسوی بهشت و دوزخ رهسپار می شوند. قرآن کریم- این بیانی از واقعه قیامت آخرالزمان یا یوم الدین است.

و اما اهالی نعمت همان اهالی بلا هستند همانطور که در قرآن کریم آمده که "چون نعمتی بسوی شما می آید از آن روی برمیگردانید." و این اهالی بلا در درجه نخست همان انمه هدی هستند و سپس یاران ایشان در اعصار و قرون! و مظهر کمال و جامع همه بلاها خود قائم آل محمد است که مظهر ظهور امام دوازدهم می باشد که همه بلاهای انبیای سلف بر سر او آمده است.

مالک یوم الدین نیز در آسمانها خداوند است و در عالم ارض و در ظرف زمین و زمان هم قائم آل محمد است.

همانطور که الله رحمن و رحیم، خداوند خالق است ولی بسم الله الرحمن الرحیم بمعنای در سوی خدای رحمن و رحیم هم ان نوزده تن می باشند که داعی سوره حمد هستند.

وقتی درک و باور کنیم که هر انا و نحن در قرآن کریم هم جز همین نوزده تن و امامان معصوم نیستند آنگاه بهتر درک می کنیم که چرا سوره حمد عصاره کل قرآن و روح کتاب الله است. در واقع کل قرآن سخن این نوزده تن است که در بسم الله الرحمن الرحیم حاضرند و صد البته که این نوزده تن، مصدر زبان و کلام الهی می باشند و جز به اذن و اراده اش چیزی نمی گویند. و این کلام بواسطه روح القدس به قلب رسول خاتم القاء شده است.

پس گوینده سوره حمد نه خداست نه جبرئیل و فرشته وحی! زیرا خدا نمیگوید که فقط تو را می پرستیم و از تو یاری می جوئیم. فرشته وحی هم که یک نفر است و ما نمی شود. پس این جمع نوزده نفری هستند که این دعا را می خوانند و مشتاق برپائی یوم الدین و آشکاری صراط المستقیم هستند. یعنی قائم را می خوانند! پس قرآن کریم، کلام خداست که از زبان این نوزده نفر به روح القدس و از آنجا بر دل رسول خاتم القاء شده است. هر که سوره حمد را با این حقیقت و معانی بخواند از یاران قائم آل محمد می شود و از جمله برپاکنندگان یوم الدین و قیامت آخرالزمان! تأویل در آیات این سوره به مثابه تأویل در روح قرآن است.

قبلاً با شرح و تفصیل نشان دادیم که اسم بمعنای سمت و سو است همانطور که در ذکر اسم هر چیزی، هوش و حواس ما بسوی آن چیز متمرکز می شود پس بسم الله الرحمن الرحیم یعنی در سوی خدای رحمن و رحیم! و این نوزده تن از مرسلین و امامان حق که از ازل در همه دورانهای ادمیت پنجاه هزار ساله حضور داشته اند به مثابه سمت و سوی خداوند می باشند و دستگاه خلافت خدا در جهان و حاملان عرش اویند و در امر و اراده او فنایند و به اذن او زمین و آسمانها و مخلوقات را آفریده اند و می آفرینند. و لذا این انا و نحن (ما) در جای جای قرآن دقیقاً بر جای خداوند سخن می گویند و می آفرینند و رزق می دهند و انبیاء را می فرستند. که این حقایق و اسرار جز در معرفت امامیه درک و فهم و باور نمی شوند. و از نظر ما هر فهم و تأویلی غیر از این در آیات قرآن کریم تفسیر به رأی است و محکوم به ابطال و گمراهی!

و از این روست که بسم الله الرحمن الرحیم، سرلوحه و مدخل همه سوره های قرآنی است و درب ورود به همه این سوره ها هم سوره حمد می باشد که اساس صلوة نیز می باشد. و شاه کلید فهم این سوره هم مالک یوم الدین است و یوم الدین هم روح و مقصد رسالت محمدی و دین مبین اسلام می باشد. "و اما چه می دانی که چیست یوم الدین" قرآن کریم- و اما امروزه در یوم الدین قرار داریم که تمامیت امیال و اعمال نفس بشری از کفر مطلق تا ایمان کامل و نیز همه طبقات بهشت و جهنم و اهالیش بهمراه انبیاء و شهداء و صدیقین گردهم می آیند همانطور که بنده در سال ۱۳۷۴ در دازگاره شاهد وقوع این واقعه شدم که سراغاز یوم الدین بود که در آستانه پایان قرن بیستم رخ نمود یعنی وقوع این

واقعه قرآنی: "زمین به نور پروردگار متجلی می شود و کتاب و میزان نهاده شده و انبیاء و شهداء و صدیقین گردهم می آیند و...!"

که همه این وقایع با ظهور امام زمان و دیدار با ایشان به همراه صیحه آسمانی آغاز گشت. بنابراین تأویل بنده از سوره حمد و سایر آیات قرآنی تماماً شهودی است که یکایک با کلام امامان ما نیز تصدیق می شود که در کتاب "نزول و عروج روح..." به تفصیل آمده است.

بنابراین کل روح قرآن کریم و راز کبیرش در همان بسم الله الرحمن الرحیم نهفته است و در سوره حمد آنگونه که شرحش رفت. و بدون درک و باور این حقیقت هیچ راه راست و درستی برای ورود به اسرار و فهم قرآن وجود ندارد. و سوره حمد، دعای برپائی یوم الدین است که امروزه اجابتش را شاهدیم! همانطور که مجموعه آثار و معارف ما در طی ربع قرن اخیر یکسره در تبیین یوم الدین است. و خداوند خیر و برکت و هدایت عنایت فرماید هر کسی را که در انتشار این آثار گامی بردارد تا در جرگه یاران امام زمان باشد.

با اندک نظری بر احوال و حوادث جاری در جهان معاصر و بخصوص جهان اسلام و خاصه جامعه ما بوضوح شاهدیم که چگونه قیامت احاد بشری و گروهها و مذاهب و تمدنها برپا شده است و هر کسی با تمامیت نفس خود روبروست. این همان یوم الدین است و صراط المستقیم! همانطور که علی (ع)، صراط المستقیم را معرفت نفس خوانده و نورش را وجود امام! و کاملترین مرتبه معرفت نفس در وقوع قیامت آخرالزمان و یوم الدین محقق می گردد. از اینرو ما معتقدیم که بشریت اینک در عرصه ظهور قائم قرار دارد هر چند که حضور فیزیکیش را نمی یابد تا به قتلش برساند. به نور این ظهور است که یوم الدین برپا شده است که مالکش هم جز او نیست.

علی اکبر خانجاتی

۱۴۰۱/۰۳/۱۷

بسم الله الرحمن الرحيم

## کارخانه مسخ انسان

کل روح حاکم بر همه ادیان و حکمت‌های الهی در یک کلمه خلاصه شده است و آن نهی از دنیاپرستی و رویکرد به آخرت و معنویت و الهیت می باشد. چرا چنین است؟

هر مرض و تباهی و جرم و جنایتی جز حاصل پرستش امور دنیوی نیست چرا که نفس آدمی در مادیت دنیا از خود بیگانه و مسخ می گردد و در اشیاء ظنیده و بافته و تافته می گردد و دیگر به آسانی از آن رهائی نمی یابد الا به توبه ای نصوح و جهادی اکبر که کار هر کسی هم نیست.

بنده در تجربه درمانگری، بسیاری از بیمارانم را توصیه می کردم که از برخی از تعلقات دنیوی و نژادی خود دست بکشند. و آنهایی که به این توصیه عمل می کردند بطور معجزه آسانی شفا می یافتند که خروج از نژاد و هجرت به دیاری دیگر یکی از آسانترین روش این درمان است.

"و آنگاه به آنها گفته می شود که تبدیل به سنگ و آهن شوید." قرآن کریم- دنیا و دنیاپرستی کارخانه تبدیل انسان به حیوان و سنگ و آهن است. هر چیزی را بپرستی و در آن فنا شوی پس از مرگت به همان چیز تبدیل می شوی. آنکه احشام خود را می پرستند تبدیل به چهارپایان می شود، آنکه سگش را می پرستند تبدیل به سگ می شود. آنکه اشیای صنعتی را می پرستند تبدیل به فلزات می شود. آنکه پول را می پرستند تبدیل به پول می شود. و اما آنکه عورتی را میپرستند به دام شیاطین افتاده و تبدیل به اجنه و لشکریان شیطان می شود یعنی آتش!

هر کس این حکمت و معرفت امّ الکتابی را که در کتاب "نزول و عروج روح..." تبیین کرده ایم فهم و باور نماید بسیار بعید است که دیگر به دنیا مبتلا شود و مسخ گردد و حیات اخرویش را بصورت چهارپایان و سنگ و چوب و آهن و آتش بگذرانند.

علی اکبر خانجاتی

۱۴۰۱/۰۳/۲۴

بسم الله الرحمن الرحيم

## غریب در وطن

به تجربه تاریخ ادیان، همه مذاهب توحیدی و حکمتهای عرفانی به لحاظ مغز رسالتهای خویش در خارج از قلمروهای نژادی پیامبران و حکیمان و عارفان رشد و نمو یافته اند: مسیحیت در خارج از نژاد بنی اسرائیل یعنی در اروپا. اسلام در خارج از نژاد عرب یعنی در شمال آفریقا، شامات، ایران و آسیا. بوداییزم در خارج از وطن بودا یعنی چین و ژاپن و آسیای جنوب شرقی و حتی در عصر جدید مکتب سوسیالیزم مارکسیستی هم در خارج از اروپا یعنی در روسیه و آسیا و آمریکای لاتین توسعه و نفوذ پیدا نمود. در یک کلمه یعنی هر حقیقتی در قلمرو زایش و پیدایش خود، غریب و مهجور و محکوم به تحریف است. هر حقیقتی در قلمرو نژادی پیام آورش یا در نطفه خفه می شود و یا تحریف شده و فقط بخدمت اشرافیت و برتری نژادی در می آید. اسلام نیز در میان نژاد عرب چنین سرنوشتی پیدا کرد و تبدیل به خلافت و حکومتهای جبار و متجاوز و نژادپرست گردید و از حقایق خود تهی شد. همانطور که امروزه نیز اسلام در نزد پیروان عرب خویش فقط مولد حکومتها و جریانهای تکفیری و دجالی است.

اکثر قریب به اتفاق متفکران بزرگ تاریخ اسلام که موجب احیاء و رشد دین مبین بوده اند غیر عرب هستند. نخستین کسی که لغت نامه عرب نوشت یک ایرانی بنام سیبویه فارسی بود. نخستین عارفان تاریخ اسلام ایرانی بودند همچون سلمان فارسی، بایزید بسطامی، حلاج و دیگران! محی الدین ابن عربی بزرگترین عارف تاریخ اسلام و جهان هم زانیده شده و پرورش یافته اسپانیا بود. بزرگترین و معتبرترین مورخ اسلامی طبری است. جهانی ترین طبیب اسلامی، ابن سینا است. در عصر جدید نیز بزرگترین مصلحین و احیاء گران مسلمان نیز غیر عرب و ایرانی بودند همچون سید جمال، اقبال و شریعتی! اگر متفکران بزرگ غیر عرب و بخصوص ایرانی نبودند تاکنون اسلام در جاهلیت و اشرافیت عربی خفه شده بود همانطور که مسیحیت در میان بنی اسرائیل و بوداییزم در هندوستان!

همانطور که پیام انقلاب مشروطه و نهضت ملی شدن نفت و انقلاب اسلامی ایران به سراسر جهان رسید و مثل بسیاری از این پیامها برخوردار شدند و آنرا الگوی خود ساختند ولی در کشور خودمان در نطفه خفه شد.

همانطور که پیام دین زرتشت و حکمت مانی و مزدک در کشور خودمان تحریف و مسخ و قتل عام گردید ولی این پیامها به اقصی نقاط عالم در شرق و غرب جهان رسید و باعث و بانی حکمتهای بزرگی همچون فلسفه یونان باستان گردید.

هر حقیقت و انسان حق پرستی در میان قوم خود غریب و مهجور و چه بسا مقتول است. از اینروست که هجرت شاهراه خروج از این غربت و هجران و خفقان است:

دست بردار از این در وطن خویش غریب

دست بردار از این در خانه خود زندان

این واقعیت نشان می دهد که نژاد آدمی تا چه حدی در عداوت با حق قرار دارد.

علی اکبر خاتجانی

۱۴۰۱/۰۳/۲۴

بسم الله الرحمن الرحيم

## آخرین ندا

در سوی تو نیم ای خودآوند ای هستی بخش و مهرآوند

"ن! سوگند به قلم و هر آنچه که می نویسد که تو به نعمت پروردگارت مجنون نیستی و بلکه دارای اخلاق و آفرینشی عظیم هستی... بزودی خواهی دید و خواهند دید که چه کسی دیوانه است... بی گمان پروردگارت دانتر است به کسانی که گمراه شده اند و نیز به هدایت یافتگان. پس از منکران پیروی مکن. آنها خوش می دارند که با آنان سازگاری کنی تا با تو سازگاری کنند. پس از این سوگند خوران کذاب و بی ارزش پیروی مکن که عیب جویانی تجسس کننده اند و دشمن خیر و تبهکارانی تجاوزگر و اهل خشونت هستند و نیز حرامی اند... شما را چه می شود نکند که کتابی دیگر در خفا بر شما خوانده می شود... بسیار نزدیک است که این کافران چون ذکر (حقایق قرآنی) را بشنوند تو را با چشماتشان شکار کنند و بگویند که او دیوانه است. در حالی که جز خودآگاهی برای جهانیان نیست." خلاصه ای از سوره قلم

پناه می برم به رب خویش، ملک و اله خویش که از زبان قلم من با من سخن می کند که زبان امام من است که مقیم در قلب من است.

بدینوسیله به اطلاع عموم میرسانم که به علت بیماریهای جانکاه و فزاینده ای که از حوادث زندان بر من مستولی شده (خونریزی های داخلی و سکته قلبی) که همچنان ادامه دارد و نیز به علت فشارهای امنیتی حاکم دیگر تاب و توانی برایم نمانده که به رسالت مغنوم ادامه دهم و به انتشار آثارم پردازم که مسئولیت این خسران بر عهده باعث و بانیان آن است.

از درگاه خداوند منان طلب عفو و مغفرت دارم و امیدوارم که از سر تقصیراتم درگذرد و نیز از دوستان عزیزم طلب حلالیت و التماس دعا می کنم شاید در زمانی دگر و عصری بهتر اگر عمری باقی باشد انشاء الله! سلام و حق نگهدارتان-

علی اکبر خانجانی

۱۴۰۱/۰۳/۳۰